

نظر کر ملک

ناشر:
کتاب فروشی ابن سینا

حاج دوم
تیرماه ۱۳۳۳

چاپ تابان

فهرست

صفحه	
۲-۱	مقدمه
۱۱-۳	دباجه
	فصل اول
۲۴-۱۲	روح ملل (قومیت)
	فصل دوم
۳۲-۲۵	حدود تغییر اخلاق ملل
	فصل سوم
۴۵-۳۳	طبقات بشر از نقطه نظر پسیکوارزی
	فصل چهارم
۵۶-۴۶	تمایز و تفاوت در افراد ملل
	فصل پنجم
۶۷-۵۷	پیدایش ملل تاریخی

قسمت دوم

	اخلاقی و حالات روحیه ملل از عناصر مدنیت آنها پیداست
	فصل اول
۸۶-۶۹	عناصر تمدن هر ملتی یکی از مظاهر خارجی روح است
	فصل دوم
۱۰۷-۸۷	نظامات، دیانات و السنه چگونه تغییر می کند
	فصل سوم
۱۳۳-۱۰۸	فنون چگونه تغییر می کند

قسمت سوم

مصدر تاریخ ملل اخلاق آناهیت

فصل اول

صفحه

نظامان هرملتی مولود روح اوست ۱۳۶-۱۴۵

فصل دوم

تطبیق آراء سابق بر اتا زونی و جمهوریت های امریکای جنوبی ۱۴۶-۱۶۰

فصل سوم

تأثیر تحولات روحی ملل در اثر تطورات زندگی تغییر پذیر است ۱۶۱-۱۷۲

قسمت چهارم

حالات روحیه ملل پیگرد نه تغییر می کنند

فصل اول

تأثیران مبادی در حیات ملل ۱۷۵-۱۹۵

فصل دوم

تأثیر عمائد دینی در تطورات مدنیت ۱۹۶-۲۰۶

فصل سوم

بزرگان و تاریخ بشر ۲۰۷-۲۱۶

قسمت پنجم

انزلال اخلاق و سقوط ملل

فصل اول

چگونه تمدن ضعیف شده و میمیرد ۲۱۸-۲۳۳

فصل دوم

خلاصه کتاب ۲۳۴-۲۳۹

مقدمه چاپ دوم

در میان چند کتاب محقق فرانسوی دکتر کوستا لوبون
من دو کتاب او را بیشتر پسندیده بودم یکی کتابی است با اسم
« آراء و معتقدات » Les opinions et les croyances که
خوشبختانه چند سال قبل ترجمه شده و بنظرم از مباحث
بسیار قابل استفاده و حاوی نظریات مهم اجتماعی است . دوم
همین کتاب است که از تحولات اجتماعی ملل بحث کرده و
در آن نشان میدهد که هر ملی روح مخصوص دارد که در
طول قرون پایدار و ثابت و که تر دستخوش تغییر و تبدیل و غیر
قابل انتقال بملت دیگر است و همین خصوصیات روحی و
اخلاقی مایه نمایز اقوام گیتی است . در این کتاب از احوال
روحیه ملل و عوارض آن ، از ارتباط عناصر مدنیت هر قومی
با روح ملی او ، از کیفیت تغییر و تبدیل قوانین و فنون و
معتقدات ملل و طبعاً از تبدلات اجتماعی و تاریخی و تأثیر
دیانت و معتقدات در نهدن ها و از عواملی که قومیت ملتی را
مستحکم باضعیف میکند بحث و مطالبی بیان کرده است که
در آن تاریخی که آن را خواندم برای من خیلی تازه و

داشت و از اینرو میل داشتیم خوانندگان فارسی را در این استفاده باخودشريك نمايم .

در آخر زمستان ۱۲۹۹ هجری شمسی و بهار ۱۳۰۰

که بر اثر کودتا سه ماه و ده روز در زندان سر میبردیم و متن عربی این کتاب با اسم «سرتطور الا هم» در دسترس داشتیم از این فرصت و بیکاری زندان استفاده کرده و به ترجمه آن پرداختیم و در ۳ جماد الثانی ۱۳۴۲ بطبع رسید .

مدتی بود که کتابخانه ابن سینا میخواست بطبع مجدد

آن اقدام نماید و من میل داشتم فرصتی داشته و تجدید نظری در آن کرده و مطابق سلیقه فعلی خود آنرا پیر دازم ولی متأسفانه ابن فرصت و حوصله کمتر دست میدهد و بنا بر این بمختصر اصلاحی قناعت کرده و آنرا بهمان شکلی که سی و دو سال قبل ترجمه کرده ام بنفدیم خوانندگان میکنند .

دیباچه

مساوات در عصر حاضر و حقیقت تاریخ

نوفکر مساوات - سایح این فکر - اگر عملی شود چه آثاری خواهد داشت - نفوذ و تأثیرات آن بر ملل امروزه - موضوع این کتاب - بیان مهم‌ترین علل و موجبات تغییر تمدن‌ها - آیا عناصر مدیبه هر فومی سعی فواسن و نظامات و عقاید و فنون آنها احساس بحالت روحه ملل دارد - قوانین ناسفته تغییر و تبدیل تاریخ .

سالوده تمدن هر ملتی مبادی (۱) معدوده ایست که منبع تراوش آداب و اخلاق، فنون و صنایع، قوانین و نظامات اجتماعی آن ملت محسوب می‌شود . تکوین و پیدایش مبادی در جامعه های سری محتاج قرون متمادیه است همچنانیکه محو نمیشود مگر در طی قرون عدیده .

ممکن است مبادی تمدن ملتی فاسد و غلط بوده باشد ولی فساد و بطلان آن فقط بر افکار منور و آزاد واضح

۱- مبادی هر علمی اصول و قوانین اولیه و بنیاده آن علم است مبادی اجتماعی عقاید و افکار است که تا عمیق ترین روایای روح يك ملتی فرورفته و جزء فطریات و احساسات طبیعی آنها محسوب میشود مثلاً احترام مرده یکی از آن عقایدی است که در قدیم بر مصر مستولی بوده و در حقیقت اساس بنای اهرام با عظمت آنها بشمار میرود .

میشود و توده مردم در مقابل همان مبادی غلط تسلیم صرف و تبعیت مطلق دارند. مبنی بر این جریان طبیعی است که ایجاد عقیده جدید و نشر فکر تازه ای که مخالف معتقدات عمومی باشد خیلی مشکل و محتاج گذشت زمان های طولانی است.

بعضی از فلاسفه، تاریخ بشر و تبدلاتی را که در قوه عاقله و کیفیت تناسل او روی داده است فراموش کرده و در این صدد بر آمده اند که اصل مساوات را بجامعه بشری بقبولانند.

این خیال زیبا بشر را تکان داده و فکر او را مشغول کرده و روز بروز انتشار آن فزونی گرفته تا آنکه اساس تشکیلات اجتماعی قدیم را متزلزل و ملل اروپا را بیک میدان پراز اضطراب و نشننج مبدل ساخته است.

تفاوت و امیازاتی که مابین افراد و جمعیت های بشری موجود است از مشهودات غیر قابل انکار است که حتی آن فلاسفه ای که آرزو دارند مساوات مطلقه بر جامعه بشری حکمفرما شود بدان اعتراف دارد ولی این عدم تساوی را ناشی از تربیت دانسته و تصور میکنند اگر تربیت را بطور نساوی و بدون تفاوت در جامعه نعمیم بدهند، رفته رفته

خصایص فردی محو و بآرزوی خود یعنی مساوات مطلقه خواهند رسید. زیرا میگویند همه افراد بشر در هوش و اخلاق بطور مساوی از مادر متولد شده‌اند و اختلاف تربیت و نظامات آنها را از یکدیگر متمایز ساخته است.

این نظریه تنها بمرام سوسیالیسم اختصاص ندارد. دموکراسی هم راه اصلاح تمام مفاسد اخلاقی را تربیت و اصلاح نظامات اجتماعی میداند.

اما علم و دلیل ثابت کرده است که ایجاد مساوات یک فکر عملی نیست و این فواصل بعیده‌ای که دست طبیعت مابین عقول بشر ایجاد کرده است از بین نخواهد رفت مگر اینکه عوامل مؤثره، آنهم در یک مدت بسیار طولانی و مستهرا کار کنند تا فوارق افراد را زائل سازد.

روانشناسی تا این اندازه که پیشرفته است ثابت نموده و تجربیات و مشهودات نیز مبرهن کرده است که نظام و تربیتی که برای یک فرد یا جمعیتی مناسب و برآزنده است ممکن است برای فرد یا جمعیت دیگری فایده و بلکه مضر باشد ولی با وجود این اصل مسلم مشکلی است بطلان عقیده‌ای که در اعماق روح و عقل مردم فرو رفته و آنهارا بدنبال مساوات انداخته است بآنها نشان دهید.

تمسك جمعیت ها بیک مبدأ و عقیده مانند طغیان رودخانه است که مزارع و محصولات اطراف را غرق و فاسد می کند، بدون اینکه هیچگونه وسیله ای بتواند از آن جلوگیری نماید.

میان روانشناسان و سیاسیون عمیق و متفکر بنیادینند کسی یافت نمی شود که بخطای این نظریه موهومی که دنیا را تکان داده و آتش فتنه و اضطراب را در اروپا و امریکا دامن زده و مستعمران فرانسه را بیک حالت بدی انداخته معترف نباشد معذک که مگر کسی در میان آنها برای مقاومت این سیل دهشتناک خود را حاضر نموده است.

اصل نساوی درزندگانی تاکنون دوره تکامل خود را طی نکرده و بدوره انحطاط نرسیده لذا روز بروز برطغیان آن افزوده میشود

این همان مبدئی است که سوسیالیست ها آن را موجود سعادت نوع بشر دانسته و بشر آن قیام کرده اند، با آنکه در حقیقه ملل دنیا را برتگاه رقیت سوق میدهد.

از روی همین مبدأ فکری است که زنهای طالبه حقوق خود قیام کرده و نفاوت و احسن جنس انان و ذکور را فراموش نموده اند و اگر بیک روز بهرام خود کامیاب شدند هیچ مردی

در اروپا از سعادت زندگی خانوادگی بهره‌مند نخواهد شد. ملل دنیا با انقلابات عظیمه که این فکر در دنیا ایجاد کرده و در آتیه انقلابهای خونین تری را ایجاد خواهد کرد اهمیتی نمیدهند. رجال سیاست هم در اهتمام باین امر از دیگران پیش نیفتاده‌اند زیرا احیای سیاسی آنها کوتاه است و جریان اجتماعی قویتر و حاکم مطلق در این قضایا بشمار میرود، نه عقیده دیپلماتها و حکومتها.

درجه اهمیت یا عقیده دینی یا اجتماعی یا سیاسی بصحت و سقم آن مربوط نیست، بلکه متوقف بر درجه تأثیر و نفوذ آن عقیده است در اذهان و افکار مردم زیرا نشخیص صحت با سقم بعالم مذهب یا مرامهای سیاسی کار فلاسفه و حکماست ولی بعد از آنکه نوده ملتی بیک مبدأ دینی یا سیاسی یا اخلاقی عقیده پیدا کرد دیگر نمیتواند در صحت و سقم آن مطالعه نماید، بلکه کور کورانه سعیت کرده و هیچ مخالف یا نقادی در برابر آنها نماند مقاومت ندارد از این جهت است که مساواتبان از طرفه تربیت و نظار اجتماعی قدم برداشته و امیدوارند باین ترتیب طبیعت را از سیرطالمانه خود جلو گیری نوده، در آنکه ساهان [مارتینیك] و اهالی [گوادلوب] و [سنکال] و اعز اب الجزایر و ساکنین آسیا را مانند یکدیگر

سازند . محقق است که این آقایان بآرزوی خود نخواهند رسید ولی آنچه آنها را از این عقیده منحرف نماید تجربه است نه عقل و فلسفه .



غرض از نگارش این کتاب بیان حالات روحیه ایست که قومیت هر جامعه از آن تکوین یافته و تاریخ تمدن هر ملتی بر روی آن زمینه استوار است بنابراین مباحث ما عبارت خواهد بود از مطالب ذیل .

۱- پیدایش ملل تاریخی ، بیان ساختمان فکری آنها .
مراد از ملل تاریخی مللی است که بعد از تاریخ ظهور نموده اند مللی که در نتیجه مهاجرت ها ، فتوحات ، و انقلابات سیاسی و اجتماعی پیدا شده اند .

۲- تاریخ اقوام بشری از کیفیت تبدلات سیاسی آنها ، استخراج میشود . اخلاق و روحیات ملل ناهجه درجه ثابت با دستخوش تغییر است .

۳- آیا طبیعت و سیر تکامل بشر را بسوی مساوات میکشاند و یا تبرخلاف فوارق را میافزاید .

۴- عناصر تمدن هر ماتی (یعنی فنون و صنایع ، آداب و اخلاق ، معنهدات و نظامات آنها) بکمی از مظاهر روح آن

ملت و از آثار مخصوصه مزاج عقلی آنها است که عیناً قابل نقل و تحویل بملت دیگر نخواهد بود.

۵- بیان طوفان های حوادثی که پرتو نمدن ملتی را خاموش مینماید.

ما در بیان این مطالب بتفصیلات نمیپردازیم مگر تا آن حدی که تشریح یک مسئله ما را مجبور نماید زیرا در سایر نالیفات خود این مسائل را مشروحاً ذکر نموده ایم.

سیاحت ها و مسافرت های عدیده ای که برای مطالعه احوال اجتماعی ملل مختلفه نموده ام بالاخره این فکر را در من راسخ کرده است که هر ملتی دارای ساختمان فکری مخصوصی است که منشاء اخلاق و عادات، فنون و صنایع، قوانین و نظامات و کلیه آثار نمدن آن ملت خواهد بود.

(نوکمیل) و یکدسته دیگر از دانشمندان گمان میکنند قوانین موضوعه و نظامات جاریه هر ملتی اساس نمیراث و تبدلات آنها محسوب می شود ولی امدوارم که بر خلاف این عقیده از اوضاع همان مللی که (نو کفیل) موضوع مطالعات خود قرار داده است مبرهن کنم که تأثیر قوانین خیمای ضعیف و غالباً مزاج عقلی ملل علت بدایس نظامات اجتماعی آنها هیبانشد نه اینکه نظامات موجب تغییرات

روحی و اخلاقی آنها گردیده است.

البته ظهور افراد خاصی و طرز فکر آنها در تاریخ بشریت دخیل میباشد ولی زمینه ناریخ را نوامیس نابته و معینه‌ای تشکیل میدهد که مهم‌ترین آنها از حیث نعیم و عدم بخلف ساختمان فکری ملل بشمار میرود. حیات اجتماعی هر ملی یعنی قوانین و فنون و معتقدات آنها فقط نقطه‌های برجسته است از صفحه روح آن ملت و هیچ ملی نمیتواند قوانین، صنایع و فنون، آداب و معتقدات خود را تغییر بدهد مگر اینکه روح خود را تغییر دهد. تاریخ ذکری از این حقائق نکرده ولی ما با کمال سهولت نابت خواهیم کرد که بسیاری از مساهبات تاریخی بکلی از حقیقه عاری است و ظواهری بیش نیست.

مصلحینی که از یک قرن با بنظر در ملل مختلفه ظاهر شده‌اند خیلی سعی کردند در اینکه تغییرانی در اطوار و روحیات اقوام خود وارد نمایند ولی نابت و پایداری روحیات ملل با آنها نابت کرد که فقط یک قدم خیلی کوچکی بطرف مقصد خود برداشته‌اند.

زیرا تفاوت فاحشی که مابین مخلوقات و ماسن جوامع و مابین افراد بسر موجود است بکلی منافی اصول دموکراسی

فصل اول

روح ملل (قومیت)

طریقه علمای علوم طبیعی در تقسیم انواع - با همین طریقه باید اسباب را به ملل مختلفه تقسیم نمود - اصول تقسیم بندی ملل غلط است - اساس تقسیم از لحاظ روحیات - نمونه محیط در ملت - عوامل اخلاقی که موجب محیط است - تأثیر نیاکان و پدر و مادر - حالت روحیه ای که در هر يك از افراد ملتی موجود است - تأثیر ادوار گذشته بر عصر حاضر - علت تأثیر - چگونه روح اجتماعی از عائله بهریه و ارقره به سپهر وار سپهر به کشور منتشر شده - مرابای بدن و مضار آن - حه و فن ایجاد بکروح اجتماعی غیر ممکن است - ایابا - چگونه ملل طبیعی مردند و ملل باریخی جای آنها را گرفت .

علمای علوم طبیعی در تقسیم حیوانات و نباتات همیشه مبدأ تقسیمات خود را خصایص و ممیزاتی قرار میدهند که این خصایص و ممیزات در نسل هر يك از آن انواع پیوسته بیک صورت ثابت و معینی ظاهر میشود . اگرچه امروز ثابت شده است که ممیزات نوعی در هیچ يك از حیوانات ثابت و دائمی نیست و موافق قانون اختلاف (Variety) دستخوش تغییر است ولی این تغییر باندازه ای کند است که نظر بزمان

های تاریخی میتوان انواع حیوانات یا نباتات را ثابت و غیر قابل تغییر گفت.

بهین ترتیب انسان را بر حسب خصایص و اوضاع بدنی مانند رنگ بشره ، حجم جمجمه بچندین صنف تقسیم کرده اند که بکلی از یکدیگر متمایز اند . بعقیده اینها انسان موجوده امروز فرزندان يك پدر و مادر نیستند و از ریشه های مختلف میباشند . علمائی که بعقاید دینی تسبث دارند اصناف مختلفه نوع اسان را از يك اصل واحد منشعب میدانند ولی علمای علم تکوین تقریباً در این عقیده متفقند که نژاد سفید و سیاه دو فسیله بزرگی از نوع انسان هستند که ممکن نیست آنها را فرزندان يك پدر و مادر گفت .

این تقسیم خیلی ناقص است زیرا وقتی که همیزان اصناف بشر را فقط رنگ بشره یا فیزیونومی جمجمه قرار دهیم نوع انسان بچهار نژاد بیشتر منقسم نمیشود ؛ سفید ، زرد ، سرخ ، سیاه که تشابه اصناف مذکور خلی کم و تباین آنها محسوس و بزرگ است . با آنکه شعب مختلفه يك نژاد که در ترکیب دماغ و رنگ بدن اختلاف ندارند بدرجه ای در حالات روحیه و طرز ادراکات و اصول زندگانی از یکدیگر دور هستند که بالطبع تمدن آنها ، عقاید آنها .

فنون و صنایع آن ها ، متشابه نیست مثلا نمیشود اسپانیولی و انگلیس و عرب را در يك ردیف قرارداد (در صورتیکه هر سه از نژاد سفید بشمار میروند) . زیرا ممیزات عقلی با اندازه ای در آن ها موجود است که هر کس يك صفحه از تاریخ آنها را مطالعه نماید آن را حس خواهد کرد .

بعضی از علمای دیگر پس از رنگ بشره و ترکیب مجمله مبدأ تفسیمات خود را دیانت ، زبان و جامعه سیاسی قرار میدهند ولی خطای این نظریه واضحترا از آن است که مبنای تفسیحات ما واقع شود .

پس از آنکه خواص بدنی ، زبانی ، سیاسی ، و اقلیمی ننواسند مصدر طبقه بندی های اصناف بشری واقع شود روان شناسی ما را بیک طریقه صحیحتری هدایت مینماید و با خصایص عقلیه و روحیه تمام ملل را از یکدیگر متمایز مینماید زیرا خصایص و ممیزات عقلی و اخلاقی اساس تمام تغییرات و تبدلات سیاسی و اجتماعی و سر چشمه ایست که عقاید و فتون و نظامات ملل از آن جاری می شود و در حقیقت می توان گفت قومیت و روح هر ملی عبارتست از همان حالات روحیه و ممیزات عقلیه ای که بآن جامعه اختصاص دارد .

هر ملتی دارای ساختمان فکری مخصوصی است که مثل خواص جسمانی آن ها ثابت و پایدار است. البته مابین ساختمان فکری يك ملت و ترکیب دماغی آنها تناسب موجود است ولی هنوز علم بآن درجه نرسیده است که از روی ترکیبان دماغی خصایص عقلی ملل را تعیین نماید.

حالات روحیه و خصایص عقلیه که موجد قومیت ملل است تنها ارثی است که قرون ماضیه و نیاکان در وجود افراد جامعه خود بیادگار گذاشته اند. هر ملتی خصایص عقلی و اخلاقی خاصی دارد که پس از مطالعه و تدقیق معلوم میشود در تمام افراد آن ملت موجود است و از ماوراء اخلاق و صفات شخصی این صفات منسربه قومی ظاهر است و مانند خصایص نسل بعضی ثابت و غیر قابل تغییر میباشد و اگر هم تغییر یابد مانند همیزان نوعی بکنندی و تدریج انجام میدهد.

افراد هر ملتی علاوه بر اخلاق خصوصی در یکدسته از اخلاق بایکدیگر اشتراک دارند که آنرا میتوان اخلاق عمومی یا اخلاق ملی نام نهاد، در حقیقت از اخلاق عمومی یکجامعه قدر منسربه کی ایجاد می شود که معرف آن ملت میباشد

اگر با هزار نفر انگلیسی مصادف سویم البته اخلاق

شخصی آن‌ها مختلف است ولی همه آنها در یکدسته از صفات شرکت دارند، بطوری که شخص میتواند از روی همان قدر مشترك و خصایص ملی قومیت آنها را تعیین نماید، چنانکه علمای طبیعی خصایص نشریحیه حیوانات را میزان شناختن انواع آن قرار داده‌اند و يك اسب هرچند از سایر اسبها مختلف باشد مبنی بر همان قاعده و خصائص تشریحیه اسب شناخته میشود.

همینقدر که رشته اجتماع ملتی مستحکم شده باشد تشخیص روحیات و اخلاق عمومی آن‌ها سهل و آسان است. وقتیکه انسان وارد يك مملکت بیگانه میشود اول چیزیکه بچشم میزند همان اخلاق عمومی و صفات مشرکه قومی آن‌ها است که بر کلیه طبقات و افراد آن جامعه حکم فرماست زیرا اگر شخص تازه وارد منلا در روز اول ۲۰ نفر را ملاقات نمود یکدسته از صفات بیست مرتبه بر او تکرار میشود و این همان اخلاق مشرکه است که هر يك از آن بیست نفر دارا میباشند و چون اخلاق خصوصی هر يك از آن‌ها بش از يك مرتبه با شخص مزبور نصادف نکرده است او بزودی می‌تواند اخلاق ملی آنجا را تشخیص بدهد.

از اینرو یکشخص غریب بسهولت میتواند انگلیسی یا اسپانیولی یا ایتالیائی را تشخیص بدهد و آن ها را بهمان ممیزات عقلی و روحی که دارند توصیف نماید. ممکن است صفات مشترکه قومی بربك فرد منطبق نشود ولی بر مجموع ملت بطور صحیح منطبق خواهد بود.

پس قطع نظر از اخلاق فردی که بالطبع مختلف است تمام افراد یک جامعه دارای یک دسته صفات معینه هستند و آن را « صفات مشترکه جنسی » یا اخلاق ملی یا اخلاق اجتماعی نام نهاده و این همان خصایص و ممیزات عقلی و اخلاقی يك ملت است که ما آن را ساختمان روحی یا مزاج عقلی گفتیم. چرا هر ملتی يك ساختمان روحی یا يك مزاج عقلی بیس ندارد ؟

اصول (فیزیولوژی) جواب این مسئله را کاملاً توضیح میدهد: هر فردی از افراد ننهها یادگار پدر و مادر خود نیست بلکه یادگار اجداد و نتیجه حیات ملتی میباشد: مسیو - شیسوان که یکی از علمای علم اقتصاد است از روی فرض و تخمین چنین حساب کرده است که یک نفر فرانسوی خون ۲۰ میلیون اشخاص را از سال ۱۰۰۰ با خود بر میدارد. هم این شخص میگوید که تمام ساکنین يك ناحیه یا مملکتی با

جميع نياکان خود شريك و در تحت يك سائقهٔ طبيعي زندگانی مینمایند و بایک حرکت غیر اختیاری بطرف آن قدر مشترك قوی یعنی همان سلسلهٔ طولانی که خود آنها آخرین حلقه های سلسله محسوب میشوند کشیده میشوند. ما پسران پدر خود و ملت خود هستیم، تنها احساسات شخصی ما را بوطن علاقمند نمی‌نماید بلکه در برابر این عواطف ما مطیع خصایص روحی و بدنی هستیم که بطور ارث بمارسیده است.

عواملی که بر ارادهٔ اشخاص مسلط است و زمام کارها و احساسات و تعلقات او را در دست دارد از سه قسم تجاوز نمی‌کند.

(۱) اجداد و نیاکان ما است که در پیدایش اخلاق و

شخصیت روحی ما مؤثرتر از تمام عوامل بشمار می‌روند.

(۲) پدر و مادر.

(۳) محیط که (برخلاف عقیدهٔ بعضی) از سایر عوامل

ضعیف تر است زیرا محیط بانام مؤثرات مادی و معنوی آن حندان تأثیری در حیات شخص ندارد مگر آن که بواسطه تناسل و توارث تا یک مدت طولانی ابران آن متوالی و مکرر گردد.

شخص (هر چه باشد و هر کاری که بکند) پسر ملت

و طفل دبستان جامعه خود میباشد - تمام افکار و احساسات او بخود او اختصاص ندارد بلکه این روح قومیت اوست که در زیر اخلاق خصوصی وی مستور و آثار آن از جمیع افعالش نمایان و هویدا است .

هر جسم زنده ای مرکب از سلولهای بیشماری است که زندگانی میکنند ، میمیرند ، نوالد و تناسل می کنند و دوره زندگانی هر يك از آن سلولها خیلی کوتاه تر از آن جسم حی میباشد . در حقیقت هر يك از اجسام حیه دارای دوزندگانی است ، زندگانی سلولها و زندگانی مجموع آنها که بسی طولانی تر و بادوامتر است .

سبب هیئت اجتماعی به افراد همان نسبت انسان است به سلولهایی که جسم وی را تشکیل می دهد : اشخاص متولد میشوند و میمیرند در صورتی که حیات آنها در طی حیات اجتماعی باقی و پایدار میماند و هر چند شخص آنها فانی و زائل میشوند ، شخصیت اجتماع که از همان افراد مرکب است زنده و معدوم نشدنی است .

پس هیئت اجتماعی يك موجود پایدار و زنده ایست که عناصر وجود او را دو چیز تشکیل می دهند .

اول هیئت زندگان آن ملت که در يك مدت محدودی

مشخص وجود و هویت جامعه هستند .

دوم سلسله طولانی مردگان .

اگر بخواهیم حقیقت ملتی را درک کنیم باید گذشته و آینده را نیز بجامعه حاضر اضافه نمایم . مؤثرترین عناصر تشکیل دهنده قومیت ملل مردگانند که عده آنها زیادترو در حقیقه مبدأ تمام حرکات غریزی و افکار قومی و امیال سرکش اجتماعی حال حاضر محسوب میشوند .

تأثیر مردگان در جریان های اجتماعی بیشتر است برای آن که آنها مبدأ تکوین ملیت ، مبدأ پیدایش حالات روحیه ملت ، مبدأ نهضت هائی بوده اند که اینک سلسله آن تا امروز هم کشیده میشود . زیراقانون توارن تنها در خصایص مادی و ترکیبات تشریحی بدن جاری نیست بلکه در افکار و عقاید و احساسات هم جاری و ساری میباشد و بالاخره زندگان از فضائل اخلاقی مردگان نتایج مستحسنة میگیرند همچنانکه از سوء اخلاق آنها بدبخت میشوند .

اگرچه آن مقدار زمانی که برای تکوین و پیدایش ساختمان روحی ملتی لازم است نسبت بزمان هائی که برای تکوین انواع حیوانی ضرورت دارد خیلی کوتاه است ولی نسبت بزمان های تاریخی ما خیلی طولانی است . بمباراة آخری

تمامیت و کامل شدن ساختمان روحی يك ملت جدیدالتشکیلی محتاج گذشتن چند قرن است چنانکه وحدت ملی و قومیت فرانسه تقریباً در طول ده قرن انجام گرفت و هنوز هم بدرجۀ کامل برسیده است. یکی از نتایج مهم شورش بزرگ فرانسه محو کردن قومیت های کوچکی است که در آغوش جامعه موجود و وحدت ملی او را رخنه دار کرده بود. انقلاب تکوین و ساختمان روحی او را که هنوز میبایستی بطول انجامد پیش انداخت.

وجود طوایف کوچکی مانند پیکاردی، فلاماند، بور-گونی، کاسکونی، برینانی، پرواس، و غیره که هر يك دارای يك دسته شعائر و آداب مخصوص و جامعه ممتازی هستند، وحدت ملی و ایجاد يك روح متحد ملی را در تمام فرانسه مشکل مینمود و همین يك نکته علت ظهور این همه مناقشات و مشاجراتی است که در يك ملت متحد الشکلی مانند ملت انگلیس وجود ندارد.

نژاد امروزی انگلستان مرکب است از عناصر ساکسون، نورماندی و بریتانی که هم افق یکدیگر بودند و مرور زمان آنها را طوری یکدیگر متحد و ممزوج نموده است که سه عنصر قومیت، یعنی احساسات مشترك، عقاید مشترك،

منافع مشترك اقوام مزبورہ را یکدیگر پیچیده و یک ملت
مشخص آنها را در آغوش اتحاد خود گرفته است ، بالطبع
آنها را بیک جریان اجتماعی سوق میدهد .

وحدت مشرب ، وحدت فکر ، وحدت عقیده ، وحدت
منافع که در نتیجه مرور قرون برای ملتی حاصل میشود
ساختمان روحی قومی را تقویت نموده و دوام و ثبات و رسوخ
آنها میافزاید و موجد عظمت و بزرگواری ملت میشود .
رم در قرون گذشته وانگلیس در عصر حاضر ، باین واسطه باوج
عظمت رسیده و رفعت و ارتقا یافتند و همان روزی که اختلاط
باعناصر بیگانه وحدت رم را متزلزل نمود در مغاک فنا و زوال
سرنگون گردید .

هر ملتی ، در هر زمانی یک سهمی از احساسات ، افکار ،
آداب ، عادات ، عقاید موروثی که روح جمعیت های بشری
محسوب میشوند داشته اند ولی این روح یعنی آن جهت جامعه ای
که بطور ارت بیک دسته از افراد بشر رسیده و آنها را بیک
دیگر مربوط مینماید بدو در خانواده و بس از آن بقریه
و سپس بشهر و بالاخره بمملکت منتقل شد و وطنیت را بمفهوم
امروزه ایجاد نمود . مفهوم وطنیت در تمام ملل متدینه تعمیم
یافت مگر در قرون اخیر . منلا وطنیت (بمفهوم امروزه)

دریونان ترقی نکرده و منطقه آن از شهرهای بزرگ دورتر رفت و از این روشهرهای مشهور آن دائماً بایک دیگر در جنگ و ستیز بودند زیرا نسبت بیک دیگر اجنبی و بیگانه محسوب میشدند. و همچنین در هندوستان از دو هزار سال باینطرف مفهوم وطنیت از منطقه قراء و شهرهای کوچک تجاوز نکرد و بهمین جهت پیوسته محکوم بیگانگان و دستخوش مظالم فاتحین گردیده است.

قومیت‌هایی که منطقه آن یک شهر یا دوشهر است اگر چه از حیث قوای جنگی ضعیف و کوچک ولی از لحاظ تمدن و ترقیات عمرانی قوی میباشند. جامعه و قومیت این تمدن‌ها اگر چه کوچک است ولی یک تأثیر بلند و با عظمتی در تجارت و صنایع دارد: آتن در قدیم، ونیز و فلورانس در قرون وسطی بهترین شاهد مدعای ما میباشد.

اگر استقلال شهرهای بزرگ یا ممالک کوچک چند قرن طول کشید یک روح ثابت تخلف ناپذیر و یک قومیت راسخه آنها را احاطه کرده و از انضمام بعناصر دیگر مانع میشود و ممکن نیست از امتزاج آنها با سایر عناصر یک قومیت تازه ایجاد شود. اگر هم ممکن شود یعنی همیزان قومی آنها کاملاً قوی و راسخ شده باشد امتزاج کامل صورت پذیر نمیشود

مگر پس از چندین قرن واسطی مانند ریشلیو و بیزمارک باید قیام بدان نمایند آنهم پس از این که مقتضیات اجتماعی زمینه را آماده کرده باشد. احیاناً ممکن است دست حوادث و اتفاق چند مملکت را مانند ایتالیا بیک دیگر متصل نموده و از آن ها تشکیل دولتی بدهد ولی نباید اشتباه کرد ایتالی تا هنوز هم دارای وحدت ملی و یک روح مشترك عمومی نیست. هنوز در ایتالی پیه موتتی، سسیلی، ونیزی، رناتی، جامعه های ممتازه هستند که شخص میسواند آنها را تشخیص بدهد.

هر ملتی که قدم در میدان تمدن گذاشت و دارای تاریخ شد بطور قطع يك ملت مصنوعی است اگر چه دارای عناصر منحد بوده باشد. امروز دیگر ملل طبیعی یافت نمیشود مگر بعضی از ملل متوحشه که هنوز با سایر عناصر اختلاط و امتزاج نکرده اند. موضوع بیانات ما، عجالتاً گفتگوی در طبقات الامم، یا تعیین نژاد های اولیه نیست لذا از نقطه نظر مباحثات ما اهمیتی ندارد که ملل تاریخی باشند یا ملل طبیعی، بلکه موضوع نظریات ما شرح صفات و اخلاقی است که بمرور زمان و بواسطه توالی نسل های متعدده راسخ شده و رفته رفته جزو ممیزات قومی محسوب گردیده است.

فصل دوم

حدود تغییر اخلاق ملل

بر حسب ظاهر اخلاق ملل در تغییر است - سبب آن - ملکات راسخه و اخلاق ثانوی - ملکات راسخه ثابت و غیره قابل تغییر است برخلاف اخلاق ثانوی - تطبیق اخلاق ملل به ممیزات نوعی حیوان و نبات - حوادث و مقتضیات در اخلاق ثانوی مؤثر است - تغییر صفات و اخلاق - شواهد چندی - رجال تاریخی - اگر در آن زمان نبودند چه میندند - ممیزات بعد از انقلاب بار ظاهر میسود - شواهد متخلعه - خلاصه .

مطالعه تاریخ بشر و اطوار تمدن آنها درجه ثبات و دوام ساختمان روحی ملل را نشان میدهد .

در مطالعات سطحی ، اول چیزی که در تاریخ تمدن بنظر میرسد تغییر است نه ثبات و دوام : عموماً تصور می کنند ملل دنیا همیشه دستخوس تبدلان عظیمه و تغییران ناگهانی هستند و مایل در ادوار مختلفه تاریخ خود باقیافه های گوناگون و مختلف ظاهر میشوند ، مثلاً خیال میکنند انگلیسهای عهد (کرومویل) غیر از انگلیسهای امروزی هستند یا ایتالیائی ملایم

وحیله گر امروزی غیر از ایتالیائی دریده سه قرن قبل هستند. مورخین چه تفاوت‌های عظیمی را میان قرن شانزدهم و هفدهم فرانسه شرح می‌دهند، چه امتیاز و فرقهائی مابین وحوش دوره انقلاب و بندگان ناپلئون تصور میکنند و بعقیده آنها در طی چند سال هویت آنان تغییر نموده است.

ولی استقصاء در تاریخ اخلاق بشر خطای این عقیده را مدلل میکند. برای توضیح آن ناچاریم بازهیئت اجتماعیه را بمادیات و انواع حیوانی یا نباتی تشبیه کنیم: يك فسیله نباتی با وسائل مصنوعی علم فلاحت قابل همه گونه تغییر و تبدیل است ولی آن خصایص اصلی که فسیله مزبور را از سایر انواع نباتات جدا میکند بهیچوجه قابل تغییر نیست و وسائل مصنوعی در آن تأثیری نمیکنند.

جامعه‌های بشری نیز دارای دو گونه اخلاق هستند که يك دسته در مقابل حوادث قابل همه گونه تغییر است و ما آنرا اخلاق ثانوی میگوئیم و دسته دیگر مانند خصوصیات نوعی حیوانات یا فامیل‌های نباتی ثابت و بادوام است که ما آنرا «ملکات راسخه» مینامیم.

اینکه می‌بینیم انقلاب یا حوادث فوق العاده بقتلاً جامعه‌ای را زیر و زبر کرده روحیان و اخلاق آنها را بکلی

واژگون نموده و يك روح دیگری در جامعه ظاهر میشود درحقیقت تبدل و تحول متوجه همان اخلاق ثانوی گردیده است که تربیت، محیط و مقتضیات میتواند در آن تأثیراتی به بخشد. نباید فراموش کنیم که در روح ملل استعدادهایی نهفته است که بمجرد ظهور مقتضیات عرض وجود میکند و همینکه عوامل موجوده آن ازین رفت باز آن قابلیتها خاموش میشود. این مسئله در ایام انقلابهای بزرگ و هنگام ظهور فجایع و مصائب دینی یا حوادث سیاسی بخوبی واضح و روشن میشود. حوادث فوق العاده پیوسته باعث ظهور و بروز استعدادهایی است که در نفوس بشری کامن و مخفی است، یکدسته از رجال تاریخی دنیا زائیده شده همین حوادث فوق العاده میباشند و شاید اغلب این اشخاصی که ما آنها را زنی و داهیه میدانیم، اگر در اوقات عادی دنیا میآمدند بر سایرین امتیاز و رجحانی نمیداشتند. يك نظری بغولان دوره انقلاب و عهد کنوانسیون بیندازید که چگونه در مقابل تمام اروپا ایستاده و مقاومت ورزیدند و کلر قساوت را بجائی رسانیدند که دوستان خود را با اندک مخالفت با سوءظنی بزیر گیوتین هیفرستادند، در صورتیکه همه آنها از مردمان عادی و متوسط و رقیق القلب بشمار میرفتند و اگر با طوفان انقلاب مصادف نمیشدند همه از مردمان

سلیم النفسی محسوب میشدند که بکسب و صنعت و حرفه خود مشغول میشدند. گویا انقلاب بعضی از زوایای ساکن و آرام دماغ آنها را به هیجان آورده بود و کردند کارهایی را که يك مغز عادی از تصور آن مرتعش میشود.

اگر (رو بسپیر) چند سال دیر تر قدم بعالم اجتماع میگذاشت یکی از بهترین و پاکترین قاضیان عصر خود بشمار میرفت، فو که تنویل مدعی العموم يك محکمه جنائی شده و جنایتکاران را بسختی تعقیب مینمود، و سنت زوست يك معلم ماهری میشد که قطعاً به نشان اکادمی مفتخر میگرددید.

اینها فرضیات و نوهومات نیست: بدوره بناپارت نظر افکنید و مشاهده کنید همان اشخاص، همان وحوش خونخوار دوره انقلاب چگونه گردن اطاعت در مقابل حکومت خم نموده، درد و اثر دولتی و مدارس، با کمال اطمینان مشغول کار شدند زیرا آن طوفان سهمگینی که سطح این دریاچه را مضطرب کرده بود فرو نشسته و جریان هیئت اجتماعی بحالت طبیعی برگشته بود.

ملکات راسخه فابل تغییر نیست، حتی در بزرگترین انقلابات سیاسی که تصور میشود بکلی اوضاع وارگون شده است. حقیقت این است که همان ملکات راسخه و حالات

روحیه تغییر شکل داده و بایک قیافه دیگر در جامعه ظاهر میشود: زمامداران انقلاب و قتیکه بر ضد استبداد قیام کردند قوه و اقتدار را از شاه، دربار، اشراف و روحانین سلب نمود ولی بلافاصله قوانینی وضع کردند که بمقتضای آن قدرت و نفوذ بدست طبقه دیگری افتاده و در میان یک دسته معین مختصری محدود گردید. بالنتیجه همان استبداد همان خودسری و همان فعال مایشائی سلاطین بوربون دوباره چهره عبوس خود را بفرانسه نشان داد.

هر انقلابی، هر جنبشی و هر بهضتی که در ممالک لاتینی روی داد نتوانست روحیان آنها را تغییر دهد. از ماوراء هر اصلاح و رفورمی که کردند باز همان رژیم کهنه یعنی همان مرض مزمنی که در ملل لاتینی ریشه دوانیده است و پیوسته آنها را در مقابل قدرت یک نفر خاضع مینماید عرض وجود کرد. زیرا میل اطاعت و مقهوریت در مقابل استبداد جزء ملکات راسخه و اخلاق ملی آنها است.

اگر این میل طبیعی نبود بناپارت نمیتوانست تاج امپراطوری فرانسه را بقیمت چند فنحی که کرده است تصاحب نماید. بعد از اینکه ناپلئون بساط جمهوریت را برچید - همان جمهوریتی که باخون هزارها فرانسوی تهیه شده بود - و بجای

آن امپراطوری را تشکیل داد. همان اخلاق موروثی که در اطراف سلطنت بوربون موجود بود دوباره ظاهر شد. واگر ژنرال بناپارت این کار را نمی کرد قطعاً دیگری آن را انجام میداد. پس از پنجاه سال همینکه وارث اسم او برخاست باز همان فطریات قومی سند رقیب خویش را امضاء نموده پیشگاه وی تقدیم نمود زیرا مردم آزادی را نمیتوانستند تحمل کنند و برای اظهار بندگی بر یکدیگر سبقت میگرفتند.

این ماه (برومر) نبود که قصر امپراتوری بناپارت را تأسیس نمود، این روح ملت بود که از آزادی بتنگ آمده و در پیشگاه استبداد و دیکتاتوری وی بز انودر آمد (۱)

سبب اینکه مردم تصور میکنند عوامل اجتماعی در اخلاق شدید التاثر است این است که تأثیر آن فقط متوجه اخلاق ثانوی است و یا اینکه تنها میتواند استعداد های کامنه در وجود را تحریک نماید: يك شخص هر قدر عقیف باشد وقتی که گرسنگی بر او مستولی شد به خیلی از کارهای ناپسند مبادرت مینماید و شاید برای آرام کردن ریج گرسنگی مرتکب جرایم بیزیشود ولی نمیشود بگوئیم که او بالطبع و بالفطره مجرم

(۱) برومر اسم یکی از ماههایی است که در ایام انقلاب بزرگ فرانسه معمول شده بود و در این ماه بود که ناپلئون کودتا نموده و اساس جمهوریت را برچید.

بوده است زیرا همینکه گرسنگی زائل شد يك شخص عادی و عقیف میشود .

ثروت موجب عیاشی و تنبلی است ، اگر ملت متمدنی صاحب ثروت و تمول شد بالطبع متمولین آن بعیاشی و خوشگذرانی مشغول میشوند . این طبیعی است که همیشه فقر و غنا بایکدیگر توأم است و طبقاتی که در ظلمت فقر و بدبختی هستند بیشتر و طبقه ناراضی را در جامعه تشکیل میدهند . بدست این طبقه ناراضی است که مقدمات انقلاب در جامعه‌های بشری ظاهر میشود .

در ایام انقلاب چیزهای تازه و تظاهرات جدیده فراوان است ولی دائماً و ابدیاً روح اجتماعی آنها یعنی همان ملکات راسخه‌ای که رشته قومیت و جهت جامعه آنها محسوب میشود بدون تغییر باقی مانده و در تمام اعمال و حرکات آنها نمودار است ، حتی مدیر حرکت انقلاب نیز میشود : انگلیس‌های اتازونی همان خونسردی و عزمی را که در ایجاد راه آهن و تأسیس کارخانه‌جات و مدارس بکار میبرند انقلاب را برضد انگلستان اداره کرده و ادامه دادند .

خلاصه - آنکه چیزی نمیتواند ملکات راسخه و ممیزان قومی ملل را تغییر دهد، تمام آن چیزهاییکه از عوامل تبدلات

اجتماعی محسوب میشوند مانند تربیت ، محیط ، انقلابات ، پیش آمدهای تاریخی و غیره فقط در اخلاق نانوی مؤثر است ، ملکات راسخه در صورتی قابل تغییر است که عوامل تغییر دهنده آن تأثیرات مستمر و طولانی داشته باشد .

مانمیخواهیم بگوئیم ملکات راسخه یعنی خصائص اولیه ملتی قابل تغییر نیست . قابل تغییر است ولی همانطوریکه ممیزات نوعی انواع حیوانات و نباتات قابل تغییر است ، یعنی خیلی کند و بطئی . مثلاً تمام آن خصائص تشریحیه ای که اسب را از سایر اقسام حیوان ممتاز مینماید قابل تغییر است ولی این تغییر در طی يك زمان پس طولانی انجام پذیر میشود که نسبت بزمان های تاریخی میتوان آنرا غیر قابل تغییر گفت .

نظر باین نبات و دوام ممیزات ملی است که ما گفتیم ملکات راسخه در مقابل شورشها و انقلابات قابل تغییر نیست .

فصل سوم

(طبقات بشر از نقطه نظر پسیکولوژی)

تقسیم جوامع بشری از حیث حالات روحیه مانند تقسیم انواع حیوانی یا نباتی مبنی بر چند قسمت اساسی است - تقسیم ملل دنیا از نقطه نظر روحی - ملل نخستین - ملل پست - ملل متوسطه - ملل راقیه - این تقسیم مبنی بر چه ممیزات اخلاقی است اخلاق - ادب - فکر و عفل با تربیت تغییر میکنند - تربیت در روح و اخلاق مؤثر نیست - چرا ملل مختلفه نمیتوانند بکنه ادراکات یکدیگر برسند - چرا تمدن ملل راقیه در ملل پست قابل دوام نیست.

وقتی که بتاریخ طبیعی مراجعه میکنیم می بینم صفاتی را که علمای علم طبیعی اساس طبقه بندی اقسام موجودات قرار می دهند و آن را میزان شناختن انواع مختلفه حیوانی و نباتات میدانند خیلی معدود و مختصر است. زیرا صفاتی را میزان شناختن انواع قرار میدهند که تغییر نکنند و جزء لوازم وجودی آنها محسوب شود و در نسل آن ها همیشه ظاهر و پایدار باشد.

تقسیم و طبقه بندی اقوام بشری، از نقطه نظر اخلاق

و حالت روحیه نیز همین طور است : اختلاف اخلاق در افراد بشر و ملل دنیا خیلی زیاد است ولی آن اخلاقی که کاملاً آنها را از يك ديگر ممتاز مینماید و شالوده حوادث اجتماعی آنها است خیلی محدود است و شواهدی که ذیلاً ایراد میکنیم کاملاً این مسئله را توضیح میدهد :

ملل دنیا از نقطه نظر اخلاق عمومی به چهار طبقه منقسم میشوند :

ملل اولیه ، ملل وحشیه ، ملل متوسطه ، ملل راقیه .

۱- آن هائی که ترتیب زندگانی و اصول اجتماعی آنها بحیوانات شبیه تر است - این همان دوره ایست که نیاکان ما در عصر حجری طی کرده اند امروز نمونه آنها اهالی (فویجیان) و (استرالیا) است .

۲- ملل منحطه یا ملل وحشیه اقوامی هستند که يك پرتوضیعی از تمدن بر آنها تاییده ولی از توحش و بربریت بیرون نیامده اند مانند اهالی (سنت دومینیک) که فقط آثاری از تمدن دیگران بدانها رسیده است .

۳- ملل متوسطه که قدمهای وسیعی در تکامل و تمدن برداشته و فقط ملل اروپائی توانسته اند تمدن خود را بريك پایه رفیعتر از درجه تمدن آنها نصب نمایند مانند اهالی چین ،

ژاپون و کلیه اقوام سامی (سمیتیک).

۴- ملل راقیه - این عنوان شامل تمام اقوام مختلفه آریین یا «Indos - européennes» میباشد که لواء مدنیت آنها را در قدیم روم و یونان و در عصر حاضر ملل اروپائی بر معموره گیتی برافراشته و در علوم، فنون، اختراعات و سایر عناصر تمدن گوی سبقت از سایر ملل دنیار بوده اند: پست ترین شعبات این نژاد طوایف هندوستان بشمار می آیند که پایه فلسفه، ادب، علم و فنون را بجائی تعبیه کرده اند که نژاد مغولی و چینی از رسیدن بدان عاجز و ناتوان بودند.

این طبقات چهار گانه بشر باندازه ای از یک دیگر دورند و از حیت ادراکات، ذوق، سلیقه، احساسات متباین و مختلف می باشند که برای تشخیص آنها اسان محتاج هیچ گونه تعمق و تدقیقی نیست ولی هر یک از این طبقات بفرع و شعبات چند منقسم میشود که نفریق آنها از یکدیگر چندان سهل و آسان نیست. مثلاً انگلیسی و روسی و اسپانیولی هر سه از ملل راقیه می باشند در صورتی که در هر چیزی از یکدیگر متمایز هستند.

کسی که بخواهد نقطه افتراق و امتیاز روح ملل را تعیین نماید باید اخلاق هر یک را جدا گانه تحقیق و تحدید

نماید و ما برای نمونه اخلاق اساسی دوزخ را که اساس آنها محسوب میشود ذکر مینمائیم:

بر جسته ترین اخلاق و امتیازات ملل اولیه و ملل متوحشه ضعف ادراک آنهاست، یعنی نمیتوانند فکر کنند و نمیتوانند افکار مختلفه سابقه را با افکار لاحقه مقایسه نموده و از جمع کردن آنها نتیجه صحیحی بدست آورند - برای مشاهده این حالت لازم نیست به مجاهل افریقا و استرالیا برویم این خصلت در طبقات نازل ملل اروپائی نیز موجود است .

دراکه آنها ضعیف است زیرا قوه انتقاد و سنجیدن افکار در آنها نیست و هر چیزی را بزودی تصدیق میکنند، برخلاف طبقات عالی که قوه تصور و تفکر و انتقاد در آنها شدید است .

در ملل مزبور به جای هوش و تفکر، حس تقلید موجود و زیاد است، یکی از خصایص آنها تشبث بخرافات و اعتقاد بموهومات و فکر سطحی آنها است. نظریات آنان در کلیه مسائل ضعیف و اخلاقشان متزلزل و گوناگون، تعقل آنها آقدر نیست که برای رسیدن به مقصودی قبلا فکر کنند، مقدمانی تهیه نمایند و اندکی پیش بینی داشته باشند. هادی

اعمال آن ها همان غرائز و خیالاتی است که خلق الساعه بذهن آنها میرسد و نمیتوانند از منافع آنی خود صرف نظر نمایند. کمال عقل هنگامی در انسان صدق پیدا میکند که بتواند لذا بد و منافع فعلی را قربان مصالح واقعی نماید.

هیئت اجتماعی هم مانند اشخاص اگر نتوانست خط سیر خود را معین نماید و برای رسیدن بمنتها الیه مقصد خویش مقدمات منتهجه معین نماید و بجریان های روزانه قناعت کند محکوم به انحطاط است. اولین شرط ارتقاء و تکامل حکم کردن بر خواهش های نفسی است، یعنی داشتن عزم و اراده. در این صورت جامعه میتواند معنی قانون و انتظام را فهمیده و برای وصول بسر منزل ترقی و آبادانی وداکاری نمایند.

اگر از من بپرسند میزان سنجیدن قدرت اجتماعی ملل یا مقایسه آنها نسبت بیکدیگر چیست خواهام گفت. تسلط بر هوی و هوس: هر ملتی که بهتر بتواند بر غرائز و امیال فطری خویش مسلط بوده و بر احساسات خود حکومت نماید، نظام اجتماعی خود را بر یک شالوده مستحکم بری استوار خواهد ساخت. در قدیم روم و در عصر حاضر انگلیس و اتازونی باین فضیلت آرایش یافته و همین یک خصلت اساس عظمت و بزرگواری آنها شناخته میشود.

چون ملل دنیا در حالات روحیه ، سوابق زندگانی و اصول تمدن و ترقی متباین هستند . بالطبع ملل را احساسات و ادراکات آنها مختلف میشود ، هر ملتی طور دیگر میفهمد و طور دیگر احساس مینماید . بعبارة آخری هر ملتی یال ساختمان روحی مخصوصی دارد که نتیجه سیر کاملی و خاصه سوابق تاریخی و اخلاقی آنها و یگانه و سیاه ایست که جامعه های بشری را از یکدیگر مجزا و مشخص مینماید .

روح اسان دو منطقه متمایز دارد منطقه اخلاق و منطقه عقل . ملل منحطه در هر دو ناحیه از ملل راقبه دورد یعنی هم قوه عقلی و هم قدرت اخلاقی ملل راقبه را از ملل منحط متمایز میکند

اما ملل راقبه امنیاز عقلی نسبت یکدیگر ندارند و آن چیزی که آنها را از یکدیگر متمایز میسازد اخلاق است ، بهمین لحاظ لازم دانسیم بیانات خود را در موضوع اخلاق توسعه بدهیم :

اخلاق چیست ؟

- اخلاق ، اجتماع و آمیزش با دسته از حالات روحیه است که علمای علم روح آن را سعادت و احساسات مینامند ، مهم ترین عناصر تشکیل دهنده خای ، عرق ، بدن و ... استقامت

و تسلط بر متشبهات نفسانی است که در حقیقت ملکاتی هستند که از مشتقات فضیلت بزرگ و نیرومند اراده بشمار میروند. یکی دیگر از مهمترین عناصر تشکیل دهنده اخلاق «ادب» است اگرچه ادب در مآخلاقه احساسات مختلفه است. ادب عبارت از آن احترامانی است که افراد يك جامعه نسبت بیک دسته از مبادی اجتماعی، اصول و رسوم زندگی ملی معمول میدارند و جامعه قسراً و قهرأ مطیع این مبادی و اصول میباشد. اگرچه رسوم و قوانین اولیه حیات اجتماعی در معرض تغییر است و بهمین دلیل ادب نیز تغییر مینماید ولی یکی از لوازم حفظ قومیت هر ملتی داشتن عادات و آداب است در تمام دوره حیات خود. ادب هم مانند اخلاق وقتی راسخ و ثابت میشود که نوارب و مرور زمان آن را جزء فطریات و احساسات غیر ارادی *inconscient* نماید - بالجمله عظمت هر ملتی مبنی بر تکامل آداب و رسوم و عواید آنها است.

تعلیم و تربیت و سایر عوامل میتواند ادراکات و عقول بشر را تغییر دهد ولی در اخلاق و روحیات مؤثر نیست، مگر در اشخاص سست و ضعیف الاراده که عوامل خارجی زود آنها را تغییر میدهد و بسهولت ممکن است در نوع امیال آنها تبدلاتی ایجاد کرد. ولی این سستی و ضعف و تبدیل پذیری

که در افراد زیاد دیده می شود در هیئت های اجتماعی بهیچوجه مشهود نیست ، مگر در دوره های انحطاط و سقوط آنها .

اکتشافات ، اختراعات و نتایج تکامل عقلی بشر بهسہولت قابل انتقال از ملتی بملت دیگر است ولی روحیات و خصایص اخلاقی کمتر ممکن است از جامعه ای بجامعه دیگر انتقال یابد . خصوصیات اخلاقی هر جامعه در منطقه قومیت آن ها محصور است . زیرا بواسطه همین خصائص اخلاقی است که ملل راقیه از یکدیگر امتیاز داده شده و شناخته میشوند .

مبنی بر همین حقیقت مسلم است که اکتشافات علمی و صنعتی بهیچ ملتی اختصاص ندارد و در معرض استفادۀ تمام اقوام دنیا قرار میگیرد .

برخلاف اخلاق ملی و خصائص قومی هر ملتی ، خوب یا بد ، بخود آن ملت اختصاص داشته و قابل انتقال بملت دیگر نیست . اخلاق مانند صخره های عظیمی هستند که هجوم امواج در آن ها اثری نکرده و فقط با مرور قرون سطح آن سائیده می شود . خصائص روحی هر ملتی مانند منقار طیور و دندان درندگان نابت و کمتر محکوم عوامل تغییر و تبدیل است .

ترقیات ، تنزلات ، فتوحان ، انقلابان ، و پشامد های

تاریخی و تمام اطوار مختلفه که در دوره‌های تاریخی اقوام دنیا و حیات اجتماعی آنها موجود است نتیجه اخلاق ملت و اثرات حتمی صفات و روحیه خود آنها است. اخلاق خصوصی ملل است که در پشت تمام آن چیزهایی که مردم آن را علت مقدرات ملل تصور می‌کنند ایستاده و موجود است و پس از تعمق و استقصاء واضح میشود که غیر از اخلاق ملی آنها، هیچ چیزی علت حوادث تاریخی آنها نیست.

تأثیر اخلاق در حیات اجتماعی بشر بزرگ، برخلاف عقل که تأثیرات آن در جریان‌های اجتماعی خیلی ضعیف و محدود است: آن وقتیکه روم بمغاک ذلت و انحطاط افتاد از حیث ادراکات و تکامل عقلی خیلی بالاتر از اجداد فاتح خود بودند ولی آن اخلاق و فضائل روحی را که نیاکان آنها بدان آرایش یافته بودند و سبب عظمت و فتوحات حیرت‌انگیز آنها بشمار میرفت از دست داده بودند. عزم، اراده، ثبات، تحمل مصائب، فداکاری و احرام قوانین بدرجه تقدیس و سایر فضایل رومیهای قدیم از زمینه وجود آنها محو شده بود. قوه اخلاق است که ۶۰،۰۰۰ انگلیسی را بر ۲۵۰،۰۰۰ نفوس حکمفرما نمود و آنها را در رأس یک مستعمره قرار داده است که تاریخ نظیر آن را کمتر نشان داده است، با

وجود آن که در هندوستان افراد زیادی هستند که از حیث عقل و مدرك در ردیف عقلا درجه اول انگلستان محسوب میشوند و احیاناً از حیث ادبیات و فلسفه بر آنها مزیت دارند. اخلاق شالوده قومیت ملل است نه عقل و بر روی زمینه اخلاق است که دیانت ها ایجاد و ممالک عظیمه تأسیس و ملیت ها تشکیل میشود. بواسطه اخلاق است که توده اجتماع حس میکند، فکر میکند و مصدر کار های بزرگ می شود. هیچ ملتی از پرورش مدارك و قوای عقلی خود استفاده نکرده است. قائد افکار و اعمال ملل دنیا و مدیر حیات و زندگی آنها روح آن ها و طرز فکر و بینش آنهاست، در فصول آئیه کتاب این مسئله کاملاً روشن خواهد شد. همه مردم مثل هم فکر نمی کنند و يك سنخ احساس ندارند زیرا هر کس از منسوبات خارجی خود به نوعی دیگر متأثر میشود و بالطبع اعمال و افعال او بکلی مابین شخصی خواهد بود که طور دیگر فکر کرده و متأثر شده است. بعبارت اخری اگر ساختمان فکری دو نفر یا دو ملت مابین يك دیگر باشد نمی توانند بعمق روحیات يك دیگر فرورفته و کنه تعقلات يك دیگر را بفهمند.

اختلاف اخلاق یگانه علتی است که ملل دنیا را از يك دیگر

دور نموده است. اختلاف اخلاق و روحیات ملل طرز تصورات، سیر اعمال و افکار و خطهٔ مشاعر و احساسات آنها را بدرجه‌ای متباین نموده است که نمیتوانند یکدیگر نزدیک شده و یک جریان متحدی داشته باشند. کسیکه از مطالعه این نکته غفلت نموده و ملل دنیا را از نقطهٔ نظر اخلاق و مشرب تدقیق نکند نمیتواند از تاریخ ملل مختلفه استفادهٔ صحیحی بنماید.

ایا دو کلمه‌ای که بر حسب ظاهر در دو زبان مختلف یک معنی دارد حقیقتاً مفهوم آن دو کلمه در ادراکات دو ملت متساوی است و هر دو ملت مثل یکدیگر از شنیدن آن کلمه متأثر میشوند؟ تباین ذوق و سلیقهٔ اقوام مختلفه وقتی کاملاً محسوس میشود که انسان یک مدت طولانی در میان ملت دیگری بسر ببرد.

منل دیگر: مرد وزن منل هم نمیتوانند فکر کنند و لو اینکه هر دو تمدن و شهری باشند و درجهٔ تحصیلات و تربیت عقلی آنها نظیر یکدیگر بوده باشد. طرز تعلقات و ادراکات آنها مختلف می‌شود هر قدر هم وحدت منافع آن‌ها را به یک- دیگر نزدیک نماید زیرا ساختمان فکری آنها مغایر یکدیگر است و بالطبعه تأثر آنها از مشهودان خارجی بیک کیفیت نیست.

بواسطه تباین روح و مزاج عقلی ملل است که ممکن نیست تمدی ملل راقیه را بملل پست و منحط نقل دهند.

یکدسته از علمای علم اجتماعی تصور میکنند تربیت میتواند تباین و اختلاف را از میان بشر مرتفع نماید و سعی می کنند بر طبق این عقیده تربیت را طوری قرار بدهند که بالنتیجه افراد بشر در احساسات و تعلقات بشری مساوی شوند.

عقیده ای از این غریب تر از دانشمندان دیده نشده است. صحیح است یک نفر از پست ترین نژادهای دنیا میتواند بواسطه قوه حافظه که در افراد پست و طوایف منحطه بیشتر موجود است، تمام معلومات اروپائی را تحصیل نماید، دیپلم (بكالوره آ) یادکترای حقوق را بدست آورد ولی خصایص روحی او قابل تغییر نیست و معلومات مزبوره نمی تواند مزاج عقلی او را تغییر دهد. معلومات مانند یک سر پوش زیبائی است که شخصیت حقیقی او را می پوشاند اما نمیتواند کیفیت فکر، طرز تصورات و حالت روحیه او را تغییر دهد زیرا معدوم کردن ساختمان فکری و ایجاد یک فکر دیگری فقط با مرور زمان و تکرار قانون وراثت امکان پذیر است: یک نفر ژاپونی می تواند در مدت پنج سال یا بیشتر تحصیل کند و تمام آن معلوماتی را که یک نفر انگلیسی تربیت یافته داراست، دارا شود ولی

شاید هزار سال هم کم باشد برای اینکه او بتمام معنای کلمه انگلیسی شود یعنی در فکر و عمل و کلیه مظاهر زندگی انگلیسی باشد .

بنا بر این اگر هلتی توانست زبان خود را ، قوانین و نظامات خود را ، عقاید و آداب خود را ، صنایع و فنون خود را تغییر بدهد ، در حقیقت تغییر شکل داده و ظواهر خود را تبدیل نموده است و تغییرات او وقتی اساسی است و میتوان حقیقتاً آن را تغییر نامید که بتواند روح خود را تغییر دهد .

فصل چهارم

تمایز و تفاوت در افراد و ملل

هر قدر ملتی ترقی کند تفاوت عقلی میان طبقات اوزیادتر می شود ، طبقات ملل منحط در ادراك مساوی هستند - اگر بخواهیم درجه ارتقاء ملل را بایکدیگر بسنجیم باید طبقات عالیة آنها را بایکدیگر مقایسه نمود - ترقی و تکامل تفاوت را در افراد بشر زیاد می کند - نتیجه این تفاوت - علل پسیکولوژی - در عدم اتساع دائره تفاوت - تفاوت عقلی میان افراد ملل راقیه زیاد است ولی تفاوت اخلاقی موجود نیست - قانون توارث افراد بلند فکر را پیوسته بسطح عادی وحد متوسط اجتماع پائین می آورد - دلایل تشریحی در تأیید فرق و تفاوت بین افراد ملل راقیه و بن جنس زن و مرد .

علامات فارقه ملل منحطه از ملل راقیه تنها از حیث نظر خصایص جسمی و روحی نیست ، طبقه بندی و تشکیلات اجتماعی آنها نیز از یکدیگر مختلف است . در ملل منحطه يك نحو مساوات عقلی موجود است ، زیرا ادراکات و تعقلان آنها حدود معینی دارد که تمام افراد ، از زن و مرد در آن سهیمند . اما در ملل راقیه تفاوت عقلی میان طبقات جامعه

و همچنین ما بین جنس مرد وزن بارزتر و محسوس تر است .
 بهمین جهت اگر بخواهیم ترقیات عقلی ملل دنیا را با
 هم بسنجیم بایستی فقط طبقهٔ عالیه آنها را با یکدیگر مقایسه
 کنیم زیرا طبقات نازله تمام ملل تقریباً مثل یکدیگر و درجهٔ
 ادراکات آنها در يك سطح قرار گرفته است : تودهٔ پائین ملت
 چین و هندوستان بر طبقهٔ نازلهٔ اروپاچندان برتری عقل ندارند
 و آنچه هویت عقلی چین را از هویت عقلی اروپا ممتاز مینماید
 طبقات عالیهٔ ملل مزبوره میباشد .

هر قدمی که تمدن بر میدارد و بسوی نکامل میرود
 تفاوت عقلی ملل بیشتر میشود و هر قدر يك جامعه در جادهٔ
 ترقی و تعالی بیشتر میرود تفاوت عقلی طبقات و افراد آن فزونی
 می گیرد یعنی سیر تکاملی مدنیت برخلاف میل ما بشر را بسوی
 مساوات نمیرد .

حتمی ترین آثار تمدن ، تفاوت فاحش عقلی است .
 زیرا اصول ترقی و تقدم ، مستلزم بکار انداختن قوای عقلی
 يك دسته و بیکار گذاشتن قوای عقلی دسته جات دیگر است .
 نظری بصنایع امروزه و تغییراتی که در آن وارد شده
 انداخته و مشاهده کنید که چگونه دایره فکر و کارهای
 عقلی در طبقات نازله کوچک و محدود میشود و بالطبع قوهٔ

عقلی آنها چون ورزش نمیکنند محکوم بضعف و انحطاط خواهد بود. صنعتگر امروز در حقیقت يك آلت بدون اراده و ابتکاری بیش نیست که دیگری آن را اداره می کند، در صورنیکه کارگران یکقرن قبل هر کدام صنعتگر ماهری بشمار میآمدند. زیرا مطابق قانون «توزیع عمل» کارگر امروزی، تمام عمر جز ساختن يك قطعه، یا جلا دادن يك پارچه بخصوص کاری ندارد. برخلاف صاحبان کارخانه، میکانیسینها و مهندسین، بواسطه حس رقابت و اکتشافات جدیده مجبور بکارهای فکری و کسب اطلاعات و معلومات فنی هستند. بالطبع همت ذاتی، قوه استنباط و ابتکارات آنها خیلی بیشتر از آن درجه که صدسال قبل بدان احتیاج داشتند نشو و نمایی کند. در این صورت بدیهی است مطابق قانون فیزیولوژی، ادراك يك طبقه روز افزون در نمو و از آن دستة دیگر روی بانحطاط می گذارد

تو کفیل در همین باب میگوید هر قدر نظریه «توزیع عمل» رایج تر شود قوای دماغی کارگر ضعیف تر و ادراکات او محدود تر می شود یعنی بدرجه ای که صنعت ترقی می کند کارگر بانحطاط فکری میگراید و امتیاز مابین رئیس و کارگر فزونی میگیرد.

ملل راقیه امر وزی بیک بنیان هر می شبیه است که توده ملت و سواد اعظم قاعده آن را و طبقات منورالفکر و عقلای بلند مدرک سر مخروط را تشکیل میدهند و در رأس این بنیان یک دسته کوچکی از علمای بزرگ اساتید علوم و فنون، نویسندگان درجه اول، مخترعین و مکتشفین قرار گرفته اند. اگرچه این طبقه نسبت بتوده عمده ملت کوچک و ناچیز است ولی فقط آن ها هستند که شئون عقلی جامعه خود را معین نموده و میزان تکامل ملت خود محسوب میشوند. سن سیمون می گوید «اگر فرانسه پنجاه نفر از علمای خود، پنجاه نفر از ارباب صنعت و همین مقدار از رجال فنی و زراعتی خود را از دست بدهد جامعه فرانسه یک جسد بیروحي خواهد شد، اما اگر تمام مستخدمین دولت فرانسه از دست بروند، فقط ملت فرانسه بواسطه نیک نفسی ارفقدان آن ها متألم می شود ولی هیچ عاقبت و خیمی بر آن مرتب نخواهد شد».

هر قدر تمدن و زرقی پیش رود تفاوت عقل مانند «لکاریتیم» فزونی میگردد. اگر بعضی از علل طبیعی و اجتماعی از این سبب تفاوت عقلی جلوگیری نمیکرد، تفاوت عقلی میان طبقات ملل راقیه بدرجه تفاوت نراد سفید و سیاه و بلکه نراد سفید و (اوران اوتان) بالغ میگردد.

سه علت مهم موجود است که نمیگذارد این تفاوت فاحش تر شده و این فاصله هائی که بین عقول طبقات ملتی موجود است مطابق تئوری علمی زیاد شود.

۱- این تفاوتی که مابین طبقات ملل راقیه ظاهر میشود عقلی است و از حیث اخلاق از یکدیگر امتیازی ندارند. و چنانکه سابقاً اشاره کردیم آنچه در شئون اجتماعی بشر تأثیرات مهمه دارد اخلاق است نه عقل: یک نفر فیلسوف آلمانی اگرچه از حیث عقل و تربیت قوای دماغی از یک نفر کارگر آلمانی دور است ولی اخلاق مشترک ملی، آنها را یکدیگر مربوط نموده نمیگذارد از همدیگر دور شوند.

۲- توده نازله ملل راقیه در تحت انتظاماتی درآمده است که بالطبع آنها را در اجتماع نبرومند مینماید و امروز با دیده نفرت بهر کسی که امتیاز عقلی دارد مینگردند و شاید اگر روزی تشکیلات و انتظامات آنها بسرحد کمال رسید هر قوه عاقله‌ای که خار راه مقاصد آنهاست از میان بردارند. اگر روزی اصول سوسیالیزم در اروپا برقرار شد قابل دوام نیست مگر اینکه امتیاز عقلی را از بین ببرد، یعنی هر کسی را که تفوق عقلی دارد نابود کنند.

۳- علت سوم چون یکی از قوانین ناته طبیعی است

مهم تر از سایر علل میباشد و آن قانون توارث است. امتیاز عقلی مخصوص بفامیل های معینی نیست هر روز يك دسته دیگر طبقه عقلا را تشکیل میدهند. علاوه بر این، طبیعت تمام آن اشخاصی را که با قدم های بلندی از محیط عقلی ملت خود دور می شود، محومی کند یا این که آنها را مجبور میکند که بمبدأ خود برگردند.

تمام دانشمندانی که راجع بمسائل وراثت مطالعات عمیقه دارند، با دلایل حسی این نکته را مبرهن کرده اند که نسل تمام آن فامیل هایی که بمناعت عقل و ارتفاع مدارك ممتاز بوده اند محکوم بضعف و فساد میباشد، و حتماً منقرض میشوند و با بتدریج از بین میروند.

ترقی عقلی غالباً معرون بفساد نسل میسازد و اگر از طبقه با این بطبعم فوقایی بیبود نرسد در اندک مدتی منقرض خواهند شد.

اگر فرض کنیم طبقه عاقله ملی در يك ناحیه جمع شده و توالد و تناسل را ما بین خود محصور نمایند بدون شك به ضعف و نباهی نسل مایل و محکوم بزوال خواهند شد. افرادی که بوسعت و مناعت عمل ممتاز شده اند در انحراف از طبیعت به گیاههایی شباهت دارند که بوسائل مصنوعی نمو

زیادی میکند و اگر دست تربیت باغبان از آنها دور شود یا معدوم میشوند یا اینکه برمیگردند بحد وسط و قدر مشترك گیاهان طبقه خود. زیرا این قدر مشترك نوعی خلاصه ارث های قرون متوالیه و بالاخره شکل ثابت و مناسبی است که پس از طی ادوار مختلفه طبیعت به او ارزانی داشته است.

سیر در احوال ملل این حقیقت را روشن نموده است که افراد ملتی هر قدر از حیث عقل و مدارك از همدیگر دور باشند، از حیث اخلاق يك قدر مشترك آنها را بيك ديگر مربوط مینماید. در حقیقت برای قومیت و حیات اجتماعی، اخلاق يك شالوده متین و استواری است که با طوفانهای حوادث مقاومت مینماید.

قوة اجتماعی و ارزش ملی بقوت عقلی ملل نیست. زیرا شئون عقلی ملل را يك دسته معدودی از رجال علم و صنایع و فنون معین میکنند. قدر و قیمت واقعی هر جامعه و قوة ملی آنها بتوده عمده و طبقات عامه او تعیین میشود. زیرا روح جامعه و حیات ملی وابسته وجود آنها است: ملنی میتواند بدون علما، شعرا، ارباب صنعت یعنی بدون عناصر عقلیه زندگانی کند و هیئت اجتماعی داشته باشد، در صورتیکه بدون اخلاق که جهت جامعه ملل محسوب میشود و مهبط

پرورش آن طبقات مختلفه ملت است هیچ قومیتی تشکیل
نمیشود و ملیتی وجود نخواهد داشت (۱)

نتیجه بیانات سابقه . تفاوت عقلی طبقات ملت بازدیاد
تمدن رو بازدیاد مرود . اخلاق اساس قومیت و قدرمشترک
افراد ملت است و منطقه وجود آن توده ملت میباشد . تبدلات
اخلاقی خیلی بطی و همیشه باطبقه عامه ملت همراه است .

پس اخلاق جهت جامعه افراد مختلفه ملل و تنها سلسله ایست
است که افراد را بیکدیگر مربوط مینماید چیزی که هست
این شالوده مستحکم در ملل راقیه مزین شده است بیک
سربوس زیبائی از ادراکان عالیه و بواسطه این سرپوش
زیباست که يك جامعه بتمدن و ترقی معرفی میشود، در صورتیکه
ابدا در جنسیت و قومیت ملل تأثیری ندارد . در حقیقت
میتوان توده عمده را بشخص و طبقه عاقله ملت را بلباس
تشبیه کرد که اولی بابت و راسخ و دومی هر روز در زوال
و بجد است .

عین این مطالعائی که امروز از نقطه نظر روانشناسی

(۱) غرض از اخلاقی که اینجا و اعلم جاهای دیگر ذکر میکند
تعالم مورالیستهاست بلکه غرض مجموع آن صفات و حالات روحیه ایست
که در عقاید و افکار بگذشته از شرفورفته و آنها را بیکدیگر مربوط
نوده و يك واحد اجتماعی از آنها تشکیل داده است . و غرض از حیات
ملی غیر از حیات سیاسی است

میکنیم چند سال قبل از وجهه شریعی نموده بودیم و چون هر دو بیک نتیجه منتهی شد اینک یک قسمت مختصری از کتاب خود: « اختلاف حجم مجموعه ها از نقطه نظر تشریح و ریاضی » که مبتنی بر تجربیات و مشاهده هزار ها مجموعه است اینجا ذکر میکنیم .

« ما بین درجه ادراك و قوه عاقله هر فردی با حجم »
 « مجموعه او تناسب موجود است ، امتحانات مکرره این »
 « مسئله راثابت نموده است . »

« باز تجربه ثابت نموده است که تفاوت ملل راقیه »
 « از اقوام منحنه این نیست که حجم مجموعه های آنان »
 « بطور عموم بزرگتر است ، چه ، اگر هم حقیقتا بزرگتر باشد »
 « باندازه کم و جزئی و نامحسوس است که قابل مقایسه بیست »
 « فقط فرقی که میان ملل راقیه و اقوام منحنه وجود دارد »
 « این است که مجموعه های وسیع تر و بزرگتر از حد معمول »
 « در ملل راقیه یافت میشود و در نژاد های پست دیده شده »
 « است . یعنی مجموع این دو ملت رویهم رفته از یکدیگر »
 « امتیازی ندارد فقط در یک ملت افراد بزرگ با وسعت »
 « عقل و مدرک وجود دارد و در ملت دیگر موجود نیست . »
 « بعبارة اخری تشخیص امتیاز عملی ملل مزبوره بیک عده »

« افراد است . زیرا اگر معدل حجم مجموعه های منحنی و یا »
 « امم راقیه را مقیاس قراردادده و موازنه کنیم کمتر امتیازی »
 « میان آنها مشهود میشود . »

« اگر مجموعه های زیادی از ملل امروز یا ملل قدیمه »
 « را در تحت مطالعه در آوریم خواهیم دید هر ملتی که »
 « اختلاف حجم مجموعه آنها بیشتر است در ترقی و تمدن »
 « پیشتر بوده اند و هر قدر تمدن پیشتر رفته است تفاوت حجم »
 « مجموعه ها فزونی گرفته است در نتیجه معلوم میشود تمدن »
 « بشر را بسوی تساوی عقلی نمیرد . »

« از نقطه نظر تشریح و ترکیبات دماغی مساوات در »
 « ملل منحنیه بیشتر است ، بدیهی است فرقی میان يك دسته »
 « از مردمان وحشی که درجه عقل و تربیت آنها مساوی »
 « و اعمال زندگانی آنها نظیر یکدیگر میباشد وجود ندارد ، »
 « در صورتیکه تفاوت میان زارعی که مثلا سرمایه او برای »
 « تکلم از سیصد کلمه بیشتر نیست و میان دانسمندی که صد »
 « هزار کلمه از همان زبان میدانند خیالی و احش میباشد . »

« عین این نظریه در خصوص جنس انان و ذکور »
 « صادق است در میان ملل منحنیه و همچنین در طبقات نازله ملل »
 « راقیه مردوزن از نقطه نظر عقل و ادراک مساوی هستند ولی »

« هر قدر سبب تمدن پیش می‌رود تفاوت مابین دو جنس مزبور »
 « فزونی می‌گیرد . تجربیات خود مادر جمجمه‌ها و مخصوصاً »
 « در جمجمه دو نفر مرد و زن که در عمر، طول قامت و وزن »
 « بدن متساوی بودند این نظریه را تأیید نمود. »

حجم جمجمه زنان ملل متمدنه و متوحشه چندان تفاوتی
 ندارد : در عین حالی که معدل حجم جمجمه های مردان
 پاریس در ردیف اول جمجمه های بشر محسوب میشود حجم
 جمجمه زن های پاریس مساوی کوچکترین جمجمه های
 مردانه ایست که تا کنون در تحت مشاهده افتاده است یعنی
 خیلی نزدیک به حجم جمجمه زنهای چینی و کمی وسیعتر از
 حجم جمجمه زنان کالیدونیای جدید میباشد .

فصل پنجم

پیدایش ملل تاریخی

ملل تاریخی چگونه پیداشده‌اند - در تحت چه مقتضیاتی اختلاط و امتزاج ملل مختلفه و شکیل يك ملت جدید صورت پذیر میشود - اختلاف عدد و تباین اخلاق اقوام مختلفه در امتزاج چه اثراتی دارد - نتیجه تولد و تناسل - علت انحطاط مولدین از ملل مختلفه - نا پایداری حالات روحیه‌ای که از امتزاج تناسل مختلط حاصل میشود - اخلاق مزبوره چگونه راسخ و ساقط میشود - دوره‌های فشار آمیز تاریخ - تناسل و اختلاط هم علت نیرومندی ملت جدید و هم علت محو شده تمدن بشمار میرود - تأثیر محیط و تربیت - تأثیر آن به جامعه‌های جدید منحصر است - و اینکه در ملل قدیم تأثیری ندارد - شواهد حندی در اینکه اغلب ملل تاریخی اروپا هنوز دوره سکول و بیدایش خود را تمام نکرده‌اند - نتایج سیاسی و اجتماعی آن - حرادوره تکوین ملل تاریخی منقضی شده است .

چنانکه قبلاً گفتیم ملل طبیعی ، بمفهوم عامی ، یعنی نژادهای خالص و عاری از هر گونه اختلاطی ، امروز موجود نیست . ملل امروزی همه ملل تاریخی هستند که در نتیجه فتوحات ، مهاجرتها و سایر حوادث پیداشده‌اند .

قبل از اینکه شروع بمطلب نموده و کیفیت اختلاط و امتزاج اقوام و بالنتیجه پیدایش ملت را شرح دهیم، لازم است بدو مطلب اشار کنیم.

بعضی از اقوام با وجود اختلاط و امتزاج طولانی با یکدیگر خصائص قومی آنها منحل نشده و در یکدیگر مستهلک نشده اند تا از مجموع آنها ملت جدیدی تشکیل گردد: مانند نژادهای (اسلاو) و زرمن و هنگری که دولت اطریش را تشکیل میدهند و مانند [ایرلند] که تا کنون ممیزان قومی خود را حفظ نموده و در نژاد انگلیسی مستهلک نشده است.

اما نژادهای پست مانند سرخ پوستان امریکا، اهالی استرالی و [تسمانی] علاوه بر اینکه با ملل راقیه اختلاط می کنند پیوسته در آنها مستهلک می شوند. امتحان و تجربه مبرهن کرده است که هر ملت بستی که با نژاد عالیتر از خود امتزاج نماید فنای او محقق و بطور قطع در آنها مستهلک می شود.

باسه شرط ممکن است اقوام دنیا با یکدیگر اختلاط خون نموده و از امتزاج آنها جامعه جدید و ملت دیگری تشکیل گردد:

- ۱- باید از حیث عده متناسب و مشابه یکدیگر باشند.
 - ۲- در اخلاق و حالات روحیه زیاد از یکدیگر دور نباشد و نباین روحی مابین آنها موجود نباشد.
 - ۳- مدتی طولانی در آغوش يك محیط و تحت تأثیر يك سنخ پرورش و مقتضیات اجتماعی زندگی کنند.
- شرط اول از همه آنها مهمتر است اگر يك دسته كوچك از نژاد سفید بایك ملت بزرگی از نژاد سیاه اخلاط خون نمایند بطور قطع در آنها مستهلك شده و در نسل آنها اثری از خون نژاد سفید باقی نخواهد ماند. فاتحین لاتینی در [گول] و عرب در مصر، تمدن و فنون و زبان خود را به یادگار گذاشتند ولی نتوانستند جنسیت آنها را تغییر بدهند.
- شرط دوم نیز در ایجاد ملت جدید خیلی اهمیت دارد. وقتی که نباین اخلاقی و روحی مابین دو ملت زیاد باشد مانند نژاد آریین و نژاد سیاه، البته اخلاط و امزاج آنها ممکن است، ولی آن ملتی که از اختلاط این دو نژاد پیدا می شود ملت یستی خواهد بود و نمیتواند تمدن جدیدی تأسیس نماید و یا اینکه تمدن موروثی خود را حفظ کند، زیرا آمیزش کامل، اخلاق و روحیات هر دو دسته را از میان میبرد و اگر

تمدنی قبلا داشته باشند بالطبع ازین خواهد رفت چنانکه برای اهالی (سنت دومینگ) اتفاق افتاد .

اما اختلاط و آمیزس ملل راقیه ، اگر از حیث اخلاق و حالات روحیه بیکدیگر نزدیک باشند ، یکی از عوامل مهم قدرت آنها میشود ، مانند اختلاط و امتزاج انگلیس و آلمان در اتازونی .

بهمین دلیل مللی که از اختلاط و آمیزش دو نژاد متباین سفید و سیاه تشکیل شده است ، مانند [برزیل] ، محکوم به آبارشی و هرج و مرج اخلاقی خواهند بود ، مگر اینکه سر پنجه پولادینی زمام حکومت آنجا را در قبضه اقتدار خود بگیرد . (اگانتیز) مشهور در همین زمینه می گوید «برزیل نمیتواند از سقوط و انحطاطی که اختلاط دو نژاد متباین مهمنرین عوامل آن شمار میرود خویشتن را حفظ نماید . این اختلاط و آمیزش هم فضائل سفید ها ، هم فضائل سیاهان و هم فضائل سرخ پوستان را محو نموده و یک نژاد ضعیفی - ضعیف هم از حیث عقل و هم از حیث بدن - ایجاد کرده است » .

اختلاط خون هم خصایص بدنی و هم خصائص عقلی ملل را تغییر میدهد و یگانه وسیله ایست که میتواند عنصر اخلاقی و مزایای نژادی ملل را تغییر بدهد زیرا اثرات توارب

را فقط توارث می تواند محو نماید. اگر این اختلاط و آمیزش تا مدت طولانی دوام یافت در نتیجه ملت جدیدی با خصائص جسمانی جدید و حالت روحیه جدید تشکیل میشود.

اخلاق و حالت روحیه جدیدی که در نتیجه اختلاط خون برای ملتی پیدا میشود در بدو امر خیلی ضعیف، غیر ثابت، و متزلزل است ولی رفته رفته مرور زمان آنرا راسخ و ثابت مینماید.

روح هر ملتی عبارتست از مجموع طرز و احساساتی که بر تمام افراد ملتی مستولی و تمام وجود آنها را احاطه کرده است و مانند زنجیری تمام آنها را بیکدیگر مربوط مینماید. بدون این جهت جامعه روحی و بدون این قدر مشترک فکری هیچ ملیت و هیچ وطنی موجود نمیشود.

در بدو هر اختلاطی نخست روح اجتماعی هر یک از اقوام اختلاط کننده میمیرد و رابطه قومی هر یک از آنها پاره میشود و این دوره سخت ترین ادوار حیاتی ملت است. زیرا دوره تولد و تکوین او محسوب میشود. تمام مللی اروپائی این مرحله را بیموده اند. امروزه ملتی در اروپا نیست که حیات ملی خود را روی اطلال و خرابه های چندین ملت دیگر

استوار نکرده باشد و هنوز هم اروپا لبریز است از اتقسامات و اضطرابات داخلی و تا وقتی که این روحیان و اخلاق جدید در وجود اینها ریشه گیر شده است دوره اضطراب و آشفتگی با انجام نخواهد رسید .

بنابراین ، اختلاط خون مهمتر و مؤثرترین عاملی است در متزلزل کردن اساس قومیت يك ملت قدیمی و از این جهت ملل متمدنه پیوسته از آمیزش با نژاد های پست تر از خود امتناع داشته اند . اگر آریان های که سه هزار سال قبل به هندوستان هجوم آوردند به تعصب نژادی خود متمسک نمیشدند نمیتوانستند بر هندوستان استیلا یافته و لواء مدنیت خویش را در شبه جزیره مزبوره بیافرازند و البته نژاد های سیاه پوست بومی آنها را باعیده و در خود مستهلك میکردند . اگر انگلیسها در این باب مسامحه و اهمال را پیشه خود می ساختند الان مدنها بود که مستعمره بزرگ هندوستان از دست آنها بدر رفته بود .

خلاصه آنکه . هر چند ملتی در معرض طوفان حوادث واقع شده و سیل مصائب و د بختی از روی او بگذرد و بققدان های عظیم دوچار شود باز سهولت همکن است از سقوط خود برخیزد و چیزهای از دست رفته را باز بجنگ آورد . ولی

اگر روح اجتماعی و جهت جامعه ملی را ازدست داد، دیگر سرازخواب انقراض وزوال نخواهد برداشت (۱).

وقتی که پرتو تمدن ملتی ضعیف و تیره شد و جامعه آنها در معرض تهاجم و یانفوذ اخلاقی دیگران واقع گردید، آثار و علایم انحلال و زوال اخلاق خصوصی آنها مشهود شده، نخست تمدن و سپس جامعه قومیت آنها از بین رفته، یک تمدن دیگر و روحیات جدیدی بجای آن تشکیل میشود.

اگر ملتی ادوار سقوط و انحلال اخلاق را طی کرد و بدوره تکوین و نشکیلان جدید قدم گذاشت، شرط سوم میتواند در کیفیت پیدایش و طرز تشکیلان او تأثیرات کامله به بخشد:

تربیت و محیط در يك ملت بالغ که تشکیلان او تمام شده و دوره آغاز و پیدایش را طی کرده باشد یعنی جامعه اخلاقی او کاملاً راسخ گردیده است، خیلی ضعیف و کم اثر میباشد ولی در زمینه خالی و ساده ملتی که ملکات راسخه خود را ازدست داده و هنوز در دوره تحول قرار دارد خیلی مؤثر خواهد بود. آنگاه وقت مرور زمان اخلاق مکثسبه جدید

(۱) ملت یهود و ملت روم رامیتوان شاهد قرار داد که اولی هنوز موجود و هویت اجتماعی ثانی بکلی از بین رفته است.

را راسخ نموده و میتوان گفت ملت جدیدی پای بعرصه ظهور گذاشته است. پیدایش و تشکیل قومیت فرانسه نیز بهمین ترتیب صورت گرفت.

تریت و سایر عوامل اجتماعی و همچنین عوامل اقلیمی در مللی که توارث قدمهای آنها را روی يك زمینه اخلاقی و روحی راسخ نموده است تقریباً عدیم التأثير است: تمدن اروپا باطول معاشرت و آمیزش نتوانسته است خط سیر ملل شرق را تغییر بدهد. مطالعه احوال چینی های مقیم اتازونی این نکته را روشن می کند. ضعف تأثیر محیط طبیعی یعنی تأثیرات اقلیمی برای این است که زندگانی در کشوریگانه و مغایر با وطن اصلی دشوار و کمتر امکان پذیر است، زیرا کمتر اتفاق افتاده است که اجناس مختلفه انسان یا حیوان یا نبات از منطقه پرورش اولیه خود دور شده باشند و نواسته باشند زنده بمانند یا اقل خصائص سابقه خود را حفظ نمایند. تقریباً ده ملت بر مصر استیلا یافت و مصر بالاخره مدفن همه آنها شد: هیچ يك از فاتحین، نه یونان و روم، نه ایران و عرب، نه ترك و غیره که در آن سرزمین رحل اقامت افکندند نتوانستند تغییری در نژاد و خصائص قومی آنها وارد سازند. قیافه فلاحهای امروز مصر که نمونه کاملی است از آن صورت

هائی که دست ماهر صنعت گران مصر بر قبور فراعنه و دیوار قصور و معابد ، از هفت هزار سال قبل نقش کرده اند ، این مدعا را نایید میکند .

اغلب ملل اروپا هنوز در دوره نکوین و تشکیل میباشند و برای اینکه کهنه تاریخ ملل مزبوره و فلسفه اطوار اجتماعی آنها بر انسان کشف شود ، لازم است این حقیقت را از پیش نظر دور نکنیم .

امر و زملتی در اروپا دوره تکوین و تشکیلات اجتماعی خود را بیایان نرسانیده مگر ملت انگلیس . در ملت کتونی انگلستان اثری از نژاد نورماندی ، ساکسونی و بریطانی موجود نیست ، خصایص و ممیزان قومی تمام آنها محو شده و از مجموع آنها يك ملت جدید با صفات و اخلاق متناسبه ایجاد شده است .

اما در فرانسه ، اگر چه هنوز جنیست (پرووانسی) ، (اورنی) و (بورماندی) باقی و خصوصیت قومی خود را کاملاً از دست نداده اند ولی بطور عموم می توان گفت يك جهت جامعه و قدر مشنر کی برای فرانسه ایجاد شده اما مع الاسف این جهت جامعه بقدر کافی قوی نیست و نتوانسته است تمام ملت فرانسه را با يك رابطه محکمی بیکدیگر مربوط نماید و لذا خیلی

دشوار است قوانینی متناسب با روحیات عمومی برای آنها وضع نمود. البته اگر تشکیلات سیاسی کنونی و تمرکز دادن قوه و اقتدار مملکت در يك نقطه نبود این اختلاف و تباین روحی بهتر ظاهر میشد. اختلاف و تباین ساختمان روحی ملت فرانسه است که اختلاف عقیده و احساسات و مشرب را در فرانسه ایجاد نموده و بالنتیجه موجب اضطراباب سیاسی شده است که فقط مرور زمان میتواند آثار آنرا محو نماید.

تمام اقوامی که در نتیجه آمیزش و اختلاط با سایر عناصر نباین اخلاقی بر آنها مستولی شده و ساختمان روحی آنها دستخوش اختلال گردیده محکوم همین گونه اضطراباب داخلی و یریشایی اجتماعی شده اند. اگر باین عقلی و اخلاقی آنها زیاد باشد ممکن نیست همه آنها را مطیع يك قانون و در نحت يك لواء در آورد. تاریخ دول عظمه دنیا در تمام ادوار تاریخی این نظریه را مبرهن و ثابت مینماید. عاقبت اینگونه ممالک وسیعه بالاخره زوال و افراض آن مالمی است که آنرا ناسیس نمود. در عصر حاضر فقط انگلیس ها و هلندیها هستند که توانسند ملل مختلفه آسیا را مطیع اقداران خویش نمایند زیرا معرض عادات، اخلاق، رسوم و قوانین اجتماعی آنها نشده بارتفاع اقتصادی از ملل مزبور هاکتفا نموده

و عهدہ دار امنیت و انتظام عمومی شده‌اند.

بدون این ترتیب، تشکیل دول عظیمه امکان پذیر نیست و اگر هم با قوای قهریه موفق شوند، به نگاهداری و ادامه آن قادر نخواهند بود و بزودی دولت مزبور از هم متلاشی شده و منفرض می‌گردد، مگر اینکه نباین فکری و اخلاقی ملل مزبوره خیلی کم و غیر محسوس بوده باشند، در این صورت با مرور زمان و بواسطه اختلاط خون و زندگانی کردن در زیر یک آسمان و اطاعت از یک نوع مقررات و نظامات پس از چند قرن یک ملت جدید تشکیل می‌شود.

هر دقیقه که از عمر دنیا بگذرد اخلاق ملی و ملکات راسخه ملل دنیا راسختر و ثابت تر میشود و بواسطه تکرار ابر و رات کمتر ممکن است تغییرات اساسی در آن وارد نمود و میتوان گفت دوره تکوین ملل اروپا به کلی منقصی شده است.

قسمت دوم

اخلاق و حالات روحیه ملل از عناصر

مدنیت (۱) آنها پیدا است

۱- تمام آن چیزهایی که تمدن ملتی را نشان میدهد مانند ریاضت، قوانین مدنی، صنایع، فنون، علوم و ادبیات.

فصل اول

عناصر تمدن هر ملتی یکی از مظاهر

خارجی روح است

عناصر تمدن هر ملتی در خارج نماینده روح آن ملت است - در ملل مختلفه اهم عناصر تمدن مختلف است - در بعضی از ملل فنون، در پاره آداب، در دیگری فواین بینر طرف بوجه است - مصر و یونان و روم در قدیم - در اطراف هنرهای زیبا - ممکن نیست فقط یکی از عناصر مدیبه درجه اربما و کمال آن تمدن را اسان بدهد - کدام یک از عناصر تمدن ملل دنیا را بر سایرین تفوق و برتری میدهد - بعضی از عناصر تمدن از نقطه نظر فلسفه پست و قابل بعید است ولی از وجه اجتماعی ذقیمت است.

عناصر تمدن هر قومی اعم از زبان، دیانت، عقاید، صنایع و قوانین نمونه روح آن ملت است، یعنی هر یک نا اندازه ای هویت روحی و فکری او را نشان میدهد ولی فقط تا یک درجه و کلیه عناصر تمدن نمیتوانند مفیاس نرقی و تمدن ملت خود واقع شوند.

تمام کتاب هائی که در موضوع صنایع مستظرفه نوشته

شده است این نکته را ذکر کرده اند که فنون سند ترقی و نماینده افکار عالیہ ملت میباشد .

این مطلب صحیح است ولی نه بآن اندازه شمولی که آنها تصور میکنند . ترقی فنون همیشه مقارن ترقیات فکری و عقلی ملی نیست : در بعضی از ملل ترقی صنایع دلیل ترقیات عقلی و دیپاچۀ سیر تکاملی آنهاست ولی چه بسا از ملل زنده که مراحل وسیعی را در تمدن و تکامل عقلی پیموده اند در صورتیکه صنایع نفیسه آنها ابدأ قابل توجه نیست .

تمدنهای مختلف است ، اصول تمدن تمام ملل به یک طرز و با یک نهج نیست ، یعنی تمام عناصر مدنیت اقوام دنیا بیک درجه ترقی نمیکند . درملنی صنایع و فنون ، درملب دیگر قوانین و نظامات ، درباک جامعه فنون نظامی و درجامعه دیگر تجارت با کشی رانی بیشتر ترقی می کند . قبل از شروع باصل مطلب لازم است این نکته را با یک درجه شرح کنیم زیرا به بیانات آتیۀ ما در طرز انتقال تمدن از ملنی به ملت دیگر و تغییرانی که بر آن طاری میشود کمک خواهد داد .

وقتی که آثار تمدن مصر و روم را نحت مطالعه بگذاریم ، مشاهده میکنیم که نکای عناصر مدنیت آنها مختلف است ، یعنی ذوق این دو ملت در برورس تمدن نباین دارد

و حتی اینکه این تباین ذوق و اختلاف مشرب در فروع و شعب متعدده يك عنصر از عناصر تمدن آنها ظاهر است مثلا هر دو ملت در فروع و شعب هنرهای زیبا شبیه یکدیگر نیستند و هر کدام در يك رشته ماهر شده اند .

اسمی از ملت مصر در تاریخ ادبیات و نقاشی دیده نمیشود و بکلی از این دو فن عاری هستند ولی در حجاری و معماری پیشرو ملل دنیا و از مبتکرین بزرگ این فن محسوب میشوند. بناهای مصر نا هنوز هم مورد تحسین و تمجید دنیا میباشد و از صنعت حجاری آنها نیز یادگارهای نفیسی مانند «شیخ الملد» «الکانب» ، «را حونب» ، «نفرناری» و غیره بیادگار مانده است که میبایستی اسادان این فن آنها را نمونه و سرمشق خود قرار بدهند .

یونانیها در مدن کوتاهی خود را بمصریان رسانیده و پایه مهران صنعتی خویش را بجای ارجمندی گذاشند .

روم فصل درخشان و برجسته ای را در تاریخ بشر اشغال نموده است و از طرف دیگر بدوره باحشمت و عظمت صنایع مصر و یونان نزدیک بوده و سهولت میتوانسته است صنایع این دو ملت را آموخته و تکمیل نماید مع ذلك از نقطه نظر فنون و صنایع دو سطر تاریخ مشعشع ندارد و نتوانسته است

يك طرز مخصوصی در فنون ایجاد کند که بخود او اختصاص داشته باشد زیرا ذوق فنی نداشته و آثار فنی را مانند سایر امتعه های تجارتي از سایر ملل جلب نموده و بفروش میرسانید .

روم به رفیع ترین درجات سیادت و ترقی رسید ولی فنونی که مخصوص بخود او باشد فاقد بود . پس از آبی هم که نفوذ سیادت و توسعه قلمرو فرمانمائی او بسر حد کمال رسید و او از مآسایس و بعیش فراهم آمد و بالطبع ذوق فنی در او پیدا شد ، از هنر یونان تقلید نموده ولی از حدود برقی فنی یونان تجاوز نکرد و بعبارة اخری ذوق ابتکار و اختراع را در رمون نفیسه فاقد بود .

اگر بخواهیم تاریخ حجاری و معماری روم را بنویسیم باید آن را يك فصل از تاریخ معماری و حجاری یونان قرار بدهیم .

روم در هنر های زیبا حقیر و ناچهر بود ولی در سه عنصر از عناصر نهدن لواء حسنمت و عطامت خوبش را با آسمان رسانید ادبیات ، ساهیگری ، و سیاست مدن . شکبازت نناهی ، وساحت بهناورگینی را مطیع سیادت او نمود . اصول سیاست و قوانین قضائی او سرمشق مدن و سکیات اجنماعی

ملل متمدنهٔ امروزی است. طرح نوینی که روم در ادبیات ریخت اینک شالوده و بنیان ادیبان چندین قرن ملل اروپا بشمار میرود.

بی شبهه یابۀ رفعت و عظمت مصر و روم، بیک مقام ارجمندی بص سده بود ولی چنانکه دیدیم ترقیات آنهاروی بیک زمینۀ و یک اساس نبوده است. بس غلط است که فقط بیک دور مصر مدیته را مانند صنایع مستظرفه یا ادیبان سند ترقی و نگاهل ملل دنیا قرار دهیم، زیرا مشاهده کردیم که صنایع نفیسه باستثناء هاشی و ادیبان در مصر ترقی کرده و انری از آنها در روم موجود نند ولی بجای آن، روم قشون منظم، ادب درخشنده، نظام اجتماعی متین داشت و سر حد کمال زداید.

یونان یکی از آن مللی است که در چند عنصر از عناصر تمدن ترقی کرد، ادیبان آنها در زمان (هومر) بیک درجهٔ خیلی بلندی رسید. چنانکه می بینیم بمقام سرین او از چند قرن باین طرف روح جوانان بریت یافته اروپا را سراسر نموده است ولی بر حسب اطلاعات موفقه، هبانی و عماراتی که مفارن همان ایام بر پاشده است خیلی مشوش و خارج از تربیب و بابنیۀ ملل منوحشه بیستر شباهت دانسه و غالباً باک نمونه

نا تمام و ترکیب خرابی از طرز ساختمان های مصر و آنسور بشمار رفته است .

در هندوستان بیشتر از هر جائی نشو و نمای بعضی از عناصر تمدن و انحطاط بعضی دیگر دیده میشود : کمتر ملتی است که در عمارات و ابنیه بر اهالی هندوستان فائق آمده باشد ، فلسفه آنها باندازه ای عمیق و نامحدود است که عقل اروپائی فقط درازمنهٔ اخیر توانست بکنه آن برسد ، ادبیات آنها اگر چه نادیات یونان برابری نمیکند ولی حاوی نکات شیرین و نکته های ملیحی است که موجب حبرن و تمجید نام ادبامیباشد ، در حجاری و مجسمه سازی خیلی از یونانها دور هستند . مع ذلك در علوم ، و اطلاعات تاریخی و در اسفاد و تحقیق بدرجه ای ضعیف و بصر نزدیکند که نظیر آن در هیچ ملت دیگری یافت نمیشود . علوم آنها باوهام و خیالات کودکانه بیشتر شباهت دارد و نواریخ آنها فقط افسانه های بی اصل و حکایه های بی اساسی است که غالباً متضمن يك حادثهٔ قابل توجه یا يك مطلب صحیحی نیست .

اگر شخص منمنع بخواهد درجه تمدن ملی را آنها از روی هر های آنان معین کند اشتباه کرده و نمیتواند درجهٔ ارتقاء ملل گیتی را بخوبی بسنجد . تواریخ اقوام بشر ابن

نکته را کاملاً مدلل مینماید: خیلی از ملل دنیا با وجود آن که در سیر ترقی و تکامل بجائی نرسیده و در کلیه مظاهر تمدن متاخر هستند، در هنرهای زیبا درجه بلندی رسیده و فنون آنها بمراتب بهتر و زیبا تر از فنون ملت دیگری میباشند که در تمدن پیشرو آنهاست: عرب در بدو جهانگیری و پیش از دست اندازی به ممالک روم و ایران در فن ابنیه و عمارات طرز مخصوصی نداشت و عمارات رومی و یونانی را سر مشق خود فرار داده تقلید میکردند، پس از بزرگ قرن جنان‌انگیزی و تبدلایی در طرز ساختمان‌های مزبوره ایجاد نمود که اگر سلسله عمارات در دست نبود ممکن نمیشد سر مشق اولیه عمارات عرب را پیدا کنیم.

باری از مال هستند که در تمدن و عمران در ردیف اول دنیا محسوب میشوند ولی فاقد هر گونه قدرت فنی یا ادبی بوده‌اند مانند فنی‌ها که جز بچارب چیزی از آنها شنیده نشده و هیچ گونه آثار فنی یا ادبی از خویشان یسارگار نگذاشته‌اند، با آنکه خدمات آنها بسیر تمدن یعنی تکمیل تجارت و فن کشتی‌رانی و ارتباط ممالک دنیا بسکدیگر محتاج توضیح نیست.

ملل دیگری وجود دارند که در تمام مظاهر تمدن

پست بوده و بااستثنای لشکرکشی هیچیک از عناصر مدنیت در آنها نشو و نما نکرده است مانند ملت مغول. عمارات عالیه و ابنیه ضخمه که این طایفه در هندوستان برپا کرده و از هر گونه آثار فنی هندوستانی عاری است باندازه ای زیبا و بدرجه ای جالب توجه است که بعضی از آنها بقیده دقیقترین متخصصین فنی زیبانترین ساختمانی است که دست بشر ایجاد نموده است. باوجود این بخیال هیچکس خطور نکرده است که ملت مغول را در ردیف ملل راقیه و امم متمدنه دنیا قرار دهد.

علاوه بر همه اینها، در تمام ملل دنیا این نکته محسوس میشود که تکامل فنی آنها هیچوقت مفارن با ایام عظم و رفعت آنها نیست. بزرگترین و مهمترین ابنیه مصر و هندوستان ابنیه بسیار کهنه آنها میباشد، یعنی نرقیات فنی پیوسه بیسرو سایر برفیات میباشد و قبل از اینکه متمدن شوند فنون آنها ترقی میکند. عمارات سنهپور به « گونیک » در طی قرون وسطی در اروپا ظاهر گردیده یعنی آن وقتی که ملل اروپا در ظلمات توحس و بربریت فرو رفته بودند، مع ذالك آن عمارات زمان جهالت و توحس هنوز هم در اروپای نظیر و بیمانند است

.....

مبنی بر این مقدمات طولانی است که نباید درخشان بودن هنرهای ملتی را سند ترقی و نمدن آنها قرارداد زیرا هنرهای زیباییکی از عناصر تمدن بیش نیست و کسی نتوانسته است ثابت نماید که هنرهای زیبا یا ادبیان بلندترین و جامعترین عناصر تمدن است با ترقی آنها در یک ملتی حاکی از ترقیان سایر عناصر مدنیت بوده باشد. بلکه غالباً مصنوعات فنی در برجسته ترین ملل متمدنه خیلی کم قیمت و غیر قابل توجه است. روم در قدیم و انازونی در عصر حاضر این مدعا را کاملاً روشن مینماید و چنانکه گفتیم مشهودات تاریخی بما نشان میدهد که شیرین ترین ادبیات و زیبا ترین فنون ملل دنیا هنگامی میدرخشد که سبب تمدن ملل مزبور به سرحد کمال برسیده است. و بعقیده ما ترقیات فنی قدمهای نخستین ملل است در سبب مدنیت.

وقتی بدنای امروزه که کاملاً مجذوب منافع مادی گردیده است نگاه کنیم و عدم اهمیت فنون را مشاهده نمائیم میتوانیم حدس بزنیم که در آتیه اگر بکلی محو و نابود نگردید بدرجه ای تنزل خواهد کرد که مانند عتیقه جان یکی از آثار تمدن محسوب میشود.

بطور مسلم همینکه فنون از درجه احتیاج و ضروریات
تنزل کرده و در عداد ظرایف و نقایس درآمد روی بانحطاط
گذاشته و بهیچوجه در سبب تکامل یا انحطاط خود تابع سایر
عناصر مدیت نیست. این سیر انحطاطی ادامه پیدا میکند
تا و قبیکه يك انقلاب سیاسی، يك هجوم اجنبی، يك نهضت
دینی و با يك حادثه دیگری در جامعه ظاهر شده و در تحت
تأثیر آن فنون و صنایع و جبهه و قیافه دیگری اتخاذ نماید.

جنگهای صلیبی نهضت جدیدی در علوم و معارف
اروپا ایجاد نمود و بالنتیجه ساختمان های رومی بطرز گوتی
تبدیل یافت. پس از چندین قرن رنسانس، علوم و ادبیات فزون
وسطی را تعمیر داده و مردم بطرز معارف یونانی ممالک گردیدند
و ساختمانهای گویک جای خود را به معماری کنونی داد.
بهین بریب طرز صنایع و اسلوب فنون هندوستان پس
از دخول اسلام تعمیر کرد.

يك نكته قابل توجه اینست که فنون و صنایع چون
زائیده شده احیاجاب و تشیجه قریحه های مخصوص و سلبقه
های معینی است هم قابل تغییر و هم قابل زوال میباشد زیرا
حوایج و نوع احساسات و تأثرات مردم دائماً در معرض تحول
و تبدل است، پس زوال با تغییر فنون بهیچوجه دلیل انحطاط

تمدن نیست: سیر تکامل و تمدن در هیچیک از ادوار خود
 بعظمت و رفعت کنونی نرسیده است معذالک در هیچ عصری
 فنون و صنایع بابتدال و تعمیم امروزی نبوده است که بهیچوجه
 مشخص روحيات یا حاکی از اخلاق ملل نبوده باشد. زیرا
 عقاید دینی، حوائج زندگانی، ادراکات و قرائحی که سرچشمه
 تراوش صنایع نفیسه است و سابقاً فنون ظریفه را سر لوحه
 مدنیت ملل دنیا قرار میداد بکلی تغییر یافته و تمدن را نیز از
 آغوش معابد و قصور اشرف بیرون کشیده است. هنر، دیگر
 امروز جزو نجملان و لوازم بانوی تمدن شده است که بعفیده
 مردم نباید وقت و ترور زیاد بمصرف آن رسانید.

طبیعی است و قبیله که هنرهای زیبا جزه حوائج و ضروریات
 ملل نباشد و در عداد تفنن و نجهل در آید بطور حتم نفلید
 و صنوع در آن راه یافته و تمام ملل از یکدیگر اقتباس میکنند
 باین ترتیب معماری، فام زنی، نفاسی و سایر فروع صنایع
 نفیسه عمومی شده و فنون ملی که اخصاص بقومی داشته باشد
 از بین میرود

صحیح است اقتباس کردن هر یک از فروع فنی تمایلات
 و احتیاجات اقتباس کننده را نشان میدهد ولی نمیشود آنرا
 حاکی از طرز افکار و احساسات آنها تصور نمود: مثلاً اگر

ایران طرز ساختمانهای اروپارا تقلید نماید تا يك درجه این تقلید امیال و نوع تمنیات او را نشان میدهد ولی بهیچوجه حاکی از روح اجتماعی و کنه افکار قومی ایرانیان نمیشد.

انسان وقتی تابلو های قرون وسطی را از پیش نظر میگذراند شمایل حضرت مسیح و حواریون، تصویر بهشت و دوزخ و سایر چیزهائی مشاهده میکند که در آن عصر اساس حیات اجتماعی و بالطبع محور امور معاشی آنها محسوب میشوند است. امروز هم بر دیوار سالونها عین آن برده ها دیده میشود، در صورتیکه آن عقاید و افکاری که مبدأ تراوش این قسم نقاشیها بود امروز نکلی نابود شده است، این برده ها جز اینکه یادگار گذشته است دیگر اثری ندارد.

هنر حقیقی تراوش فکر و احساسات هنرمندان و حاکی از اوضاع طبیعی و محیط زندگانی آنهاست که هر چه می بینند و هر چه حس میکنند در طی مصنوعات خو بس بجامعه تقدیم مینماید. هنرمند باید حاکی از طبیعت باشد و اگر کسی آثار صنعتی دیگران را تقلید کرد و تراوشهای فکری سایرین را ایجاد کرد صنعتگر نیست بلکه مقلد ماهری است که در تقلید دیگران هنرمند است.

امروز یرده ای را میتوان جزو آثار فنی این عصر خواند

که محیط زندگانی ، اسلوب تمدن ، طرز معماری و اصول معیشت امروزه ما را نمایش بدهد ، همچنانیکه کلیساهای گوتیک حاکی از يك زمان مخصوص و عصر معینی میباشد . پس قریحه فنی هم مانند سایر عناصر تمدن میتواند حاکی از افکار و اخلاق و احساسات ملی بوده باشد ولی نمیشود آن را به تنهایی مقیاس افکار و مدنیت تمام ملل قرار داد .

.....

هرملتی میتواند عناصر تمدن سایر ملل را بجامعه خود منتقل سازد و آثار مدنیت دیگران را تقلید کند ولی وقتی ملت مزبور می تواند در اقتباس اصول تمدن دیگران مقدرت فنی شان بدهد که اثر روح قومی خود را در آن بگنجانند یعنی ، اثر قریحه و احساسات خود را نیز بدان ضمیمه نموده و تعمیرایی موافق روح و اخلاق خویش بدان بدهد : روم که طرز معماری را از یونان تقلید نمود چون قریحه مخصوصی در فن معماری نداشت ، در طی چند قرن اسلوب عمارات آنها ترمیم محسوسی نکرده و همان استبل یونانی بود .

با وجود همه اینها باز محیط اجتماعی و اخلاقی در طی چند قرن اثرات خود را در فنون ظاهر میسازد ، اگر چه ملت مزبوره مانند روم عاری از قریحه فنی بوده باشد : معابد با

عظمت ، طاق‌های نصرت ، نقوش برجسته و کلیهٔ ساختمانهای روم قدیم بدست معماران یونانی و یا شاگردان آنها برپاشده ولی مع ذلك وسعت فضا ، حشمت و ابهت این بنا و تنسیقان آن بهیچ وجه آتن زیبا را بخاطر انسان نمی‌آورد و نمی‌توان آنها را نمونهٔ ابنیهٔ ظریف و زیبای یونان قرارداد ، ابنیهٔ روم یادگار عظمت و جلال است و روح يك ملت جنگجوی فاتح از میان آن هویدا است - مبنی بر این نظریه است که میگوئیم ملتی در اصول تمدن خود هر قدر هم که مقلد بوده باشد باز روحیات و مزاج عقلی وی از خلال تقلید و اقتباس نمایان میگردد .

زیرا در وجود صنعتگر حقیقی - خواه معمار باشد یا نقاش شاعر باشد یا ادیب - يك قوهٔ حیرت انگیزی کامن است که بواسطهٔ آن ، خصائص طبیعی و اجتماعی عصر خود را نمایش میدهد . صنعتگر بطور کلی شدید التأثر ، سریع الانفعال ، تابع ادراک فطری و غرائز ملی و کمتر در تفکرات خود عمیق و فلسفی است . در حقیقت این طبقه همیشه آئینهٔ اجتماعات عصر خود و نمودن ملت خویش میباشند و قریحهٔ آنها در نشان دادن حقایق اجتماعی ملتی که مترخطا میکنند زبراهمانندطوطی محسوسات خود را ، بدون تمیز و نمادها ، در طای آمار قریحهٔ

خود بقرون آتیه تحویل میدهند .

صنعتگر برای بیان کردن ادب ، تمدن ، احساسات ، ادراکات و خصائص اجتماعی ملی خیلی قادر و توانا است . زیرا عقاید و افکار او محدود و دائرهٔ تعمقات و تفکرات او خیلی تنگ و کوچک بوده و متأثر نمیشود مگر از محسوسات و مشهوداتی که از هر سو ویرا احاطه کرده است . درحقیقت جولانگاه فکر این طبقه همان عادات ، آداب ، عقاید و ادراکاتی است که با تکرار و رراثت در نفوس يك جامعه راسخ شده و مزاج عقلی باینش آنها را تشکیل میدهد ، بعبارت اخری محیط عواید و افکار ملی سرچشمه ایست که آثار فنی صنعتگران از آن تراوش میکند

اگر آثار ملل گذشته در دست ما نبود ابدأ نمیتوانستیم گذشتهٔ بشر را از روی افسانه‌های بی اساس و اسطوره ناریزی معین نمائیم ، همچنان که ننوانستیم حقیقت (انالاتید) را که در طی گفته‌های افلاطون اسمی از آن برده شده است . بدست بیاوریم .

خلاصه آنکه آثار فنی بهتر از هر چیزی حوائج و مفضیات زمان خود را بنامیس میدهد ، مخصوصاً ابنیه و عماران ، زیرا اخماری که از آنها استنباط میشود ، برخلاف کسب ، از سائبهٔ

دروغ مبراست و کمتر از دیانت و زبان تصنع در آن راه یافته است. فن معماری خانه بشر و خانه خدایان او را بوجود آورده و در آن ابنیه است که نخستین شالودهٔ تاریخ بشریت گذاشته شده است.

پس کلیه اجزاء و عناصر مدنیت، میتواند حاکی از روح ملل و مبین حالات اجتماعی و اخلاقی آنها باشد و پاره‌ای از این عناصریکه در ملل مختلفه تغییر یافته و یا در یک ملت، بر حسب ادوار مختلفه تغییر پذیر میشود بهتر از سایر عناصر تمدن مزاج عقلی و روحی ملتی را میتواند معرفی کند.

از آنجائیکه عناصر مدنیت در ملل مختلفه و در ملت واحد از نقطه نظر ادوار مختلفه مختلف میباشد، نمی‌توان هیچیک از آنها را بطور دائمی میزان تمدن و مقیاس درجهٔ تعالی و نرقی امم دنیا قرارداد.

و همچنین نمیتوانیم معین کنیم که کدام یک از عناصر تمدن مهمتر از دیگری میباشد و بر دیگری ترجیح دارد زیرا درجهٔ اهمیت اجزاء تمدن در هر عصری متفاوت میباشد، مگر اینککه بخواهیم از نقطه نظر فوائد اجتماعی رجحان هر یک از عناصر تمدن را سنجیم. در این صورت البته مهمترین اجزاء تمدن، فنون نظامی و مقدرت جنگی خواهد بود زیرا با این

وسیله است که ملتی میتواند سایرین را مطیع خویش ساخته و قوای آنها را برای منافع خویش بکاربرد.

بنابراین مقدمه و ازاین لحاظ، باید یونان پر از فلسفه و ادب را پست تر از ملت جنگجوی روم دانسته و حکما و دانشمندان مصر را پائین تر از ایرانیان نیم متمدن قرار داده و هندیان را متأخرتر از ملت وحشی مغول بگوئیم

اما تاریخ بجزئیات اصول تمدن نپرداخته و بزرگترین دلیل اعتلاء قومی را همانا تفوق نظامی میداند، اگرچه تفوق نظامی مستلزم برتری در سایر اجزاء تمدن نباشد ولی معدنک باید با کمال تأسف اعتراف کرد که بدون تفوق نظامی سایر عناصر تمدن رونقی نداشته بلکه غالباً نمیتواند از تهاجم ملل نیم وحشی محفوظ بماند.

هیچ دولتی بحضیض ذلت و اسارت نیفتاد مگر در زمانی که باوج نرقی و بزرگواری رسیده بود و مللی وارث تمدن آنها شدند که در فکر و عفل یست تر بوده ولی در عوض بقوب اخلاق و قدرب لشکری آراسته بودند - و این دو قوه ایست که ملل بوسیله آن بدنیا معرفی شد و همان دو قوه ایست که در سایه تمدن یعنی در آغوش تنعم و خوشی معدوم میشوند.

بنا بر این با کمال تأسف و حزن باید اعتراف کنیم که همان عناصری که در نظر فلاسفه مورد نکوهش و ملامت است و فلسفه آن را تحقیر میکند از نقطه نظر علم اجتماعی مهمترین اجزاء تمدن بشمار میرود. و اگر آینده دنیا نظیر گذشته باشد یعنی دنیای آینده در تحت هدایت و احکام همان قوانینی که گذشته بشریت را تشکیل میدهد، اداره شود باید بگوئیم: حیثیت و شئون اجتماعی هر ملتی وقتی خطر ناک می شود و اضمحلال آن را تهدید می نماید که سیر تکامل عقلی وی باقصی درجه و تربیت فکری او بسر حد کمال برسد.

ملل دنیا وقتی می میرند که ضعف و سستی بسجایا و فضائل اورخنه کرده و افکار فلسفی پایه اخلاقی ملی راست و موهون نماید زیرا اخلاق و سجایا روح ملت و جهت جامعه اقوام دنیا است و چیزیکه نفوس ملتی را مانند زنجیر بیکدیگر مربوط نموده قومیت آنها را حراست میکند همان اخلاق ملی و عواید اجتماعی است. و هر قدر بموعقلی دائره تمدن ملل را بیشتر توسعه دهد، ضعف و سستی در اخلاق پیشنر راه یافته و وحدت قومی آنها پیشنر منزلزل میشود.

فصل دوم

نظامات ، دیانات و السنه

چگونه تغییر میکنند

نه ملل راقیه و نه ملل متوحشه نمیتوانند دفعتاً سیر تمدن خود را تغییر دهند - مللی که دیانت و صنایع و زبان خود را تغییر داده اند - زبان - این گونه تغییرات صوری است - تغییرات کلی در مذهب بودا و اسلام و مسیحی بر حسب ملل مختلفه که بدان گرویده اند - نظامات و السنه در هر ملتی يك نحو تغییراتی دارد - العاطیکه در السنه مختلفه معنی مخصوصی را افاده میکند در حقیقت احساسات و معانی آنها تفاوت دارد - ارا برو می شود بعضی از لغات را بر بان دیگر ترجمه نمود - علت اینکه تمدن بعضی از ملل در کتب تاریخ مظهر تغییرات عظیمه هستند - تمدنها تاجه درجه بر یکدیگر تأثیر دارند .



این نکته را سابقاً تذکر دادیم که ملل راقیه نمیتوانند تمدن و نناج سیر تکامل خود را به مللی که از حیث تراز و اصول ترقی از آنها بیست نرند تحمیل نمایند .

و نابت کردیم که مؤثرترین اصولی که آرزوئیها برای تولید انقلاب فکری و اجتماعی در مسنعمراب خود و میان ملل

نیمه وحشی بکار برده اند مانند مدارس، قوانین مدنی، تبلیغات دینی و غیره عقیم مانده و برای تغییر زمینه اخلاقی آنها غیر کافی بوده است.

و بقدر کفایت این مسئله را توضیح دادیم که مظاهر تمدن هر ملتی و اجزاء مدنیت هر قومی متناسب با ساختمان فکری آن ملت خواهد بود و ساختمان فکری هر ملتی در آغوش قرون متوالیه و تأثیرات قاطعه وراثت راسخ و پایدار میشود و بهمین دلیل تمدن ملل تغییر نمیکند مگر اینکه ساختمان فکری آنها تغییر پذیر شود و برای تعبیر روح یک ملت فقط گذشتن قرون متوالیه مؤثر است، نه فاجین و نه بوابغ بزرگ. برای رسیدن باوح سیر تکامل لازم است مثل آن وحشیهائی که اساس تمدن روم را برهم زدند، مراحل مدنیت را یکی بعد از دیگری بطور تدریج طی نمایند و کسانی که میخواهند از سیر تکاملی دنیا که کند و تدریجی است صرف نظر نموده فقط تقوۀ تعلیم ملی را بمسول یک مدنیت خیلی مرتقی مجبور کنند بالطبع آداب، عوائد، روحیان، سنئون عقلی و بالاخره ساختمان فکری آنها را متشنج و درهم نموده و آنها را بدرجۀ نازلتر از حالت سابق میرانند.

عین این نظریه را که در موضوع ملل منحصه بیان کردیم در ملل راقیه نیز صادق است ، یعنی هیچ ملت متمدنی هم نمیتواند بطور باگهانی و دفعهٔ واحده تمدن خود را از دست داده و بدون اینکه ادوار بطئی تحول و انتقال را طی کند مدینیت دیگری را اتخاذ نماید .

خیلی دیده شده است دیانت ماتی تغییر میکند ، یا زبان جدیدی در میان یک جامعه متداول میشود ، یا ملتی صنایع و فنون سابقهٔ خود را برک گفته و طرز تازه ای را قبول میکند . این ظاهر قضیه است ولی اگر عمیقانه این انقلابات را بررسی کنیم خواهیم دید که در حقیقت چیزی تغییر نکرده است ، یعنی ملت مزبور آنقدر آن دیانت یا آن نظامات یا آن صنایع را زیرو روموده و آنقدر صرفان در آنها وارد ساخته است ، تا بالاخره آنها را بساختمان فکری و شئون روحی خود نزدیک نموده و تمام آن چیزهای نازه را بصیغه روحیات و طرز تفکر خود رنگ آمیزی نموده است .

ناریخ غالباً خلاف این نظریه را بمامیگوید که . فالان ملت بکمترمه دیانت خود را بغیر داد ، یا ایسکه قواسمین و نظامات مفردهٔ خود را باره کرده و دور انداخه و نظامات جدیده ای ایجاد کرد ، یا اینکله فنون مخصوصه بخود را از

دست داده و صنایع دیگران را اقتباس نمود و بنابراین مردم تصور میکنند برای برهم زدن اساس يك جامعه و ایجاد انقلاب و تبدلات اساسی که جریان زندگانی ملتی را تغییر دهد، ظهور یکی از پهلوانان تاریخی، مانند فاتحین بزرگ یا پیغمبران اولوالعزم کافی است؛ این اشتباه است و بوسیله همان صحائف تاریخ میتوان ثابت کرد که این تغییراتی که بطور ناگهانی در زندگانی ملتی روی میدهد جز تغییر اسماء و اصطلاحات چیز دیگری نیست در ماوراء این ظواهر تغییر یافته هویت اجتماعی آن ملت با همان خصایص و مزایای سابقه بدون تغییر و بحال سابق خود باقی مانده است.

برای توضیح این مدعا و برای اینکه ثابت کنیم تغییر و تبدیلی اگر در اجزاء مدنیت ملتی روی دهد همیشه تابع ناموس تکامل است، یعنی با قدمهای تدریجی و بطئی انجام میگیرد، لازم است عناصر هر تمدنی را در ملل مختلفه مطالعه کنیم.

ما این کار پر زحمت را سابقا متحمل شده و نتیجه مطالعات مبسوطه خویش را در سایر نوسنجاب خود نگاشته و چون ممکن نیست همه آنها را اینجا نقل کنیم، در اینکتا فقط بذکر فنون اکتفا میکنیم.

برای تغییراتی که در صنایع و فنون روی میدهد فصل جداگانه‌ای نوشته میشود و در این فصل میخواهیم در سایر عناصر مدنیت مطالعات مختصری نموده و این نکته را ذکر کنیم که نظریه‌ها را جع با اصول تطور و تبدل اختصاصی بصنایع و فنون ندارد ، بلکه شامل قوانین و نظامات و افکار اجتماعی هم میشود . یعنی همچنانکه صنایع و فنون ملتی نتیجه مستقیم قریحه عمومی آن ملت و پرتوی از مزاج عقلی آنهاست و بدون اینکه ساختمان فکری آنها تغییر کند ، ممکن نیست تغییرات اساسی بر صنایع مزبوره طاری شود ، همچنین ما بین سایر عناصر تمدن و مزاج عقلی جامعه بطور قطع تناسبی موجود است و بدون اینکه تغییری در مزاج عقلی ملت روی دهد ممکن نیست عقاید و افکار و قوانین اجتماعی آن ملت تغییر کند (۱) .

(۱) دیگر در اینجا اسمی از راهی نمی‌بریم زیرا سابقاً اشاره بدان نموده‌ایم و علاوه بر این نمی‌توانیم بطور اختصار وارد مبحثی شویم که مبدأ اشتباه سیاسیون بر دک و بعضی ادعای کوفه فکر گردیده و حتی امروز هم مظفریت جنگی را دلیل بر ترقی تمدن ملتی میدانند ، در صورتیکه ممکن است متوحش‌ان افرها را فنون نظامی و نکات ذریعه اسرارتی و سایر مسائل راجع به توجیه بیاموریم و در ردیف فنون طرار اول دنیا محسوب شوند ولی نه هیچوجه ساختمان فکری و شئون عقلی آنها را نمیتوانیم تغییر دهیم این پرده‌رسانی که نمندن اروپائی حقیقت را پوئی را در بر خود مستور ساخته است عمأ قرب در دست‌انقلابات آتیه پاره خواهد کرد

شاید مردم تصور کنند اگر نظریه ما در همه موارد صحیح باشد در موضوع دیانت بخصوصه بخطارفته است زیرا در تاریخ دیانتها این قبیل حوادث زیاد است که ملتی بکلی دیانت خود را تغییر داده است، در صورتیکه دلایل مادرناپذیر این نظریه بیشتر از تاریخ دیانتها استخراج میشود مخصوصاً در تاریخ دیانت این نکته بر انسان ثابت میشود که هیچ ملتی نمیتواند یکی از عناصر مدنیت خود را بکلی تغییر دهد، همچنانیکه هیچ فردی نمیتواند رنگ بشره و طول قامت خود را تغییر دهد.

در تاریخ خوانده میشود که دیانت های بزرگی مانند اسلام یا مسیحی و یا کیش بودا اصول عقاید ملتی را از هم پاشیده و تعالیم جدید آنها بر نفوس يك جامعه مستولی شده است ولی مطالعات عمیقه بما مبرهن میکند که ملت مزبور دیانت خود را عوض نکرده است، بلکه اسم دیانت و اصطلاحات دینی خود را تغییر داده است. تغییر متوجه عقاید قدیمه و راسخه ملت نشده است، بلکه برعکس دیانت جدید است که تغییر شکل داده و رنگ عقاید قدیمه آن ملت را قبول نموده است و از همین جهت توانسته است در میان آن جامعه کاملاً رسوخ کند.

هر ملتی دارای ساختمان فکری مخصوصی است و بالطبع هر دیانتی را قبول کند آن را مطابق ساختمان فکری خود و مطابق عادات و بینش خود تغییر میدهد و این تغییراتی که ملل دنیا در دیانات های جدید خود وارد میسازند احیاناً بدرجه ای اساسی و قابل توجه است که از دیانت مزبوره جز اسم خشک و خالی و بعضی تشریفان ظاهری چیزی باقی نمیماند . بهترین نمونه این تغییر و تطور دیانت بودائی است در چین .

دیانت بودا ، بعد از رفتن به چین بدرجه ای آثار و خصائص خود را از دست داده است که غالباً آن را یک دیانت جداگانه تصور کرده اند و پس از مدت ها توانستند بفهمند که دیانت موجوده در چین همان دیانت بودائی است که روحیات و معتقدان راسخه ملی چین آن را اینطور تغییر داده است .

بودائی چین همان بودائی هند نیست ، همچنانکه بودائی موجوده در هند غیر از بودائی بیپال است و بودائی نیپال غیر از بودائی سراندیب .

دیانت بودا در هند یک شعبه ایست از دیانت برهمنی که تاریخ آن قدیمتر از دیانت بوداست و تفاوت بین آنها خیلی

مختصر است ، اما درچین یکی از دیانت های بزرگ عمومی و مستقل بشمار میرود .

دیانت برهماهم نظیر دیانت بودا ، مطابق اختلاف ذوق و مشرب قبایل و طوایف هندوستان ، دستخوش اختلاف و بمذاهب متعدد منشعب شده است . تمام آن کسانی که مطیع دیانت برهما هستند [ویشنو] و [سیوا] را که دو معبود بزرگ هستند ستایش نموده و کتاب آسمانی همه آنها [وید] است ، معذک از آن دو خدا و از این کتاب مقدس جزاسمی باقی نمانده :

بشماره طوائف مختلفه که تابع دیانت برهما هستند ، دیانت مزبور به بمذاهب متعدده و عفايد گوناگون منشعب شده است . توحید ، شرك و نعدد الهه ، پرستش حیوانات و جمادات ، عبادت شیاطین و نیاکلان و غیره و غیره . در تحت اسم دیانت برهما ، میان مذاهب مختلفه هند موجود است . در صورتی که اگر بمندرجان کتاب [ویدا] رجوع کنیم که متر بخدایان متعدد و عفايد عجیب و غریبی که تا نواحی دوردست هند ریشه دو آئیده است مصادف میشود . اسم این کتاب آسمانی نزد جمیع هندو ها مقدس و محترم است و اما از تعالیم آن بهیچوجه در افکار برهنه اندازان ، هندو آنداز نیست .

دیانت اسلام که توحید را بشکلی صریح سهل و ساده‌ای
تعلیم میدهد نیز دچار همین اختلاف و تشقت گردیده است :
دیانت اسلام در ایران، عربستان و هندوستان خیلی از همدیگر
متفاوت و متمایز است . در هند چون عقاید سابقه‌آهالی به تعدد
الیه بوده و اصول شرك كاملاً با معتقدات قدیمه آنها آمیخته
بوده است ، بزودی توانستند بزرگترین دیانت‌های توحیدی را
شرك و اوهام سخیفه خود آلوده کنند . قریب پنجاه میلیون
هندی موجود است که محمد (ص) و سایر اولیاء را در عداد
خدایان در آورده و بسایر معبودهای سابقه خود اضافه
کرده‌اند . با وجود آنکه يك سبب عمده انتشار دیانت اسلام،
اصول مساواتی است که در دیانت مزبوره موجود است .
معدلك میان مسلمانان هند نتوانسته است ایجاد مساوات کند.
در بعضی از بلاد دکن و قبائل (دراکان) دیانت اسلام بطوری
تغییر شکل داده است که تقریباً ممکن نیست آنرا از دیانت
برهمنائی تمیز داد ، مگر باسم محمد و مسجد جامع .

لازم نیست بهندوسان برویم تا بفهمیم اسلام در انتقال
از ملتى بملت دیگر چگونه تغییر یافته است ، يك نظری بمسلمین
الجزایر برای اثبات این مدعا کافی است .

ساکنین این ممالک عبارتند از در بریهای بومی و عرب

و هر دو عنصر مسلمانند ولی عقاید اسلامی آنها خیلی از هم متفاوت است: بر برهانا هنوز هم بنعدد زوجات که از مصرحات قرآن است عقیده ندارند و دیانت اسلام را بلوث شرک و بت پرستی آلوده کرده اند.

در اروپا نیز دبانت محکوم همین تبدلات و تغییرات شده است. اگر چه کتاب آسمانی و تعالیم دینی آنها یکی است ولی در تفسیر و تأویل معانی آن و عمل بمقتضای تعالیم مزبوره اختلاف دارند. در میان آنها نپائیکه با اسم عیسوی معرفی شده اند، بت پرست هم وجود دارد، مانند اهالی بریتانی سفلی و اسپانولها که مخلوقات را هم ستایس میکنند و مانند ایتالیا، آنها که در قراء و دهان حضرت مریم را میپرستند.

اگر در مطالعات خود عمیق شویم می بینیم باعث پیدایس مذهب یروتستان، همان اختلاف و باینی است که در حالت روحیه و اخلاق اجتماعی ملل جنوبی و شمالی اروپا موجود است زبر انمالیها بطور عموم، بر خلاف اقوام جنوبی باسنفلال و آزادی فکر و فلسفه موصوفند.

اگر بخواهیم نظریات خود را در اینه و ضوع کامل اشربح نمائیم خیلی از اسلوب کتاب پرب خواهیم سد و در اینجا بذکر همین مختصر قناعت نموده و مطالعات خود را بطور اختصار

متوجه لغت و نظامان اجتماعی مینمائیم .



نظامات اجتماعی بشر ، مانند دیانت آنها ، در حالت انتقال از ملتی بملت دیگر دستخوش تغییر و تبدیل میشود .
 برای اثبات این مدعا ، جندان پیح و خم و مطالعات دورودراز لازم نیست ، فقط کافی است خواننده عطف توجهی بممل مختلفه دنیا بنماید و نظامان اجتماعی ای که عادتاً بیک اسم نامیده میشود در ممل مذکوره نگاه کند و بتفاوت فاحشی که در میان آنها موجود است اعتراف کند - اینموضوع را مخصوصاً بطور وافی ، در یک فصل جداگانه ، در قسمت ممالک آمریکا بیان خواهیم کرد .

نظامان اجتماعی هر ملتی زائیده شده احتیاجان همان ملت است و ابدأ اراده یک طبقه یا یک دوره در ایجاد یا تغییر آن مؤثر نیست .

هر ملتی دارای گذشته های مخصوص و احتیاجات مخصوص است و ادوار معینی را طی کرده است که از مجموع آن سوابق و حوادث تاریخی و احتیاجات ، بک سنخ افکار و سلیقه و روحیاتی برای آنها تهیه شده است که مبراب آنها محسوب میشود و بخود آنها اختصاص دارد .

چون قوانین و تشکیلات اجتماعی هر ملتی تراوش فکر و احساس آن ملت و زائیده روحیات موروثه آنها است و آن نظامات را برطبق حوائجی که خود آنها حس کرده اند ایجاد نموده اند پس بالطبع سیستم زندگانی اجتماعی هر ملتی مخصوص بخود آنهاست و نمیشود آنرا بملت دیگری که از حیث حالات روحیه و ساختمان فکری با ملت مزبوره مغایر است، انتقال داد.

رژیم حکومت و طرز تشکیلات دولتی، در تغییر و تطور ملل ابدأ مؤثر نیست. هر ملتی میل دارد بهترین قوانین و نظامات دنیا را برای خود اختیار کرده و اجرا نماید ولی نمیتواند. زیرا تشخیصات او مطابق ساختمان فکری و روحیات قومی و سلیقه موروثه اوست و اگر هم فرض کنیم بر حسب اتفاق و ندرت قوانین و نظامات اجتماعی ملت دیگری را تقلید کرد، نمیتواند آنرا بهمان شکل و اصول نگاه دارد انفلابان و تغییرات منوالیه ای که در مدت يك قرن بر طرز حیات اجتماعی ما (مراد ملت فراسه است) وارد میشود برای اذعان سیاستمداران ما باین حقیقت مسلم کافی است.

من گمان میکنم کمتر کسی باشد که تصور کند يك شخص، هر قدر مقتدر و توانا باشد، بتواند منشأ تغییر را بزورگی

در اجتماع بشود ، مگر بعضی از اشخاص سطحی که تصور میکنند تغییرات بزرگ اجتماعی بوسیله اوامر مقامات عالیه سهل و آسان است . نظامات و قوانین موضوعه هیچ قدر قیمتی ندارند مگر از این نقطه نظر که دلیل بر انقلاب فکر و تغییر اخلاق اجتماعی باشد ، یعنی تغییر رژیم یا ایجاد نظامات جدیده تابع انقلاب فکری و نتیجه تغییر روحیات عمومی است . نه سبب آن . نظامات و قوانین موضوعه نمیتوانند اخلاق را تغییر دهند و نمیتوانند ایجاد عقیده و ایمان کنند همچنانکه نمیتوانند عقیده و ایمان را سست نمایند ، یعنی نمیتوانند يك ملت اتکالی و استقلالی کرده و بآنها یاد دهند که چگونه بر خود حکومت کنند ، همچنانکه نمیتوانند حس آزادی و استقلال طلبی را از ملت مستقل آزاده ای سلب نموده و آنها را طوری کنند که غل و زنجیر برای گردن خود تقاضا کنند .



همچنانکه گفتار خود را در موضوع نظامات مختصر کردیم ، در موضوع السنه باین اشاره قناعت میکنیم که زبان هم در انتقال از ملتی بملت دیگر محکوم تغییر و تبدیل است ، اگرچه بوسیله نوشتن آنرا ضبط کنند گلوها بعد از دو قرن از فتح روم زبان لابن را اتخاذ کردند ولی نزودی مطابق

تطور ملل

و روحیات خود تغییراتی در آن وارد ساختند که
بی زبان فرانسه کنونی از آن پیدا شد.

ملل مختلفه نمیتوانند در طول مدت مدیدی دارای يك
د. گاهی ممکن است بواسطه نسخیر یا روابط
زتی، ملتی بغیر زبان اصلی خود تکلم کند ولی پس از
زبان مزبور بکلی مخالف ریشه اصلی خود خواهد
در روحیات دو ملت مزبور بیشتر متباین باشد این
نقاوت لسانی فاحش تر میشود.

بی از مطالب مسلم اینست که ملل مختلفه بلغت‌های
لم میکنند. یعنی هر قدر میان دو ملت اختلاف نژادی
باشد، بهمان نسبت تقریباً اختلاف لسانی خواهند
د هندوستان محیط زندگی اقوام مختلفه بسیاری
مرو عجبی نداریم از اینکه علما میگویند قریب
چهل زبان مختلف در این سرزمین موجود است
نی از آنها بیشتر از تفاوتی است که میان زبان یونانی
نسه موجود است. مهمترین السنه موجوده هند
ست که تازه ترین السنه‌هند و مبدأ پیدایش آن از
جاورنمیکند، این زبان مخلوط است از معروفترین
و از فارسی و عربی، یعنی زبانیکه فاتحین هندوستان

بدان تکلم می‌کردند . غالب و مغلوب در مدت کمی زبانهای اصلی خود را فراموش کرده و زبان جدیدی را که نتیجه اختلاط و امتزاج آنها بود اتخاذ کردند .

برای اتمام این موضوع بذکر یک نکته اساسی اکتفا میکنیم : وقتی که ساختمان فکری و مزاج عقلی دو ملت از یکدیگر خیلی متفاوت میشود، معانی و مفاهیم الفاظ مترادف آنها نیز مختلف میشود و حقیقت مفهوم و معنای دو لفظ مترادف در ادراکات و تصورات آن دو ملت متغایر میگردد . این نکته حتی در زبان یک ملت بر حسب تمادی ادوار و قرون مختلفه هم صادق است . کلمه‌ای که چند قرن قبل ، در ملت فرانسه معنی مخصوصی داشته است، امروز در همان ملت عین آن مفهوم را با تمام خصوصیات سابقه خود از دست داده است . معنی قدیمی در ذهن مردمان آن عصر موجود بوده ولی چون رفته رفته زندگی گانی تنبیر کرده افکار و اخلاق نیز تغییر نموده، طبعا مدلول و مفاهیم الفاظ نیز تغییر منماید و ایجاد الفاظ جدیدی برای معانی و مفاهیمی که خورده خورده و بطور تدریج و نامحسوس از مبدأ خود دور شده و کیفیات منحصر منحصر بدان اضافه شده است، چون لزومی ندارد ممکن است، لذا همان الفاظ، در مفاهیم جدیده که چندان امتیازی با مفهوم

قدیم ندارند استعمال شده و پس از چند قرن که چند مرتبه این تغییرات مختصر صورت گرفت مشاهده میکنیم يك لفظ در مفهومی بکلی معایر مفهوم اولی خود استعمال شده و وجدن مناسب آن نیز از خاطرها فراموش میشود .

وقتی باحوال ملل قدیمه که تمدن آنها جندان مشابه تمدن ما نبوده است مراجعه میکنیم ، احساس میکنیم که ترجمه زبان آنها بهیچوجه حقایق موجوده آوقت را در ذهن ما مصور نمیکند این نکته در هندوستان کاملاً ظاهر و مدلل میشود زیرا بواسطه اختلاف و تبدلاتی که در افکار آنها موجود است يك حالت مستقری در کاملاً آنها پیدا نشده و سنخینی میان طرز ادراکت و نصورات ما و آنها موجود نیست . مبنی بر همین نظریه است که مساعی يك عده زیادی در ترجمه کتاب (وبدا) بهدررفته است (۱) .

۱- این يك نکته حی است که ما سعی کردیم آنرا بطور مبسوط تر بیان کرده و مقصود بر رسیده فاضل را خوب بهمما بینم و نمیدانم موفق شده‌ام یا نه ؟ مقصود بوسنده این است که لفظ مهممان که در فراسه hot و در عربی بان ضیف میگویند و بر حسب ظاهر هر دو يك معنی دارند ، معذک مفهوم این دو لفظ بر طبق اخلاق و عادات و روحیات دولت مختلف است یعنی فراسوی از شنیدن کلمه hot يك مفهوم دیگری در دهس مرتسم میشود که بکلی معایر مفهومی است که از تلفظ کلمه ضف در عرب نکتفر عرب تصور بر میسود و همچنین کلمه ضف از لحاظ طریبی که در زبان جاهلیت همه باورنی در صفحه بعد

خیلی سخت است بکنه افکار کسانی فرورویم که باما زیدگانی میکنند ولی در عمر و در جنسیت و اصول تربیت باما متباین هستند و روح آنها باروح ما متفاوت است. البته در این صورت دست یافتن با دراکات يك عصر دور دستی که همه چیز آنها باما تفاوت داشته است دشوارتر خواهد بود.

گمان میکنم همین مختصر برای اثبات این نکته که عناصر مدنیت هر قومی در حال انتقال بقوم دیگر، محکوم تغییر است کافی باشد و مبتنی بر این نظریات بود که ما مدعی شدیم: این تغییرات عظیم ناگهانی که تاریخ بدان اشاره میکند و انسان بصور میکند اساس اخلاق، عادات، حکومت یادیات یا زبان ملتی تغییر کرده است عمیق نیست و فقط اسم و ظواهر تغییر کرده است، نه حقیقت و اصل آن. تعبیر حقیقی منوط به تغییر روحیات و ملکات قومی و صفات راسخه است و تغییرات هر دو فقط در طی قرون متعدد و نجات نائیرات متوالیه ناهوس وراثت انجام یپذیر مینود.

هیه پاورقی ارضفحه قبل

در صحرائی حصار زندگی میکرده است و عربی که در قرن چهاردهم هجری ممدن شده و در بیورک زیدگانی میکند خیلی تماوب دارد و از همین لحاظ است که میگوید شعرا نمیسود ترجمه کرد، با الاغت و فصاحت قابل ترجمه بریان دیگری نیست برای اینکه معانی در هر ملتی کیفیات مخصوصه ای دارد که در لسان دیگر نیست و این (nuance) هائی که در معانی کلمات موجود میسود غالباً قابل بیان یا نقل بملت دیگری نمیباشد.

در حقیقت تاریخ مدنیت، شرعاً عبارت است از ادواری که آهسته آهسته و خورده خورده تجدید شده و تدریجاً از روی حیات اجتماعی بشر رد شده است و اینکه ما خیال میکنیم در حیات اجتماعی ملتی تغییرات ناگهانی ظاهر میشود برای اینست که عوامل خفیه این تغییر و تبدیل را از نظر دور داشته ایم و فقط ابتداء و انتهای آنرا در نظر گرفته و آن حلقه های کوچکی که میان این دو حالت موجود است و مبدأ و منتها را بیکیدیگر مربوط کرده و سلسله زندگانی آنها را تشکیل میدهد، مشاهده نمیکنیم.



هر قدر ساختمان روحی و درجه ادراکات ملتی کامل و قادر باشد، برای پرورن نام عناصر نمدن متساویاً قاصر است یعنی نمیتواند با یک استعداد و قریحه متساوی، در تمام اجزاء مدنیت ماهر و زبردست باشد زیرا دست طبیعت در طی قرون متعدده دماغ آنها را برای افکار و سلیقه های مخصوصی تربیت کرده و بالطبع نمیتواند آنها را بدون طی قرون متعدده، خصائص راسخه و ثابته خود را نرک نموده و مزایای جدیدی بپذیرد و آثاری از خود بیادگار نگذارند که بکلی میان خصائص و سابقه و فطریات ملی خودشان باشد. در موضوع فنون ابن

مطلب را شرح خواهیم داد که باهوش ترین ملل دنیا، مانند یونان، که هندسه بنا را بایک قیافه مشوس و پریشانی از مصر و آشور نقل کرد، پس از چند قرن، آنهم بایک تکامل تدریجی و بطیئی توانست آنرا بشکلی که تا امروز هم مورد ستایش دنیاست در آورد.

هیچیک از ملل تاریخی، باستثناء ملل خیلی قدیمی، مانند مصر و کلدان، مؤسس تمدن مستقلی نبود؛ از مدنی که از ملنی بملتی دیگر منتقل شده و هر قومی آنرا مدنیت دیگری را سرمشق سیر تکامل خود قرار داده است ولی موافق مزاج عقلی خود آنرا تغییر داده است و اگر غیر از این بود هر ملتی مجبور بود تاریخ خود را جداگانه شروع کند، یعنی تمام ادوار ابتدائی و سیر بطیئی تکامل را طی نماید. تمدن هنت یا هنت هزار ساله مصر و کلدان، هوبه و سر مشق اولی سایر ملل محسوب میشود. صنایع مسطحه و معماری فشننگ یونان، از سواحل نیل و دجله آمده است. طرز معماری رومی از معماری یونان اقتباس شده و ذوق و سلیقه سرقی اخیراً در آن تأییرانی بخشیده و سبک معماری بیزانس و گونیات و رومن را ایجاد کرد. اگر چه مبدأ و سر چشمه همه این طرز های مختلف یکی است ولی ساختمان روحی و مزاج عقلی هر ملتی تأییرات خود را بختییده

و تغییراتی در آن وارد ساخته و بالنتیجه طرزهای متنوعی بدنیاداده است.

آنچه در موضوع فنون گفتیم درباره سایر عناصر تمدن نیز صادق است: ریشه السنه مختلفه ای که امروز در اروپا موجود است عبارت از لغتی است که در اعصار دور دست، ساکنین جلگه‌های وسیع آسیا بدان نکلیم مینموده اند. علم حقوق ما از علم حقوق روم مشتق است. و مال آنها از دیگران. دیانت موسی مستقیماً از دیانت کاده اتخاذ شده و با عقاید آیین‌ها مخلوط گردیده و بالاخره دیانتی را تشکیل داد که امروز قرب دو هزار سال است اروپا بدان ایمان آورده است. و همچنین عاوم و معارف ما، با کوسس ادوار سالنه بیابیه کنوبی رسیده است. مؤسین بزرگ علم هیئت مانند کوپرنیک، کملر، نیون شاگردان مدرسه بطلمیوس و اوازراه مدرسه اسکندریه ساگرد مصر و کلدیه است. باین ترتیب تمدن از ملنی بملتی منتقل میشود و ناربخ نمیدن در حقیقت تاریخ همین تغییران کند بدریجی است

از آنچه گفتیم معلوم شد که همه اقوام منمدنه دنیا در همه عناصر تمدن، باورنساوی ماهر و زبردست نیستند و هر ملتی دریا یا چند عنصر از عناصر تمدن رشد و نمو میکند و آن

عناصر تمدنی که در يك ملت خیالی نشو و نما کرده و در حقیقت سند ترقی و تمدن آن ملت محسوب میشود مخصوص بخود آن ملت است و بدون تغییرات کلی قابل انتقال بملت دیگری نیست و علت اینکه نمیتوانیم این تغییرات کلی را مشاهده کنیم دوجیز است. اول ضیق لغت است که در مقابل معانی مختلفه که از يك ریشه هستند ولی بطور تدریج و نامحسوس از یکدیگر دور شده اند و ظاهراً يك چیز بیشتر نیستند ولی در حقیقت دارای nuance ها و اختلافات دقیقی هستند که برای بیان آنها الفاظ کافی موجود نیست. دوم عجز تاریخ از اینکه تمام ادوار مختلفه و تمام نطورات دقیقی که مابین آغاز و ایجاد تمدنی بطور حتم موجود است نشان بدهد و در فصل بعد تعبیراتی که در حال انتقال، مهمترین عناصر مدنیت یعنی فنون (هنرهای زیبا) وارد میاید ذکر میکنیم.

فصل سوم

فنون چگونگی تغییر میکنند

تطبیق نظریات گذشته بر نظور فنون ملل شرقی - مصر - افکار دینی آنها که مبدأ فنون آنها محسوب میشود - این فنون وقتی به یونان و ایران و حشبه روت حه حالی پیدا کرد - فن یونان در دوره اول دچار انحطاط بود - تکامل آن خلی بطنی شد - مسمعل سدن فن یونان با ایران و بدلانی که در آن رخ داد - همچنین تطور فنون آسوریهها و مصریهها - تغییر فنون مربوط بروح جامعه است به معنعات دینی آن - تغییرات بزرگی که بر فنون عربی وارد آمد بر حسب اختلاف روحی ملل اسلامی - عین این طریقه بر فنون هندی و بدلات آن نیز صادق است - هند و یونان اریک سر حسمه آب خوردند ولی فنون آنها بکلی متان نکندنگر است - بدلان بررگی که در فنون هند و یونان بر حسب اختلاف افواام هندی ری داده با آسکه همه آنها یک دیات داسته اند .



در فصل سابق بطور اختصار بیان کردیم که معتقدات و بطاهات و زبان رملی مربوط بساختمان فکری آن ملت است و لذا در حال اشتمال همیبر میکند و انک عین آن نظریه را در موضوع فنون بطور اجمال ذکر خواهیم کرد زیرا بسط

مقال در این موضوع مستلزم نگارش کتاب مفصلی است. چه آنکه مثلا نظامات یا دیانت ملل، همیشه در زیر پرده‌های شك و تردید مستور و دستخوش تأویل و تفسیر و بازیچه اغراض خصوصی مورخین و رؤساء دینی و غیرهم گردیده است و کسی که بخواهد محققانه در این باب تتبع و استقصا کند، باید باغوش امواج متلاطم حوادث مختلفه تاریخی، که در ازمنه مختلفه و امکانه مختلفه بوقوع پیوسته و در بطون کتب تاریخی بطور تباها شده‌ای ضط است، بیفتد و در اقامه برهان و انتقاد و استقصا بجاهای خیلی دور تشبث کند. در صورتیکه بعد از این همه زحمان تاره يك دسته نتایج متفق علیه و مقطوعی از آنها در دست انسان نیست. برخلاف آثار فنی و عماران مخروبه عهد قدیم، بدون مداهنه و پرده پوشی، روحیات و اخلاق ملت‌ها را بمانشان میدهد و صادق ترین کتابی است که طرز تمدن آنها را بما میآموزد.

مبنی بر همین نظریه است که در تألیفات خود راجع بتمدن مشرق زمین^(۱) بیستتر باین نکته اهمیت داده و عقاید خود را بآثار فنی مسکی نموده و جدا از کتب ادبی آنها پارهیز

(۱) گویا مقصود کتاب (La Civilisation Arahe) است که بزبان اردو و از اردو بوسیله آقای فخر داعی فارسی ترجمه شده و دارای تحقیقات خوبی میباشد.

کرده ام زیرا در غیر این صورت جز گمراهی نتیجه دیگری ندارد. بر خلاف آثار فنی که با کمال وضوح روحیات و طرز تمدن ملل از بین رفته را با ما میگوید و من خیلی متأسفم بحال آن متخصصین تاریخ که فقط خطوط و کتیبه های قدیمه را مصدر مطالعات خود قرار داده اند.

اکنون برگردیم باصل موضوع و به بینیم فنون هر ملتی چگونه مظهر روح آن ملت و حاکی از مزاج عقلی آنها است و در حالت انتقال چگونه تغییر میکند. نظر باینکه فنون اروپائی مستلزم بیان مسوط تری است بحث خود را در این موضوع مختصر بآثار فنی مسروق زمین احصا میدهیم:

نخست بپردازیم بقنون مصر و مشاهده کنیم که در حال انفعال متوالی بسه ملت دبگری یعنی حبشی ها، یونان و ایران چه تغییراتی بر آن طاری شده است.

در میان تمام مدیت های باشکوهی که بر سطح گینی ظاهر شده است، مصر بآثار فنی خود ممتاز و سبک آنها بدرجه بخود آنها اختصاص داشته است که سایر ملل نتوانسته اند بدون تغییرات مهمه آنها اقتباس کنند.

فنون مصر و مخصوصا ابنیه آنها بر اوس يك سنخ افکار و تخیلات مخصوصه ایست که تقریباً بنج هزار سال بر ملت

مصر مستولی بود. مصر میخواست فنا و مرگ بشر را جبران کند و او را بابدیت نزدیک کند، از اینرو اقامت گاه جاوید و مصون از دسترس حوادث برای او تهیه کند. هر چه غیر این مقصد بود در مصر بیکسوی انداخته میشد. زندگانی حقیر و پست بود، ولی برای مرگ تشریفاب باحشمتی ایجاد گردیده بود.

دخمه ها و سردابها، برای محافظت مومی ها تهیه و دیوارهای آن پراز نقوس و خطوط هیرو کلیفی شد، قریحه و هوش مصری بیشتر صرف مومیاهائی شد که در ظلمات متر اگمه مدفن خود ساکت و آرام ایستاده و بآمال دوره زندگائی خود که بر در دیوارهای این قصور تحت الارضی ثبت بودند نگاه میکردند.

ابنیه مصر قبل از همه حیز، جایگاه حزن و دیانت است و آنها را برای محافظت مومی ها و خداوندان ساخته اند. دخمه ها، سردابها، مسلدها (استوانه های مصر Odélique) و اهرام برای این مقصود ایجاد شده و برای همین مقصود است که هیاکل ابوالهول بر نخت با عظمت خارا بلند شده است. همه چیز این ابنیه ضخیم و متین است زیرا آنها را برای خلود ساخته بودند. اگر از تاریخ قدیم، ملت دیگری بدنی

معرفی نشده و فقط مصر و آنارفنی آن در دست رس ما بود ،
 باز هم بدون شبهه میتوانستیم بگوئیم : فنون هر ملتی صحیح ترین
 تاریخی است برای سان روحیان و ادراکات مللی که آن را
 ایجاد کرده اند .

این فنون بملل دیگری انتقال یافت . هم يك ملت
 منحنطی مانند حبشه و هم دو ملت متمدن مانند ایران و یونان
 صنایع مصر را سرمشق خود قرار دادند . حال بملل مزبوره
 مراجعه کرده به بینیم باین فنون چه تغییراتی رخ داده است .
 ۱- در حبشه

بعد از آبی که تمدن و ترقی مصر در ایام سلطنت خانواده
 بیست و چهارم بیکدرجه قابل توجهی رسید ، شروع بانحطاط
 نمود . اختلاف و آشوب در جمیع انحاء کشور حکمفرما شد .
 اقوام سودانی ابن ضعف و سستی رامغتنم شمرده دست تعرض
 بکشور مزبور گشودند و بر يك قسمت آن اسنیلا یافته و بایجاد
 دولتی مبادرت کردند که یایتخت آن نخست شهر (سانه)
 و پس از آن (مروی) و تا چند قرن این سلطنت مستقل دوام
 داشت یرنومدنیت مصر بر ظلمت جهل آن ناییدن گرفت
 و باقیباس تمدن مصر شروع کردند . آثار ، تقلید آنها از فنون
 مصری ، تا هنوز هم در دست رس ما باقی اس و لی عالیایك

تقلید زشت مشوشی است که حاکی از انحطاط قواء دماغی آنها است در حقیقت چند قرن نمدن مصر نتوانست افکار منحط آنها را بیکدرجه اعتلای برساند، یعنی آنها را از انحطاط نژادی بیرون کشد و هیچیک از تواریخ قدیمه و جدیده نشان نمیدهد که ملتی از سیاهان بیکمی از درجات مدنیت رسیده باشد. اگر اتفاقاً تمدن باروقی بدست آنها افتاده است، در اندک مدتی عوامل زوال و انحطاط بر او مستولی شده و بکلی از بین رفته است. نمدن اتیوبی در قرون گذشته و تمدن هائیتی در عصر حاضره بهترین دلیل و روشن ترین نمونه نظریه ما است.

۲- پس از آن یونان باقتباس آ نار فنیه مصر و آشور شروع نمود و سرمشقهای اولیه فنی، بتوسط فینکیها و اقوام آسیای صغیر یونان منتقل شد، ولی اقتباس و تقلید یونان در بدوامر خیلی ناقص و مشوش بود.

صحیح است، کار یونان بالاخره بجایی رسید که از اسنادان خود نیز جلو افتادند ولی تمام دانشمندان آ نار عتیقه باین نکته بی برده و معترفند که تقالید اولیه یونان ناقص و آ نار فنی آنها بهیچوجه قابل توجه نبوده و پس از گذشتن چند قرن توانستند نام خود را بر صفحه تاریخ صنایع نفیسه جاوید سازند.

تقریباً هفت قرن طول کشید تا اینکه فنون یونانی شیوه و طرز مخصوصی به خود گرفت که بکلی از سبک و سلیقه سایر ملل ممتاز بود. تقدم صنایع یونانی در يك قرن اخير آن بیشتر از تمام قرون سابقه بود. زیرا طولانی ترین ادواری که در تکوین تمدن ملل موجود است، همانا ادوار نخستین است. قدیم ترین آثار فنی یونانیها، گنجهای (میسین) است که تاریخ آن به ۱۲ قرن قبل از میلاد بالا میرود و درجه عجز و نانوایی آنها را در تقلید و اقتباس صنایع شرقی نشان میدهد. تاشس قرن رسک مشرق زمینی از صنایع یونان محو نشد. . . مجسمه «ایلن» در «تینیا» و در «ارکومیا»، با مجسمه های مصری شباهت کلی داشت ولی از آن تاریخ بعد، یونان گامهای بلندی در فنون بر داشت و يك قرن نگذشت که مجسمه های (فیدياس) و (بارتنون) ظاهر شد که از کلیه علایم و آثار شرقی عاری بود و بعد از آنی که چند قرن تابع صنایع شرق بود از این تاریخ بر آن تفوق پیدا کرد.

هندسه بناء (معماری) هم در یونان تقریباً همین تاریخ را دارد. اگر چه تا حدی مشگل است بگوئیم فن معماری چه ادواری را طی کرده تا آن درجه رسیده است زیرا نمونه ای از ساختمانهایی که (هودر) در نه قرن قبل از میلاد در ضمن

حکایت های خود ذکر می کند موجود نیست : دیوار های مسی ، کنگره و قبه های رنگارنگ ، حیوانات سیمین وزرین که در دهلیز ها بمنزله پاسبان گذاشته بودند ، این توصیفات هم در مقصور آشوری را بخاطر انسان می آورد که بورقه های مس و آجرهای لعاب دار مزین بود ولی مع ذلك میدانیم که نمونه قدیم ترین ستونها [دوریه] که تاریخ آن به هفت قرن قبل از میلاد میرسد در [کرنگ] و [بنی حسن] - در مصر - موجود است و اغلب اجزاء ستونهای موسوم به [یونیه] از ستونهای آشوری اقتباس شده ولی چیزی که هست ، این تقلید های متعدده و متنوعه بایکدیگر ممزوج شده و کم کم تغییر شکل داده نابالنتیجه يك شکل ستونهای ار آن درست شد که بکلی بامبدأ اصلی مغایر بود .

۳ - ایران

س از یونانیها ، ایرانیها که در يك طرف دیگر دنیای قدیم زندگی می کردند فنون مصری را اقتباس کردند . آنها نیز مانند یونان تعییناتی بر آن وارد ساختند ولی این تغییر و تبدیل دوره خود را بآنها نرسانید . در اننائیکه هدایت آنها میرفت نضج گرفته و مطابق ذوق و روحیات خود فنون مقتبسه را تغییر دهند ، بیگانگان به مملکت آن ها هجوم آورده

و نگذاشتند تمدنشان سیر طبیعی خود را ادامه دهد و برای تکامل فنی آنها دو قرن بیشتر موجود نبود، در صورتی که یونان هفت قرن مجال داشت و در طی این مدت طولانی موفق بایجاد سبک مخصوص بخود گردید و الا هیچ ملت دیگری، غیر از عرب، بر سطح گیتی ظاهر نشده است که در يك مدت باین کوتاهی (دو قرن) بنواید در فنون و صنایع يك سبک مخصوص بخود را ایجاد کند.

تاریخ ایران با ظهور کورش شروع میشود که در قرن پنجم قبل از میلاد بر مصر و بابل که مهد تمدن و حامل لواء تکامل مشرق زمین بشمار میرفتند استیلا یافت. در آن تاریخ از یونان که دست تقدیر يك فتح بزرگ فنی برای آنها رقم زده بود اسمی نمود. دولت ایران قطب دایره مدنیت شده و تا سه قرن، یعنی تا آن وقتی که اسکندر استقلال آنها را درهم شکست و مرکز تمدن را تغییر داد، امتداد یافت. روزی که ایران مصر و بابل را نسخیر کرد، دارای صنایع مخصوصه بخود بود و صنایع ملل مغلوبه را سر مشق خود قرار داد و کوتاهی ابام اقتدار بآنها اجازه نداد که تغییرات کلی و اساسی به هفتبسات خود وارد ساخنه، فنون تقلیدی خود را بصبنغه روحیان و قریحه خود رنگ آمیزی کنند ولی مقارن همان

اوقاتی که مدنیت ایران بدست اسکندر ویران شد، صنایع ایران دوره مقدماتی و تکوین خود را طی کرده و میرفت که بکلی تغییر شکل دهد.

خرابه های پرسپولیس [استخر] بهترین دلیلی است بر اینکه ایران دارای يك قریحه فنی مخصوص بخویشتن میباشد و اولین آثار تغییر و تبدیل نسبت بمقتبسات آنها در آنجا مشاهده میشود. در این خرابه ها آثار معماری مصر و آشور و قدری از صنایع یونان مشاهده میشود ولی سر ستونهای این شهر که زائیده قریحه خود آنها است نشان میدهد که صنایع بمرحله تحول رسیده بود و اگر ملت منمدن و باعظمت ایران فرصت میداشت، صنایع آن اگر هم بپایه اتقان و اسنحکام صنایع یونان میرسید، اقلا در ایجاد يك طرز مخصوصی از یونان عقب نمیافتاد.

بعد از سلسله هخامنشی و خلفاء اسکندر، پارتها و بعد از آنها ساسانیان بر ایران حکومت کردند. در عصر سلسله اخیر ائینه ایرای يك طرز مخصوصی بخود گرفت که مخلوط بود از مهوری زمان هخامنشی و طرز اسکانیان که از یونان اقتباس کرده بودند و شکل ساختمانهای عرب درهای مرععی که سر آن با مرنفع نرین نقاط عمارت برابری میکرد

آجرهای لعاب دار و کاشی کلاری و پلهای [ستینیه] و غیره .
همین طرز مخصوص ایرانی بود که باحمله مغول بهندوستان
رفته و بر حسب مقتضیات آنجا تغییر شکل داد.

از بیانات سابقه بخوبی این مسئله مدلل میشود که
صنایع در حال انتقال بملت دیگر، بطورهای مختلفه تغییر شکل
میدهد: مثلاً ملتی چون اتیوپی بواسطه فقدان قریحه فنی
نمیتواند از آن استفاده کند و حتی بحفظ صنایع مقتبسه نیز
قادر نیست و ملت متمدنی مثل یونان، بواسطه فرصت زیادی
که داشت، مقتضیات خود را آنقدر تهییر و تبدیل داد، تا طرز
مخصوص بخود و قابل نوجهی را بدنیانشان داد و ملت دیگری
مثل ایران، صنایع دیگران را با کمال مهارت تولید نموده
و شروع کرد که مطابق ذوق و قریحه خود تغییرانی در آن
وارد سازد ولی بواسطه تهاجم اجنسی ناتمام ماند.

برای تأیید این عقیده خود بشواهد نزدیک نری که
در دسترس تحقیق است میبردازیم، این سواهدی که ذیلاً
مینگاریم روشن ترین دلیلی است بر عظمت انقلاب و تعمیران
فاحشی که بصنایع، در حال انفال از ملتی بملت دیگر رخ
میدهد. زیرا ما میخواستیم از مللی صحبت کنیم که دیات آنها
یکی است ولی اختلاف نژادی دارند و آثار آنها در دسترس

مشاهده است :

بعد از اینکه عرب در قرن هفتم میلادی بر ممالک روم و ایران استیلا یافت و شالوده دولت باعظمتی را که از اسپانی تا واسط آسیا در تحت فرمان آن بود طراحی کرد ، در مقابل او یک طرز معماری کامل بیشتر موجود نبود و آن طرز ساختمان روم شرقی بود که بدو آ عرب در شام و مصر و اندلس از آن تقلید کرده و مساجد آنها از قبیل جامع عمر در دمشق و جامع عمرو در قاهره نمونه آن میباشند که تا هنوز هم موجود است . ولی این تقلید حندان طولی نکشیده و بسرعت عجیبی طرز ساختمانها را در بلاد مختلفه تغییر دادند و ما در کسب (تمدن عرب)^(۱) سلسله این تغییرات را شرح داده ایم و در حقیقت این تعبیر بدرجه ای بزرگ و مهم است که نمیتوان کمترین وجه مشابهتی بین جامع عمرو که در سال ۶۴۲ بنا شده و جامع سردار بای که در ۱۴۶۸ برپا نموده اند پیدا کرد .

ما در کتاب تمدن عرب با گراورها و نگارناب وافیه اختلاف کلی فنون ممالک اسلامی را مانند اسپانی ، افریقا ، سوریا ، ایران و هند شرح داده ایم . این اختلاف بدرجه ای

(۱) این کتاب با اسم تمدن اسلام بتوسط فاضل محترم آفای فخر داعی از اردو بهارسی ترجمه شده است .

کلی است که احیاناً نمیشود همه آنها را در يك ردیف و یکرشته مخصوصی ذکر کرد. برخلاف آنارگوتی که باهمه اختلاف طرز، بزودی اصل آنها شناخته شده و وجه تشابه آنها یکدیگر معین میشود.

این اختلاف عظیمی که در ابنیه بلاد اسلامی مشاهده میکنیم مبنی بر اختلاف عقیده نیست، زیرا عقاید دینی آنها یکی است ولی منسوب باختلاف جنسیت است که صنایع و فنون را اساساً تغییر میدهد.

اگر این نظریه صحیح باشد، باید در ممالکی که محل سکونت نژاد های مختلفه است آنار فنی آن خیلی مختلف و متباین باشد، اگر چه در تحت اطاعت يك دیانت و یا يك حکومت باشند. مشاهدات هندوستان این نظریه را تأیید میکند و از آنجا دلایل زیادی بر صحت مندرجات این کتاب، میتوان بدست آورد.

هندوسنان يك کتاب تاریخی است که هیچ کتابی راستی بیانات آن را دارا نیست. نهاد را این سرزمین است که بواسطه مسافرت از يك ناحیه ناحیه دیگر، انسان ادوار محصله زمان را مشاهده میکند و شخص میتواند تمام آن دوره ها را که بشر از بدو پیدایش خود تا کنون پیموده است در هندوسان

تماشا کند. پستی و بلندیهای حیات بشری آنجا کاملاً مشهود است. عصر حجری باخصائص خود و عصر الکتریسته بامزایای خود در آنجا دیده میشود. هر کسی بخواهد در تطورات اجتماعی و عوالم مدنیت مطالعات عمیقته نماید بهتر از هندوستان مملکتی پیدا نخواهد کرد.

مدتها بود که میخواستم مبدأ صنایع هند را پیدا کنم. وقتی که نظریه مندرجه در این کتاب را بر اوضاع آنجا منطبق کردم، بدان راه یافتم و چون يك موضوع دست نخورده ایست و علاوه با افکار ما در موضوع پسیکولوژی اجتماعی کاملاً منطبق است اجمالاً بذکر آن در اینجا میپردازم.

آنارفتنی در هندوستان خیلی دبر و مدتها بعد از تاریخ ظاهر شد. قدیمترین آثار آنها مانند ستونهای [اسوکا] و معابد (کارلی)، [باهوبا] و (ستس) از تاریخ ما دو قرن پیشتر فاصله ندارد. وقتی اینها بنا میشود که تمدن ملل قدیمه، یعنی مصر و ایران و آشور، دوره خود را با آنها رسانیده و در زیر غبار اندثار و اضمحلال رفته و بجای آنها يك تمدن دیگر بر پا شده بود و آن تمدن روم بود که دنیا غیر از او بزرگ دیگری را نمیشناخت.

هندوستان میوانست از ملل قدیمه که رفته رفته در

تاریکی تاریخ مخفی میشدند بسیاری از فنون راسر مشق بگیرد ولی تصور کناره گیری هندوستان از ملل مزبور و امتیاز ساختمانهای غریب هندوستان که از آنار فنی سایر ملل بکلی جدا و ممتاز بود ، باعث این شد که تمام متخصصین آنار فنی معتقد شدند که هندوستان از فنون ملل مزبور اقتصاد سیاسی نکرده است . اتقان و ابداع و ترقی که در کلیه آنار فنی و مبانی آن دیده میشد این عقیده را تقویت میکرد . ولی البته میبایستی عمارات و آنار دیگری در هندوستان موجود باشد که حاکی از سیر تکاملی فنون و نمونه دوره های مقدماتی صنایع آنها باشد و متأسفانه چیزی در این باب مشاهده نمیشد و متخصصین خسته شدند و چیزی که دوره طفولیت و ابتداء ترقی فنون هند را نشان بدهد نیافتند ، مگر در یکی از نواحی برت هندوسان بعضی مجسمه ها پیدا شد که رنگ فن یونانی در آن مشاهده میشد . از این جهت علما بر این عقیده رفتند که مبدأ صنایع هندوسان یونان است و از آنجا اقتباس کرده اند .

اما نظریات مندرجه در این کتاب و آثاری که هنوز هم در هندوستان باقی است ، این عقیده را بیپایه و جوجه تأیید نمیکند و بعقیده ماصنایع هند از یونان اتخاذ شده و ممکن هم نبود

یونان سر مشق صنایع و فنون هندی واقع شود ، اگر چه تمدن آنها بایکدیگر مخلوط میشد . زیرا دولت مزبور بدرجهای در فکر و جنسیت و قریحه فنی از یکدیگر دور هستند که ممکن نیست از همدیگر متأثر شده و ذوق و قریحه یکدیگر را مستحسن شمارند .

مطالعه آثار فنی هند بما ثابت میکند که فنون هند و فنون یونان بکلی متباین یکدیگرند . در عین حالیکه آثار هنری ما پراست از نکات و دقایقی که حاکی از فنون یونانی است ، آثار فنی هند بکلی از آنها عاری است . يك نظر سطحی بصنایع دو ملت ، تباین روحی آنها را بطور وضوح نشان میدهد . هر قدر بیشتر در آثار فنی آنها کاوش کنیم و در روحیات اقوام هندی بیشتر تتبع و استقصاء نمائیم ، این مدعا روشن تر میشود که بر هند روح مخصوصی مستولی است که بکلی آنها را از سایر ملل مستقل و مجزای میکند ، بطوریکه عوامل خارجی اگر از ادراکات آنها دور باشد ، نمیتواند در آنها کاملاً تأثیر کند . ممکن است بقهر و غلبه تأثیرات خارجی دوام کند ، اما همیشه سطحی و زائل شدنی است . گویا میان روحیات ملت هند و سایر ملل همان فواصل ضخیمی موجود است که هندوستان را از سایر ممالک جدا میکند .

روح ملت هند يك روح ممتاز و كامل الاستقلالی است كه تمام آن جيز هائی كه بر حسب ضرورت از ساير ملل سر مشق گرفته و اقتباس کرده است ، بكلی تغير میدهد و اين نکته در ابنيه آنها بطور وضوح مشهود ميشود. ممكن است معمار هندی را مجبور كرد كه معماری يونان را در ساختمان های مخصوصی تقليد كند ولی پس از اندك مدتی تغيرات لازمه در آن رخنه کرده و سلیقه هندی از آن تراوش ميكند. امروز هم ، با همه قوه و نفوذی كه اروپائيه در آنجا دارند ، اگر نمونه از مصنوعات اروپائی بدست يك صنعتگر هندی بدهيد كه نظر آن را درست كند ، در حله اول دست بفورم و تركيبات اساسی آن نزده و فقط در بعضی جزئیات و تزئینات آن مداخله ميكند ولی در مرنبه دوم و سوم ، آنرا طوری تغير میدهد كه آثار فنی اروپا را از آن محو ميكند و شكل مصنوعات هندی را با آن میدهد.

مهم ترين خصائص ابنيه هند زيادتی جزئیات و ريزه کاری و بيچ و خمی است كه در تركيب و ساختمان عمارت موجود است ، برخلاف عمارات يونانی كه بسادگی كامل متصف است. ادبيات هندوستان هم دارای همین خصائص است. در مصنوعات سنالی هند اگر دقت كنيم سبب ارتباط آنرا با ساختمان

فکری ملت مزبوره ملتفت میشویم و برای متخصصین بهتر از هر کتابی معرف روحيات و طرز ادراکات آنها میباشد و اگر ملت هند مثل آشوریا منقرض میشد - از روی نقوش برجسته معابد ، مجسمه‌ها و آثار ابنیه ، گذشته آنها را معرفی میکردیم و میداستیم که اقوام مزبوره بواسطه شدت تخیلات و فقدان قوه ترتیب و انتظام در تحت تأثیر عواملی که صنایع یونان را ، در وضوح و حسن ترتیب ، بآن پایه امتیاز و برتری داده بود قرار نمیگرفتند و میفهمیدیم چرا یونان نتوانست در صنایع هندوستان تأثیری ببخشد و تأثیرات آن در حدود همان دوره های اولیه اقتباس و تقلید متوقف ماند .

مطالعات دقیقه ما در آن سر زمین این نظریه را کاملاً تأیید میکند و بر حسب این مطالعات چنین استنباط میشود که سلاطین هند با پادشاهان اسکایی رابطه داشته‌اند و اینکه آنارفنی یونان در مدنیّت ایران دیده میشود و اینکه سلاطین هند چندین مرتبه ، مخصوصاً در دو قرن اول میلادی ، خواستند صنایع یونان را به هندوستان بیاورند ولی نتوانستند و بارفتن همان اختصاصیکه باین فکر افتادند از بین رفت . زیرا يك تباین و تغایر شدیدی میان صنایع مزبوره و ساختمان فکری ملت هند موجود بود که جز با قوه قهریه ممکن نبود صنایعی را

آنجا رواج داد که مابین سلیقه و قریحه آنهاست بلکه این نباین بدرجه‌ای بود که صنایع یونانی در زمان همان سلاطینی که مروج آن بودند نتوانست کمترین اثری از خود در صنایع محلی و بومی بگذارد زیرا در هیچیک از آثار فنی آن دوره و دوره‌های دیگر، مانند معابدی که از زیر زمین پیدا شده است، اثری از طرز صنایع یونانی که تشخیص آن خیلی سهل و آسان است وجود نداشت و هندی صرف بود، مگر در بعضی جزئیات که آثار قریحه فنی یونان در آن مشاهده میشود.

وقتی که صنایع مخصوصی میخواهد از میان ملتی ناپدید شود بدو تغییر و تبدیل هائی در آن رخنه کرده و دوره انحطاط را بتدریج طی مینماید، تا بکلی از بین برود ولی صنایع یونانی يك مرنبه در هند ظاهر شده و بطور ناگهانی نیز ناپدید گردید. باین علت است که میگوئیم صنایع یونان فقط بقوه قهریه بعضی از سلاطین بهندوستان آمده و چون بکلی مبناین طرز فکر و قریحه آنها بود، پس از رفتن عوامل موجوده آن از بین رفت، همچنانکه اثر معماری اروپائی با دویست سال مقهوریت در تحت سلطه اروپائی در صنایع بومی مشهود نیست. بهمان دلیلی که فون یوان در هزار و هشتصد

سال قبل در صنایع بومی هند تأثیری نکرد ، از يك قرن باین طرف نیز صنایع اروپا نتوانسته است تأثیراتی بنماید .

بدیهی است تمام اینها دلیل بر تباین سلیقه و ذوق آنهاست در تنسیقات و تصورات فنی ، برخلاف فنون عرب که با وجود اینکه آنها هم مانند یونان نسبت بهند بیگانه بودند ، تمام هندوستان از آن تقلید نمود و اقتباس کرد . حتی در نواحی دور دستی که بکلی از استیلاء عرب مصون بود کمتر معبدی دیده میشود که آثار تزینات و معماری عرب در آنها نباشد . صحیح است ، امروزه مثل ادوار قدیم و ایام سلطنت (کانشیکا) راجه هائی پیدا میشوند که عظمت و شکوه تمدن اروپا چشم آنها را خیره کرده و کاخهای بزرگ خود را بطرز ساختمانهای اروپائی بنا کرده اند ولی این قصور مثل عمارات زمان کانشیکا بکلی از صنایع محلی مجزا و غریب مانده و تأثیری در معماری محلی ننموده است .

پس صنایع یونان و هند در ازمنه قدیم بکلی از یکدیگر مجزا و بدون اینکه یکی در دیگری تأثیری داشته باشد هر دو پهلو به پهلو وجود داشته اند ، چنانکه امروز صنایع اروپائی و محلی هر دو در هند موجود است ، بدون اینکه کمترین تأثیری در یکدیگر بنمایند . چیزی که در هندوستان

خیلی جلب دقت میکند اینست که ، نه در کلیات و اصول و نه در جزئیات و فروع ، میان آثار فنی هندوستانی و یونانی وجه متناهی نیست و اینرا نمیتوان دلیل بر عدم قابلیت و استعداد ملت هند ، در اقتباس صنایع بیگانه قرار داد ، بلکه تباین روحی و اخلاقی دو ملت علت تامه آن شناخته میشود زیرا از فنون سایر اقوامی که در روحیات و ادراکات آنها نزدیکتر بودند بزودی اقتباس و تقلید کردند .

مشاهده معماری های هند که ما آنها را جمع کرده ایم ، بما نابت کرده است که هندیها فنون خود را از ایران اقتباس کرده اند ، ولی ایرانیان عهد هخامنشی که وارث تمدن مصر و آشور بودند ، نه ایرانیان عصر اسکانی . مسلم است وقعی اسکندر سلطنت سلسله هخامنشی را برهمزد ، دو یست سال بود که ایران دارای يك تمدن عالی و درختانی شده بود . اگر چه هنوز فنی کاملا مخصوص بخود آنها ایجاد شده بود ولی از امتزاج اصول فنی مصر و آشور يك طرز جدید و بدیعی داشتند .

در خرابه های تخت جمشید که تا امروز هم باقی است ، مدخاهاى عظیم مصری و گاوهای بالدار آسوری و مختصری از آثار غنی یونان دیده میشود و این مشهودات بما مسگوید

که صنایع و تمدن عظیم دنیا، آنروز در آن قطعه کوچک و محدود آسیا جمع شده بود. پس منشاء فنون هندوستان ایران است ولی قسمت های کلدانی و مصری آن را اقتباس کرده اند.

کسانی که میخواهند مبدأ اقتباس فنون هندی را پیدا کنند لازم است بقدم ترین آثار فنی هند رجوع نمایند زیرا روح ملت مزبور بدرجه ای از سایر ملل مستقل و دور و تأثر ناپذیر است که صنایع را از هر ملتی که اقتباس کرده باشد زودی آنرا موافق ساختمان فکری خود که مابین ساختمان فکری سایر ملل است، طوری تغییر داده است که پیدا کردن مبدأ اقتباس خیلی مشکل و احیاناً غیرممکن میباشد.

سبب اینکه هندوستان سر مشق فنون خویش را بسهولت از ایران انخاذ کرد و صنایع یونان نتوانست تأثیری در آن بنماید، این است که فنون ایرانی بطرز فکر و روحیات آنها نزدیکتر است. زیرا صنایع یونانی برخلاف فنون ایران خیلی ساده و عاری از آرایش و پیرایه و تزئینات است، از اینجهت نمیتوانست عقل و سلیقه هندیها را که همیشه مجذوب تجملان و ظواهر با شکوه است جلب نماید. حتی اینکه تأثیر صنایع ایران در هندوستان به قرون قبل از میلاد، یعنی آنوقتی که

ایران وارث تمدن مصر و آشور بود، اختصاص ندارد، بلکه پس از چندین قرن، یعنی آنوقتیکه اسلام بر ممالک شرقی استیلا یافت باز ایران بود که عامل مؤثر و سر مشق صنایع هندوستان قرار گرفت. چه آنکه اسلام از راه ایران به هندوستان آمد و نخست ایران از فنون اسلامی متأثر شده و بعد از اینکه دارای يك فن ممزوج از سلیقه عرب و ایران شد آن راه- هندوستان نقل داد، یعنی در حقیقت فنون اسلامی به هند رفت، بلکه فنون ایران مسلمان سر مشق صنایع هندوستان واقع شد. پس صنعتیکه به هند رفت. صنعت خصوصی ایران بود و آثار آشوری که در عهد هخامنشیان موجود بود تا هنوز هم آنجا باقی است، مخصوصاً کاشی کاری هائیکه در مدخلهای عظیم آنجا مشاهده میشود از یادگارهای تمدن کلدی و آشور است. هندیها بزودی از این فنون پیروی کردند ولی ذوق و سلیقه آنها در قدیم از فن یونانی و در عصر حاضر از فنون اروپائی اجتناب دارد.

بنابر این ثابت شد که روابط فنی مابین هند و یونان نیست بلکه رابطه آنها بمصر و آشور است، آنهم بتوسط ایران. هند از یونان اقتباس نکرد ولی هر دوی این ملت از يك سرچشمه عظیم دیگری که منبع سایر مدنیتهای نیز محسوب

میشود سیر آب شده‌اند: مصر و آشور. یونان بتوسط فینیکیا و ساکنین آسیای صغیر و هند بواسطه ایران از آن سرچشمه فنون سیراب گردیده‌اند. تمدن هند و یونان دوشعبه مختلف يك رود هستند ولی روحیات متباین هر يك از دو ملت مجرائی مخالف آن دیگری پیمود.

چون فنون مولود ساختمان فکری و تراوش روحیات ملت است و يك فن در ملل مختلفه بالطبع مختلف خواهد بود، فنون هندوستان با وجود وحدت دیانت، بواسطه اختلاف اقوام، متغایر است. احیاً تباین فنون نواحی آن بدرجهای شدید میشود که شخص مجبور است تقسیم بندی آنها را بر حسب اقالیم و نواحی آنجا معین کند. شباهتی ما بین آثار بلاد شمالی و جنوبی نیست، در صورتی که هر دو در يك عصر ساخته شده‌اند و ساکنین هر دو ناحیه مطیع يك دیانت هستند و این تباین در ایام اقتدار و عظمت مسلمین هم بمنتهای درجه بود. ابنیه دینی مسلمین سواحی مختلفه خیلی از یکدیگر متغایر است، مساجد احمدآباد، لاهور، اکره، کمتر یکدیگر شباهت دارند، و چه شباهت در عمارات گوتیک و ابنیه دوره رنسانس اروپا بیشتر است با ابنیه نواحی مختلفه هندوستان اختلاف و تباین مصنوعات هند با ابنیه و عمارات آنها

انحصار دارد. در مجسمه ها و نقاشی های نواحی مختلفه ، چه از حیث ساختمان و ترکیب و چه از حیث نکات و دقایق فنی ، این اختلاف دیده میشود . چنانکه در نفوس بر جسته و مجسمه های (سالش) و مجسمه های (برهات) که تقریباً در يك زمان ساخته شده اند ظاهر است و در مصنوعات دو ایالت (اوریا) و (یوندا لوند) یا (میسور) و (هند جنوبی) این اختلاف واضح تر میشود . در کوچکترین مصنوعات هم ممکن است این اختلاف را مشاهده کرد و هر کس مخنصر اطلاع و سر رشته ای داشته باشد میتواند جعبه های منبت کاری (میسور) و (کجرات) یا زیور آلات ساخت (اوریا) و ساخت بمبئی را از یکدیگر تشخیص بدهد .

بیشبیه عمارات هند هم مثل تمام ابنیه شرق قبل از هر چیزی دینی است ولی هر قدر تأثیران دیانت بزرگ و شدید باشد تأثیر ملت و روح او و ساختمان فکری او قوی تر است . این روح ملل است که سر نوشت آنها را (خوب یا بد) در پنجه اقتدار خود دارد و مقدرات دبانت را هم او تعیین میکند ، همچنانکه فنون و نظامات اجتماعی و رسوم و قوانین موضوعه مقهور تأثیرات او هستند و این روح ملل است که در تمام

عناصر مدنیت آنها حلول نموده و آنها را هم رنگ خود مینماید. روح ملت بیرومندترین قوای اجتماعی است و قوه اومسایوی هزارهانسلی گذشته است. ادوارماضیه موجدافکار فعلی و روح هرملتی خلاصه گذشته اوست.

قسمت سوم

مصدر تاریخ ملل اخلاق آنهاست

فصل اول

نظامات هرملتی مولود روح اوست

تاریخ هرملتی ازساختمان روحی او مشتق است - امثلهٔ
مختلفه - نظامات سیاسی فرانسه تراوشی ازروح نژادی آنهاست -
تغییر نظامات ظاهرست - همه احزاب بطرف يك مقصود مبروند -
رنگهای مختلفه و اسامی مختلفه احزاب - مرام تمام آنها اینست
که سلطه و اقتدار دريك مرکز جمع شده و استقلال ذاتی افراد
قربان مصالح هیئت حاکمه شود - انقلاب بزرگ مقصد حکومت مطلقه
را اجرا کرد - طرز حکومت ملل زائیده سدهٔ اخلاق ملی آنهاست.



تاریخ هرملتی عبار از مجموع آن چیز هائست که
ازروح آن ملت صادر شده است . همچنانکه علت تکوین
جهازتنفس ماهی، با آن شکل زندگانی در آب است ، مصدر
حوادث تاریخی هرملتی ساختمان روحی اوست . کسیکه
ممیزات اخلاقی و عقلی ملتی را بداند ، تاریخ آن ملت در
نظرس يك دسته حوادث بریشان و وقایع بی بر تیبی است که
عامل آن فقط دست تصادف هیباسبند ، ولی اگر روح ملت را
شناخت و خصائص اخلاقی و عقلی او را تسخیم داد ملت

خواهد شد که آن حوادث پریشان تاریخی، معلول تصادف و اتفاق نبوده و طرز حیات اجتماعی هر ملتی نتیجه مستقیم ساختمان روحی اوست.

هر قدر ظواهر حیانی ملتی مختلف و دوره زندگی آن پر از انقلابات بوده باشد، باز خواهیم دید که اتفاق کمتر در آن مدخلیت داشته و ساختمان فکری یا بعبارت اخری خصائص روحی و اخلاقی او این مقدرات را برای او معین نموده است.

رریم و طرز حکومت هرملتی بهترین معرف روحیان آن ملت و آشکارترین تراوشهای خصائص عقلی و اخلاقی او است؛ برای بیان این مطلب چندین نمونه ذکر کنیم.

فرانسه یکی از آن مللی است که عرصه ظهور انقلابات بزرگ گردیده و جنین بنظر میرسد که رریم سیاسی آن، در چند سال بکلی وارونه شده و احزاب سیاسی آنها در منتها درجه اختلاف و تباین هستند، اما حقیقت غیر از این است. اگر بعمق قضا با فرو رویم و حقیقت این احزاب متخالف را مورد دقت قرار دهیم می بینیم اختلافی در کار نیست و انقلاباتی روی نداده، زیرا از ماوراء این اختلافات و انقلابات يك حقیقت واحده دیده میشود که روح ملت فرانسه را نشان میدهد.

سلطنت طلبان و جمهوری خواهان، احزاب دست چپ و دست راست، دیموکراتها و سوسیالیستها و تمام احزاب دیگری که در زیر بیرقهای مختلفه جمع شده اند، همه اینها بطرف يك نقطه میروند: همه میخواهند فرد در دولت مستهلك شود. همه میخواهند مثل حکومتهای استبدادی زمام هر چیزی در دست حکومت باشد، حکومت هر چیزی را منظم کند و مداخله در هر يك از شئون حیاتی، از خصائص حکومت باشد، حکومت برای مردم کار درست کند و از آنها توجه کند، حکومت ناچیزترین شئون زندگانی افراد را اداره کند، افراد از فکر کردن و زحمت کشیدن و در پی کار و شغل رفتن و بکار انداختن همت ذاتی خود بی نیاز باشند. این کار را هر کس بکند، فرق نمیکند: پادشاه یا امپراطور یا رئیس جمهور یا کمیته اجرائیه - آخرین نقطه مقصود يك چیز بیش نیست و این مقصود همان چیزی است که ملت آنرا میخواهد و غیر از آن مقصدی ندارد.

از یکطرف سوء اوضاع، مارا نسبت بطرز حکومت بدبین نموده و ابن فکر را در دماغ ما راسخ میکند که اگر تشکیلات سیاسی خود را تغییر دهیم، از این اوضاع سوء نجات پیدا می کنیم، آنوقت در صدد تغییر نظام سیاسی خود

بر می‌آئیم ولی از طرف دیگر صدها هزار مرده که جریان اجتماعى ما در دست آنها است، ما را محکوم نموده‌اند که غیر از اسماء و الفاظ چیزى را تغییر ندهیم و بالنتیجه چیزى هم تغییر نمیدهیم و فطریات و غرائز هلى چنان بر ما مستولى است که بطلان تصورات خود را درك نمیکنیم.

بر حسب ظاهر مشابهتى میان اوضاع قبل از انقلاب بزرگ و اوضاع بعد از انقلاب نیست و طرز حکومت دو دوره مانند یکدیگر نیست ولى کنه مطلب غیر از این است. انقلاب کبیر همان مفصدى را که سلطنت درطى مدت طولانى تعقیب میکرد دنبال کرد و در حقیقت میتوان گفت انقلاب مملکت را بطرف همان استبداد سابق سوق داد، زیرا مسئله تمرکز سلطه و حصر اقتدار حکومت که از چند قرن باین طرف نشو و نما یافته بود با تمام رسید. اگر لوى سیزدهم و لوى چهاردهم سر از قبر بیرون آورده و اوضاع متولده از انقلاب را تماشا میکردند ابدأ متأسف نشده و فقط رؤساء انقلاب را، برای آن خشونت‌ها و خونریزى‌ها و افراط‌کارى‌ها الامت میکردند زیرا ایجاد سیستمى که انقلاب ایجاد کرده بود مستلزم آن کارهاى وحشیانه نبود. چه آنکه سیستم جدید را نسخه نانى طرز حکومت خود میدیدند و اعتراف میکردند که اگر

مأموریت تشکیل يك همچو حكومتی را یکی از درباریان خود محول میگردند، باین خوبی از عهده بر نمیآمد و یقین میداشتند که رژیمهای حكومت فرانسه بعد از انقلاب همان رژیم قبل از انقلاب است چه میدیدند که از يك قرن باینطرف با همه حكومتهای مختلفه که آمده و رفته اند نظامات و اصول اولیه در فرانسه تغییر نکرده است. علت هم اینست که روح ملت در مقابل عادات و مقطوعات اجدادی خود و اصول حكومت مطلقه خاضع بوده است.

فقط این دوشبح لطیف از ایراد يك انتقادی خودداری نمیگردند که سلطه و حكومت از طبقه اشراف منتقل شده است بیکدسته از مستخدمین و بجای اشخاص، ادارات فرمانفرمایی میکنند و استبداد آنها خیلی خطرناکتر است زیرا کمتر دستخوش تغییرات سیاسی میشوند. یکی از لوازم استبداد اداری، فقدان مسئولیت و دوام آن موجب اینست که جامعه دیگر برای تغییر آن تلاش نکند. شاید هم از این لحاظ چندان جامعه را ملامت نمیگردند زیرا میدانسنند ملل لاتینی بمساوات بینتر اهمیت میدهند نا با آزادی ملل لاتینی بار. های عبودیت را بردوش خود میپذیرند، فقط باین شرط که تحمیل کننده این بار، یکنفر نباشد و شاید ملتفت این نکته

میشدند که کثرت قوانین موضوعه چنان افراد را در تنگنای محدودیت انداخته است که اگر روزی حکومت توانست همه چیز را بخود اختصاص دهد و از وضع قوانین برای تمام حوائج فارغ شد و بالنتیجه هر گونه حرکت ذاتی را از افراد سلب کرد و مردم را از بکار انداختن همت و کوشش ذاتی بی نیاز نمود، اصول اشتراکی بدون انقلاب در مملکت ایجاد شده است و البته با نظر دورین شاهانه یا بر حسب اصل ریاضی که «استمرار سبب موجب ازدیاد مسبب است» این نکته را متوجه میشدند که کمونیزم مرتقی ترین صورت سلطنت مطلقه است^(۱) و انقلاب تنها وسیله سرعت سیر جامعه بود بطرف اصول سلطنت مطلقه

نوامیس نابته و اوضاع ثانوی و عرضی باین ترتیب در

(۱) مصنف میخواهد بگوید اصول کمونیزم میدان سعی و عمل را محدود میکند و افراد بواسطه فقدان رقابت و فقدان میدان عمل، بکلی محدود و مقید خواهند شد؛ پس حالت افرادی پیدا میکنند که در تحت حکومت استبداد مالک هیچ چیز خود نیستند - صحیح است با اصول سوسیالیسم سعی و عمل افراد محدود میشود ولی از طرف دیگر تعادلی مقرون بعدالت و نزدیک بساوات بوجود خواهد آمد اگر اقلیت کوچکی نتواند بمتها درجه سعادت و خوشی برسد و در میان ثرو و آسایش بغلطد، اکثریت جامعه اقدار با بدبختی و گرسنگی و فلاکت دست نگریمان نبود و افراط و تفریطی در کار نیست تا حس رشک و حسد افراد بحرکت آمده و جامعه پر از حوادث جنائی شود.

نظام اجتماعی ظاهر میشوند که اولی نتیجه روح ملت و سررشته دار مقدرات امم است و وضعیات ثانوی و عرضی جز پیدا شدن یک دسته ظواهر غیر ثابت و تغییر اسم چیز دیگری نیست .

نمونه مخالف مثال فوق ، ملت انگلیس است که در مزایای عقلی و روحی مغایر ملت فرانسه است و بهمین جهت نظام سیاسی آنها بکلی از یکدیگر دور و متفاوت است .

حکومت در انگلوساکسون هایك حقیقت بینش ندارد (خواه مانند انگلستان پادشاه داشته باشد یا مانند اتازونی رئیس جمهور) در هر دو ملت حکومت در يك نقطه تنگ و افشده و حدود اختیاران و اقتدارات آن در شئون افراد خیلی محدود و فرد در جامعه های مزبور منتهای درجه آزاد و مختار است . در آنجا افراد بکارهای بزرگی مانند حفر کانال ، کشیدن خط آهن ، تأسیس مدارس و ساختمان لنگر گاهها و غیره مبادرت میکنند ، به حکومت . و این بکلی مابین روح اجتماعی ملل لائینی است .

اتازونی بهترین سرزمینی است که آزادی و مختاریت افراد با منتهای درخشندگی در آن دیده میشود زیرا از ۲۵ سال باینطرف ، اینحالت در انگلستان قدری ضعیف و حکومت

رفته رفته مداخله در شئون افراد مینماید . ولی در اتازونی همان روح آزادی و استقلال فردی با کمال وضوح موجود است . هیچ انقلابی ، هیچ قانون نظامی و هیچ حکومت دیکتاتوری نمیتواند این فطریات را که منبع تراوش قوانین و نظامات ملل است ازملتی سلب ، یا درملت دیگری که فاقد است ایجاد نماید . مکرر گفته اند و منمهم تکرار میکنم « هر ملتی مستحق همان طرزحکومتی است که دارد » و عقل هم غیر ازاین نمیتواند تصویر کند .

ما بزودی ثابت خواهیم کرد که هرملتی مطیع فطریات و ساختمان روحی خویش است و نمیتواند از نتایج فطریات و خصائص عقلی و روحی خود فرار کند و اگر هم فرار کرد موقتی و بزودی جریان اجتماعی بمجرای طبیعی خود برمیگردد همچنان که اگر بادشن را از زمین برداشته و بهوا برد ، غلط است خیال کنیم ناموس نقل نقض شده است ، همچنین غلط است اگر تصور کنیم طرزحکومت یا قوانین موضوعه ممکن است درمفدرات ملل تأثیری کند ، مقدرات هرملتی درخود آن ملت کامن است ، هر حکومتی نماینده روحیات و ادراکات ملت خود میباشد ، حکومت هرملنی صورت خارجی ساختمان روحی آنملت است .

از این نقطه نظر است که ما نمیتوانیم بطور مطلق بصلاح یا فساد حکومتی رأی بدهیم . حکومت پادشاه زنگبار نسبت بملت خودش حکومت لایق و شایسته‌ای بود که شاید بلندترین رژیم‌های اروپائی نمیتوانست آن کشور را بهتر از آن اداره کند. این حقیقتی است که بدبختانه رجال دولت ندانسته و سیاسیون تصور میکنند طرز حکومت مال التجاره و قابل حمل و نقل است .

ممکن است قوانین و نظامات پایتخت فرانسه را در مستعمرات اجرا کرد ولی این عمل چندان تفاوت ندارد با آن شخصی که میخواهد بماهی مدلل کند که زندگانی در هوا ممکن است ، زیرا حیوانات راقیه در هوا زندگانی میکنند . چون خصائص عقلی و روحی ملل در یک حدود نیست و هر ملتی ساختمان روحی خاصی دارد ، نمیسود همه آنها مدت زیادی مطیع یک طرز قوانین و یک سنخ رژیم بوده باشند . انگلیسی و ایرلندی ، مجر و اسلاو ، عرب و فراسه نتوانسته اند مطیع یک قانون باشند ، مگر بزحمات زیاد ، آن هم هر روزیم انقلاب و طعیان نجدید میشود . بهمین دلیل حکومت های عظیمه که بر ملل مخلفه حکومت می کنند بسرعت انقراض محکوم هستند . اگر دولتی مانند مغول یا

انگلیس توانستند در طی مدتی طولانی بر هندوستان حکومت کنند برای این بوده است که اولاً ساکنین آن سر زمین بواسطهٔ اختلاف و تباین و فقدان روح متحد ملی نتوانستند در مقابل بیگانه مقاومت کنند و نانیاً فاتحین متعرض عادات و آداب آنها نشده و نظام اجتماعی آنها را محترم داشته‌اند.

بحث در نتایج ساختمان روحی ملل زمینه مبسوطی است که استقضاء آن مستلزم تألیف کتب عدیده است و اگر در آینده تاریخ را روی این زمینه بنویسند، تاریخ ملل مفهومیتر و روشن تر شده و تاریخ تازه‌ای که بکلی بر مردم مجهول است پیدا خواهد شد. بعقیدهٔ من لازم است سیاست و تربیت را بر روی این زمینه مطالعه و تدریس کنند، بسا میشود از بسیاری از خبطها جلوگیری و موانع انقلاب عدیده نمود (در صورتیکه روح ملی جامعه آن انقلاب را ایجاد نکرده باشد) و همیشه صدای عقل و منطق در مقابل صدای قاهری که از میان ملیونها در گذشتگان بلند مینماید مغلوب و مضمحل نشود.

فصل دوم

تطبیق آراء سابق بر اتازونی

و جمهوریت های امریکای جنوبی

اخلاق انگلیسی - روح امریکای جنوبی - تغییر حالتی که
اوضاع حقیقی آن را ایجاب کرده است مشکل است - عناصر
منحطه محکوم بها هستند - زنگیها و چینی ها - علت ارتقا
انازونی و انحطاط جمهوری های امریکای جنوبی با وجود سابه
رژیم و نظامات آنها - هرج و مرجی که جمهورینهای امریکای
جنوبی در آن افساده اند از نتایج مستقیم انحطاط برادی است .

بطور اجمال معلوم شد که نظام اجتماعی و سیاسی هر
ملی تراوس روح و مولود ساختمان فکری آنهاست و هر چند
ظواهر و اسماء آن تغییر کند ، حقیقت آن کمتر تغییر میکند .
تحوالی صورت نمیکرد ، مگر اینکه روح ملت تغییر کند .
در این فصل میخواهیم آناری که روحیات هر ملنی در تعیین
مقدرات آن دارد بیان نهائیم و این نکته را توضیح بدسیم که
نظامان امم در جنب روحیات آنها اهمیتی ندارد و تا روحیات
تغییر نکند تغییر نظامان فاقد هر گونه اثری است .

برای بحث در این موضوع ، بقاره وسیعی میرویم که دو نژاد اروپائی آنجا زندگانی میکنند و هر دو متمدن و با هوش و جز از لحاظ حالات روحیه از یکدیگر اختلاف ندارند. امریکا از دو قاره وسیعی مرکب است که برزخی آنها را بیکدیگر مربوط میکند و از هر حیث شبیه بیکدیگرند ، یکی از آنها مسکن اسپانیولیا و قسمت دیگر محل اقامت انگلوساکسونهاست . اصول جمهوریت بر هر دو قسمت مستقر است ، یعنی قسمت جنوبی رژیم ممالک شمالی را سر مشق خود قرار داده اند . ما نمیتوانیم برای تباین حیات اجتماعی و اصول زندگانی آنها هیچ علتی غیر از اختلاف نژادی و تباین حالت روحیه که اینک آنرا شرح خواهیم داد فرض کنیم .

بدواً صفات انگلوساکسونهای قسمت شمالی میبرداریم: تشخیص ساختمان روحی ملت مزبور خیلی آسان است زیرا میتوان گفت که بیش از تمام ملل روی زمین وحدت روحی و تشابه اخلاقی در آنها موجود است .

ساختمان روحی اقوام مزبوره از نقطه نظر اخلاقی عبارت است از سادت عزم ، علو همت ، قدرت کامله بر اهراب خویشتن ، نبات و ستم کار ، احساسات نندیده دیانی ، وظیفه شناسی ، آداب روشن ، دیانت . اینها را با از حدود

مدنیت خارج میشود، قوه اراده‌ای که غیر از ملت رم کمتر ملتی دارا بوده است. اما از نقطه نظر عقل و دراکه، دارای خصائصی نیستند که در سایر ملل موجود نباشد. فقط چیزی که در این موضوع قابل ملاحظه و آنها را از سایر ملل امتیاز میدهد، این است که ادراکات ملل مزبوره پیوسته متوجه جنبه محسوس و عملی قضایا است. در تئوری‌ها و نظریات آمیخته بوهم کمتر فرو میرود و بخواب و خیال کمتر علاقه دارند، بعبارة اخری ذوق و سلیقه آنها در موضوع کلیان نظری ضعیف و بواقعیات و محسوسات بیشتر متوجه است. ادراکات آنها دارای محدودیت‌هایی است که مانع میشود باعتقادات سست و خرافت آمیز دینی متمایل شوند.

باین صفات مشترک عمومی باید اضافه کرد یک مزیت مخصوصی که کمتر قابل بیان است. این مزیت مثل تعقلان شخصی است که راه زندگانی خود را تشخیص داده و معقد است که ماوراء آن راه بهتری نیست. این مزیت نظیر احساسات شخصی است که وظائف خود را نسبت بوطن خود و خانواده خود و ورودگار خود کاملاً دانسته است. این خصیصه با اندازه‌ای در ملت مزبور قوی و راسخ است که

هر چیزی مخالف آن باشد بنظرش غریب میآید. در حقیقت تحقیر انگلیس ها نسبت به بیگانه ها و عادات سایرین بدرجه ایست که از تحقیر رومن ها نسبت ببربریهای شمال افریقا تجاوز میکند. انگلیس ها بهیچوجه اصول تأدب را در مقابل بیگانگان مراعات نمیکنند. در میان رجال انگلیس کسی را پیدا نمیکنید که در مقابل اجانب اهمیت باعمال و حرکات مخالف اصول و آداب خود بدهد و حرکاتی که اگر در میان ملت خود مرتکب میشد، از هر سو نفرن و غضب بر سر او میبارید، در مقابل اجانب ارتکاب آن را جائز نداند. بی شبهه این اخلاق از نقطه نظر فلسفه خیلی پست و قابل اعتراض است ولی نتیجه ارزاء و تقدم و استقلال روحی آنهاست و چنانکه سردار انگلیسی (واسی) گفته بود. یکی از قوای مهمه انگلستان بشمار میرود. و قنیکه انگلیس ها پیمشهاد ایجاد تونل تحت البجری مانس را برای وصال انگلستان با اروپا رد کردند، بعضی میگفتند انگلیس ها مانند أهالی جن سعی میکنند کشور خود را از نفوذ و اختلاط اجانب مصون وانگلسان را بکلی از اروپا مجزی نگاه دارند و این يك تعلیل صحیحی بود.

این خصائص که گفتیم در میان تمام طبقات ملت موجود است و آثار آن در هر يك از عناصر مدنیت انگلیس دیده میشود و هر کس انگلستان رفته باشد، اگر چه بیش از چند روزی توقف نکرده باشد، میتواند آنرا مشاهده کند.

آثار استقلال از تمام مظاهر حیانی انگلستان لامع است. اگر بمنزل پست ترین عملجات آنجا برویم می بینیم که با وجود کوچکی و حقارت، بکلی مجزی و منفرد و از مزاحمت همسایگان آسوده است، بایستگاههای راه آهن که میروید مردم را در آمد و شد و در حرکت مشاهده میکنید، نه اینکه مانند يك گله گوسفند از ترس اینکه زیر دست و پای اسب و درشکه بروند پشت يك دیواری پناه به برند. عزم ملی، در کارهای پر ازمسفت یکنفر کارگر و در کار های يك نفر محصل که او را سر خود رها میکنند، تا بتواند به تنهایی راه و رسم زندگی را یاد گرفته و رفته رفته بفهمد که جز خودش هیچکس مسئول مقدار آنیه اویست، بطور متساوی دیده میشود در روض آموزگاران مشاهده میشود که اهمیتی به تعلیم نداده و تمام مساعی خود را صرف تربیت اخلاقی شاگردان مینمایند زیرا اخلاق را مؤثر ترین عوامل حیانی

دنیا میدانند^(۱) وقتی بزندگان نراد مزبور عطف نظر نمائید می بینید فقط سعی و مجاهدت افراد است که اغلب مؤسسات بزرگ و کوچک را، از تأسیس مریض خانه و اصلاح مزرعه گرفته، تا بنای لنگر گاههای بحری و کشیدن خطوط آهن، ایجاد کرده است، نه حکومت.

هر گاه شخص بکنه حالات روحیه آنها توجه بکند، با همه معایبی که سایرین بآنها نسبت داده و آنها را خستن و خونسرد و بیعاطفه تر از تمام ملل گیتی میدانند، اعتراف خواهد کرد که تنها ملتی است که دانسته است چگونه بر خود حکومت کند و توانسته است اختیارات هیئت حاکمه را بمنتها درجه امکان محدود نماید. وقتی که تاریخ این نژاد را ورق میزنیم می بینیم اول ملتی است که گردن خود را از طوق عبودیت - عبودیت سیاسی و دینی - بجات داده. از قرن پانزدهم [فورستیکو] با قوانین رومن ها که از میراث ملل

(۱) ملکه ویکتوریا یک جائز: سالیانه برای مدرسه و لکشر معین کرد که شروط دریافت آن را میدهد. پرس آنست موقوف بود شاهرزاده مرور جائزه را ساگردی تحصیل داد که از حیث احلاقیست بنام شاگردان برتر باشد دریک ملت لا سیه قطعاً این جائزه بشاگردی اختصاص پیدا میکرد که محفوظات او مستز باشد، در این تعلیمات ما (حتی تعلیمات عالیه ما) عبارت است از حفظ کردن و این بوه در آنها بسو میکند و بالاخره غیر از همان محفوظات حصه دیگری در دست ندارند زیرا ملکه احتیاج و ادعای در آنها کرده است (تتمت)

لاتینی و مولود دماغ سلاطین مستبده مطلق العنان بود شروع بمعارضه نموده اسب .

يك همچو ملتی هر جافر و آید کوس ریاست و بزرگواری خواهد کوفت و هر جا را مستعمره خود قرار دهد بومیان را مطیع سلطه خود خواهد کرد . نهایت اگر بومیان آنجا مانند سرخ پوستان ضعیف و غیر قابل انتفاع باشند ، زودی منفرض شده و محو میگردند و اگر مانند هندیها زیاد وقادر بکار باشند ، ازدوش آنها کار کشیده و غالب آنها مانند بردگان ، فقط آلتی خواهند بود برای سعادت و نعم و عیس ارباب و آقایان خود .

درجه ارتقاء و اعلاء نراد انگلوساکسون که نتیجه مستقیم ساختمان روحی آنهاست در انازوی بهتر دیده میسود : این قطعه از امریکا که امروز صحنه نماس یکی از بزرگترین و با شکوه ترین مدنیت های دنیا است ، در موقع مهاجرت انگلیس ها ، اراضی بائر و غیر مزروعی بود که ، باستثناء قبائل معدوده و بومیان وحشی ، از سکنه خالی بود و مهاجرین نام و سائل زندگانی و معیشت را از خارچ همراه خود آورده بودند و همه میدانند پایه عظمت و رفعت آنها امروز تا کجا رسیده است و پس از يك قرن در ردیف اول دول معظمه دنیا

در آمدند و کمتر ملتی میتواند دعوی رقابت و همسری با آنها نماید. کسانی که میخواهند درجه نشاط و یشت کار و فعالیت سکنه این جمهوری را کاملاً بفهمند، باید کتاب های مسیو [روزید] و (پورچید) را راجع باتازونی مطالعه کنند. قدرت و قوه افراد در تأسیس کمپانیها، کشیدن خطوط آهن، ایجاد مدارس، حکومت کردن بر خود، ساختن لنگر گاهها و اسکله ها و سایر مؤسسات عظیمه مفیده، به منتها درجه رسیده است. سلطه و مداخله حکومت آنجا بدرجه محدود و کوچک شده است که انسان خیال میکند اصلا هیئت حاکمه ای در کار نیست و بالاتر، اینکه انسان در آنجا مسحیر میشود اگر دید حکومت در غیر از امور انتظامی و مسائل سیاسی مداخله میکند.

اشخاصی که بصفات فوق الذکر آرا سه باشند، نمیتوانند در آنجا زندگانی کنند و از هر گونه تقدیمی محرومند؛ بهمین دلیل مهاجرهای زیاد اقوام مختلفه نتوانسته است روحیات و جریان اجتماعی اتازونی را تغییر دهد. زیرا کسی که مزایای قومی خود را حفظ کند و نتواند بمزایای انگلوساکسونها مجهز و با جریان اجماعی همراه شود قطعاً محکوم بفناست. غیر از نژاد انگلوساکسون کسی نمیتواند در آنجا

زندگانی کند. زیرا محیطی است پر از استقلال و قوت عزم و اقدام. ایتالیائی آنجا از گرسنگی میمیرد و ایرلندی جزو طبقات نازله محسوب میشود.

بزرگترین جمهوریت های دنیا مهد آزادی و استقلال است ولی از مساوات و مواساة در آنجا اسمی نیست زیرا این دوخیال لاتینی است و در ناموس تکامل دنیا اسمی از آن ها نیست. در هیچ مملکتی مسئله تناسل بشدت اتازونی نیست و از همین روی توانسته است روح ملت و مناعت و نشاط خود را حفظ کند. این محیط ضعیف پرور نیست، کسانی که شرایط زندگانی سعی و مجاهدت را فاقدند در آنجا وجود ندارد و بواسطه ضعف خود محکوم بزوال و انقراض هستند: اقوام سرخ پوست، بعد از آنیکه دیگر وجود شان محل انقاع شد، با از گلوله و یا از گرسنگی معدوم شدند و بزودی کارگران چینی نیز بدانها ملحق خواهند شد، قانونی هم برای اخراج آنها وضع شد ولی بواسطه اشکالات مالی بموقع عمل در نیامد. اما در عرض آنها را منظمأ از زمین میبردند. چنان که در بعضی از ایالات معدن خیز شروع کرده اند و قانونی نیز اخیراً وضع نموده اند که بموجب آن فقرا از ورود به خاک اتازونی ممانعتند.

سیاهانی که آتش جنگ داخلی را بر افروختند تا هنوز هم مصدر کار هائی هستند که سفید یوستان وطنی از تصدی آن امتناع دارند. صحیح است هر دو جنس در مقابل قانون متساوی هستند ولی نسبت بسیاهان ، مانند حیوانات رفتار میکنند و اگر احساس شرارتی از آنها کردند در اعدامشان لمحہ ای تأمل نخواهند کرد و بعقیده امریکائیهها بهترین روش ، همان طریقه ایست که بموجب قانون (لنس) مجرا میداشتند ، یعنی در اولین جنایتی که از آنها بروز میکرد میجازاتشان یا حوبه دار و یا سیر باران است . احصائیات اخیر با آن که خالی از نقص نبود مشعر است که این ترتیب را در هفت سال اخیر درباره ۱۲۰۰۰ نفر از سیاه یوستان اجرا دانستند .

صحیح است ، این لکه سیاهی است بر چهره مدنیت این سرزمین ولی از طرف دیگر در جنب روشنائی و طراوت شدید تمدن مزبوره تحمل پذیر است .

اگر بخواهیم اروپا و امریکا را در مقام مهابسه در آورده و ممیزان آنها را معرفی کنیم ، باید بگوئیم تمدن اولی مولود فکر جامعه ابست که حکومت جانشین افراد و سلطه آن اخیاران وردی را محدود کرده است و مدنیت بانی تراوس

روح ملتی است که افراد آن مستقل و آزاد و از هر گونه استبداد و فشاری دور هستند. این تفاوت بزرگ جز باخلاق و روحیات بجزیی دیگری منسوب نیست. مسلماً کمونیزم در اتاژونی جای یائی نخواهد یافت زیرا کمونیزم یکی از آثار حکومات مطلقه است و در ملل پیری که قرون متمادیه مطیع رژیم های استبدادی بوده و آزادی را فراموش کرده و دیگر شایستگی حکومت کردن بر خود را فاقد شده اند، ظاهر میشود.



این بود وضعیات یک قسمت امریکا که ساختمان روحی ساکنین آن قوت عزم و اراده را نشان میدهد. الان عطف نظری بقسمت دیگر این قاره بنمائیم که ساکنین آن از نقطه نظر هوس و ذکاوت با دیگران امتیازی ندارند، فقط دارای آن صفات و ممیزانی که سرچ دادیم نیستند.

امریکای جنوبی یکی از حاصلخیزترین قطعات دنیاست، مساحت آن دو برابر جمعیت آن یکمشر نفوس اروپاست. زمینهای آنجا بکر و بهر کسی نیر بلا عوض داده میشود. نژاد غالب و عمومی آنها اسپانیول است و بچندین جمهوری منقسم میشود. آرژانتین، سیای، پرو، برزیل همه این کشورها

رژیم و قوانین و انظمه اتازونی را سرمشق خود قرار داده‌اند. همه آنها تقریباً در تحت یک طرز حکومت و یک رژیم اداره میشوند ولی همه آنها نیز، بدون استثناء در آتش هرج و مرج خونینی میسوزند. علت عمده این وضع خصائص نژادی و فقدان صفاتی است که در اتازونی بشرح آن پرداختیم. با وجود زمینهای حاصلخیز، سرینجه فقر و فلاکت گریبان آنها را گرفته و در زیر کابوس ظلم و استبداد بحال اختناق افتاده‌اند.

کسیکه میخواهد درجه انحطاط جمهوریتهای امریکای جنوبی را بفهمد کتاب مسیو (ت. شیلا) را بخواند. این کتاب نفیسی است که بکنه عوامل انحطاط آنها فرورفته، مبدأ تمام این اوضاع را ساختمان روحی آنها دانسته که بکلی از عزم و اراده عاری و فاقد قوت اخلاق هستند. فقدان قوه اخلاقی، آنها را ایست‌ترین درجات انحطاط سرنگون انداخته است. مؤلف مذکور در خصوص مشهورترین شهرهای آنجا یعنی (بونس آیرس) میگوید «کسیکه یک ذره وجدان دانشه باشد نمیتواند در این شهر زندگی کند» در موضوع جمهوری آرانتین که نسبتاً که مردستخوش عوامل بفقراست میگوید «وقتی شخص به اعمال تجارتی آنجا نظر میافکند از فقدان درستکاری و صحت قول و حسن عهد خجل میشود»

هیچ جای دنیا، مانند امریکای جنوبی، نمیتواند دلیل اثبات این مدعا واقع شود که نظامها و مبادی اجتماعی هر ملتی نتیجه مستقیم روحیات و ساختمان فکری همان ملت است و نمیشود نظامات و قوانین سیاسی و مدنی يك ملت را بملت دیگر برده و صحیحاً اجرا کرد، چنانچه مشاهده میشود نظامها و قوانین اتازوی بعد از اینکه بملت پست تری رفت چه قیافه‌ای گرفته و چه نتیجه‌ای داده است

مسیو شیلا در موضوع جمهوریت های امریکای جنوبی میگوید «ممالک مزبوره کاملاً در قبضه اختیار روسای جمهوری است، اقتدار آنها در مملکت خود کمتر از اقتدار امپراتور روس نیست و تمام مستخدمین اداری دست نشانده آنها هستند و اهالی هم در انتخابات آنها مداخله مینمایند، اما روسای جمهور اعتنائی به آراء و افکار عامه نمیکند. جمهوریت ارزاتین، در حقیقت يك حکومت مطالبه و سلطنت مستبدانه است که سیاست آن و سبله ارتزاق و تجارت عده معدودی است»

ننها بر زبل از این انارسی و هرج و مرج نجان یافت و آنهم در بر نو سلطنت بود که نگذاشت اقتداران سیاسی بجنگال هوی و هوس مفرضین افتاده و از آن سوء استفاده

کنند ولی چون بیش از حوصله و استعداد يك ملت پست همت بی اراده ای بانها آزادی داد سلطنت هم ساقط شد و ملت نیز با آن در هرج و مرج افتاد. آنوقت، رجال حکومت جدید در ظرف چند سال اموال ملت را یغمانموده و خزانه دولت مفلس شده و مجبور شدند صدی شصت بر مالیات بیفزایند.

سقوط و تأخر ملل لاتینی امریکا تنها از لحاظ سیاست نیست، بلکه در تمام عناصر مدنیت متأخر و منحط هستند. بدون شبهه دوام این اوضاع و این حالت در جمهوریت‌های مزبوره بالاخره آنها را بتوحش و بربریت سوق میدهد. کلیه صنایع و تجار بدست آلمانها و انگلیسها و امریکائیهای مقیم آنجا افتاده است (الباریزو) تقریباً يك سهر انگلیسی شده. و اگر بیگانگان بودند این ظواهر مدنیت که امروز در شیلی موجود است و اروپا را فریب میدهد وجود نداشت. در جمهوریت ارزاتین چهار میلیون سفید پوست اسپانیولی موجودند ولی تصور نمیکنم يك نفر از آنها در رأس يك عوئسه صنعتی مهمی فرار گرفته باشد.

سقوط عنصر لاتینی - يك همچه سقوط ده‌عشی - آنهم دره‌مابل از نفاء انکلوساکسون و در مجاورت یکدیگر و در

قبال یکدیگر ، خیلی موجب حزن و تأسف است ولی از طرف
دیگر صادق ترین شاهدهی است بر صحت نوامیس پسیکولوژی
که ما بشرح آن پرداختیم

فصل سوم

تأثیر تحولات روحی ملل فقط در اثر تطورات

زندگی تغییر پذیر است

آمیزش و نفوذ اجانب روح ملت را وبال نتیجه مدنیت اورا تغییر میدهد - دولت روم - مدنیت روم در نتیجه هجوم جیگی بار بارها نرفت ، بلکه در نتیجه هجوم مسالمت آمیز آنها ساقط شد - سقوط روم در مخیله آتقیایل هم خطور سمی کرد - هجوم قبائل وحشی قیافه فتح و تسخیر نداشت - رؤساء اولیه طوایف فرانک خود را مستخدم و وظیفه خوار امراطور های روم میداستند - عظمت روم همیشه در پیش چشم آنها بود و جز ابعاء روم فکری نمیکردند - فقط از ابتداء قرن هفتم رؤساء طوائف کل از شناختن امراطور های روم بریاست خود سر باز زد - تغییر کامل مدنیت روم در نتیجه انهدام سالوده آن روی نداد بلکه در نتیجه پیدایس ملت جدیدی که روح آن تمدن را همراه دانست صورت گرفت - هجوم بار بارها ببارونی - عواقب این مهاجمه ها چیست - منازعات داخلی و بجزیه ممالک - هجوم اجاب بفراسه .



سابنا گفتیم که تمدن ملل نتیجه دریم و نظامات آنها نیست بلکه مولود فطریان و نتیجه ساختمان روحی آنهاست

و چنانکه در موضوع ملل تاریخی گفتیم معلوم شد، وقتی رشته قومیت ملتی از هم گسیخته میشود و ساختمان روحی آنها دستخوش تزلزل میگردد که بایگانگان اختلاط و تناسل نمایند و ماتی توانسته است شخصیت اجتماعی، وحدت ملی، قوت و عظمت خود را حفظ کند که مانند آریانهای هندوستان، در اعصار قدیم و انگلیسها در عصر حاضر از آمیزش با طوائف بیگانه خود داری کنند. امتزاج بیگانه هر قدر هم عددشان کم باشد در تغییر روح ملت مؤثر است زیرا اخلاق مشترک ملی و سوابق تاریخی و عادات و آداب قومی را که بمنزله شیرازه ارتباط افراد ملت است بیک دیگر سست و منزل می کند.

این خلاصه بیانات سابق است و اگر صحیح باشد که عناصر تمدن هر ملتی دباحه روح و عنوان مزاج عقلی آن ملت است، پس بطور قطع تغییر آن مستلزم تغییر عناصر تمدن آن ملت میباشد و گذشته بشر شواهد زیادی در تأیید این مدعا ارائه میدهد و آینده هم نظر گذشته خواهد بود.

بهترین شاهدی در این باب تغییراتی است که در تمدن روم روی داد. مورخین غالباً آنرا نتیجه نهاجم قبایل وحشی میدانند، ولی اگر اندکی تعمق نمائیم خواهیم دید که این

تبدلات در نتیجه مهاجمان سلیمه (نه تهاجم جنگی) حاصل شده است. قبائل وحشی ، نه تنها در انهدام اساس تمدن روم نکوشیدند ، بلکه آنرا محترم داشته و سعی میکردند آنرا سرمشق تمدن خود قرار دهند ، کوشش داشتند زبان خود را بزبان آنها منضم و فنون و قوانین و آداب روم را اتخاذ کنند. میراثی را که از تمدن روم بآنها رسیده بود تا آخرین سلاطین [میر و فنری] حفظ کردند و تمام کارهای شارلمان بزرگ روی همین اصل (حفظ مدنیت روم) قرار گرفته بود.

اما بطور قطع تمام این مساعی بیپوده و زنده کردن تمدن روم بانمام شئون و خصائص او محال بود. فقط پس از مرور چند قرن تناسل و اختلاط فیما بین این قائل متوحشه و روم ، ملل جدیدی با ساختمان فکری مخصوصی قدم بعرصه وجود گذاشت و بالطبع نظامات و فنون و آداب و قوانین و صنایع جدیدی ایجاد کردید . اگر چه مدنیت جدید بکلی از آثار مدنیت روم عاری نبود ، ولی مساعی مختلفه هم در احیاء تمدن مزبور به بدر رفت نه نهضت علمیه اروپا بواسطه صنایع آنها را زنده کند و نه انقلاب بزرگ فرانسه بواسطه احیاء و قوانین آبیاری دوباره بدنم دهد .

پس انطور نیست که مهاجمان قبایل وحشیه که از

قرن اول میلاد شروع و بالاخره منتهی باستهلاک روم در آنها گردید، باعث محو شدن روم شده باشد. بلکه بعکس، آنها سعی در ابقاء مدنیت مزبوره داشتند. زیرا اگر فرض کنیم که قبایل مذکوره بمحاربه و مقابله روم هم مبادرت نمیکردند، باز علت انقراض روم محسوب میشدند، زیرا صرف اختلاط و امتزاج آنها با روم و تقلیل دائمی عده رومیها، برای انقراض تمدن روم کافی بود. صحیح است در این صورت بر حسب تاریخ، روم منقرض نشده بود ولی عین این نتیجه که امروز مشاهده میکنیم موجود میشد. یعنی بدون اینکه دولت روم از پای در آمده باشد شخصیت اجتماعی و تمدن روم از بین میرفت. پس صحیح است اگر بگوئیم تمدن روم يك مرتبه از بین نرفت، بلکه بندریج و اسمرار، فقط بواسطه افتادن در زبر دست و یای بیگانه محکوم به تبدل و انقراض گردید. مطالعه تاریخ مهاجمات قبائل و حشیه این مدعا را کاملاً ثابت میکند.

تبع و استقراء علماء متخصص، مخصوصاً نوشته های (فوستیل دو کولانز) این نکته را مبرهن میکنند که مهاجمان سلیمه (اختلاط و آمیزش) قبایل رحشیه بود که بنیان متین تمدن روم را متزلزل و بالاخره ویران نمود، نه مهاجمان جنگی آنرا که در هینس، بوسیا، بات عده از ما از قبایل و حشیه ای

«کنسول» مفتخر شده است. جانشینان وی تا سی سال از این ترتیب تخلف نکردند و اوامر امپراطور را اجرا مینمودند و بر خود واجب میدانستند که مردم را باطاعت در بار قسطنطنیه مجبور سازند. اینحالات ناقرن هفتم دوام پیدا کرد که گلوهاها جرأت نموده و صورت خود را بر نقود، که تا آن تاریخ بنام امپراطور روم بود سکه زدند. از این تاریخ است که میتوان گفت امراء گل (فرانسه) از سیادت رومیها سر باز زدند. بنا بر این غلط است که مورخین تاریخ فرانسه را از دوست سال قبل از این تاریخ شروع کرده اند و تقریباً ده نفر بسلسله سلاطین ما اضافه میکنند.

مهاجمات قائل زُرمن را کمتر میشود فتح و نسخیر نامید زیرا فتح و نسخیر حقیقی آنست که قوم غالب عادات و آداب و شرایع و نظامات ملت مغلوب را برهم بزند، چنانکه نورماندیاها در انگلستان کردند. ولی ممالکی که در معرض هجوم قبائل رومن واقع شد تابع فانیچین نشده بلکه مطیع شرایع و نظامات و آداب خود باقیماند. روم تدریجاً و بطور غیر محسوسی از میان روت. ایالات و ولایات روم تا دو سه قرن به بعد مطیع حکامی بود که با اسم امپراطور آنجا فرمانروائی داشتند و بن حکام با مرور زمان و طول مدت

و بطور تدریجی نفوذ خود را راسخ نموده و مستقل شدند. در طول مدن سلطنت سلسله (میر و فنژی) عیجگونه تغییرانی روی نداد. (۱)

بلی، تغییر کلی بزرگی که در نتیجه هجوم قبائل وحشیه برم روی داد، همانا پیدایش ملت تاریخی جدیدی بود که از لوازم حتمی آن (مطابق نوامیسی که ذکر کردیم) ظهور تمدن جدیدی بود.

این قانون کلی بخلف نایذیری است که دائما آثارش ظاهر و در تجدد است و گویا نابت ترین نوامیس اجتماعی است امروز هم مدل اینسنکه همان مهاجمان سلیمه بطرف تمدن حاضر دیده میشود

مردم خیال میکنند دیگر امر و زاز آن طوائف وحشی، جز در اواسط افریقا و آسیا، اثری نیست و بیهی از آنها بر مدست دنیا نمیرود. محض است که جز از لحاظ اقتصادی که ممکن است روزی باین سازح مهیب بچنگ مامادرب کنند، نماز آنها بررسی نداریم ولی عجالا موضوع نظر به ما آن قبائل

۱ - در روزی زندگی میگردند در همان زم را منعرض
 ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۲ - ۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲ - ۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷ - ۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷ - ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲ - ۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶ - ۹۷۷ - ۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۸۱ - ۹۸۲ - ۹۸۳ - ۹۸۴ - ۹۸۵ - ۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸ - ۹۸۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷ - ۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰

کردند نیست ، بلکه قبائلی است که در آغوش مدنیت ماورد
 میان جامعه ما زندگی میکنند .

تمدن امروزه مرکب است از عناصر مختلفه و اجزاء
 متعدده درهم و مابین افراد و طبقات يك جامعه ، چنانکه قبلا
 ذکر کردیم ، تفاوت فاحشی ایجاد شده و عناصر منحنط و طبقه
 فرودین که بیس از این نمیتوانند تمدن عصر حاضر را هضم
 کنند ، روی بازدیاد گذاشته و این تفاوت فاحش افراد يك
 مملکت از حیث عقل و ادراک هر روز فزونی گرفته و بالاخره
 روزی جامعه خود را سرنگون خواهد کرد .

این هجومی که ذکر کردیم نخست بطرف اتازونی
 متوجه شده و تمدن عظیم ملت مزبور را تهدید میکند . در آن
 ایامی که مهاجرت کم و قسمت اعظم مهاجرین از عنصر
 انگلوساکسون بودند ، بالطبع عناصر ییگانه در عنصر غالب
 که انگلوساکسون باشد مستهلک میشدند . اما امروز مهاجرت
 عناصر سن متل سیل بطرف اتازونی جاری شده و بطور
 قطع جامعه آنجا نمیتواند آنها را در خود مستهلک نماید ؛
 از سال ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰ تقریباً شش ملیون بانازونی مهاجرت
 کردند و همه آنها تقریباً عمله جان ملل غیر راقیه بودند . امروز
 چهار یات نفوس سیکاگوا از سکنه اصلی نیستند . . . شهر مزبور

۱۱۰۰۰۰ جمعیت دارد که ۴۰۰۰۰ آن آلمانی
 ۲۲۰۰۰ ایرلندی ۵۰۰۰۰ لهستانی ۵۵۰۰۰ چک و غیره
 میباشند .

این مهاجرین بابومیان چندان آمیزش میکنند ، حتی
 زبان وطن جدید خود را نیاموخته اند ، فقط مشغول عملگی
 و مزدوری هستند و مزد کم و مختصری که دریافت مینمایند
 نمیتواند آنها را راضی نماید و بالطبعه بساکنین اصلی بانظر
 حقد و کینه نگاه میکنند .

در اعتصاباتی که کارگران راه آهن نمودند نزدیک بود
 شهر را آتش بزنند و بالاخره حکومت مجبور شد بدون شفقت
 دهانه مترالیوز را بر روی آنها بگنجد . از میان این عناصر
 است که آن گداهای سمج اشتراکی ظاهر شده سعی میکنند
 تمام مؤسسات را زیر و زبر نمایند . پیشرفت نظریات آنها در
 اروپا بواسطه ضعفی که بر این قاره مستولی است آسان ولی در
 امریکا که با این سنخ عقاید توافق ندارند مشکل است . نزاعی
 که در آینده این افکار و عقاید متباینه در این جمهوریت عظیم
 ایجاد خواهد کرد نزاع دو عنصری است که روح آنها متعابر
 و ساختمان فکری آنها مسابین است .

حیزی که بر حسب ظاهر بدیهی بنظر میرسد اینسنکه-

این جنگی که میان امریکائی های مهاجر و امریکائی های اصلی واقع خواهد شد بمظفریت متوحشین خاتمه نخواهد یافت و شاید همان کشتار هولناک (سامیر) بدست (ماریوس) (*) ولی بایک قیافه خونین تری تکرار شود. و اگر این جنگ بناخیر افتاده و مهاجرت خاتمه نیابد، البته نمیتوانند آنها را ریشه کن کنند و شاید همان مقدران روم نصیب اتازوتی نیز بشود، حکومت های مستقل کوچک تجزیه شده و مانند اروپا و امریکای اسپانیولی دستخوش اختلاف و جنگ داخلی شوند.

تنها اتازوتی از مهاجرت و هجوم عناصر بیگانه نهدید نمیتود، بعضی از ملل اروپا مانند فرانسه نیز در معرض همین مخاطره واقف شده است: فرانسه کنسور حاصلخیزی است که نفوس آن درازدیاد نیست و از هر سو احاطه شده است بملل فمیری که روز بروز جمعیت آنها رو بفزونی است با وجود اینحال، و باتوجه باین نکته که کارگران فرانسه زیاد مزد میخواهند و کارگران بیگانه بهزد کم قانعند، مهاجرت یک امر حتمی است مهاجرت بخاک فرانسه برای آنها خیلی مفید

() (سامیر) اسم یکی از قبایل وحشی است که دوست سال

قبل از میلاد ۴ (دل) هجوم آورده و بدست ماریوس قتل عام شد.

است زیرا از خدمات نظامی معاف هستند ، مالیات نفراتی با آنها تعلق نمیگیرد ، یا خیلی کم تعلق میگیرد و کار آنها در فرانسه هم کم زحمت تر و هم مزدش زیادتر از مملکت خودشان میباشد . تنها ثروت ما آنها را بمهاجرت بخاک فرانسه تسویق نمیکند ، بلکه قوانین سایر ملل هم جوار که مهاجرت بمملکت خود را تایید درجه مشکل نموده است آنها را بطرف فرانسه سوق میدهد

چیزی که بیشتر از همه مهاجرت را خطرناک میکند این است که مهاجرین عموماً از پست ترین طبقات ملت خود هستند و وطن خود را ترک نمیکنند مگر برای اینکه زندگانی در آنجا بر آنها سخت و دشوار است . ما آنها را بمقتضای انسانیت میپذیریم و بهمین مناسبت عده آنها روز افزون است . چهل سال قبل شماره اجاب در فرانسه از ۴۰۰٫۰۰۰ نفر تجاوز نمیکرد . در صورتیکه امروز به ۱٫۲۰۰٫۰۰۰ نفر بالغ شده و هر روز انواع آنها زیادتر میشود . اگر فقط بعده ایسالیتهای ساکن فرانسه مراجعه کنیم ، می بینیم مارسیل نفریاً یک مستعمره ایتالیائی است ، بلکه هیجیک از مسنمرات ایتالیائی این قدر ایتالیائی ندارد . و اگر جربان مهاجرت از این قراردادوام یابد ، بزودی يك ثلث ساکنین فرانسه ایتالیائی و يك ثلث آلمانی

خواهد شد. در این حال چگونه میتوانیم وحدت ملی داشته باشیم و این وضعیت از وخیم ترین عواقب، اجتماعی بشمار میرود. (*)

گویا الهام صادقانه ای ملل قدیمه را از آمیزش و دوستی بیگانگان منع می کرد زیرا میدانستند قیمت ملت بکثرت عدد آنها نیست بلکه بوحدت فکری و استحکام قومیت آنها است و آن ممکن نیست مگر در سایه عدم آمیزش.

از اینجا معلوم میشود که اساس جمیع مسائل تاریخی و سیاسی مسئله لاینحل «عناصر» است که تمام مشکلات در مقابل آن سهل و آسان است.

(۵) نمیتوان ملل دنیا را از مهاجر ممووع داشت زیرا مسائل اقتصادی این را از پیش آمد های ضروری و حتی حیات اجتماعی بوده است ولی ممکن است بوسائل مخصوصی آنها محدود نمود مثلاً خدمات نظامی را شامل تمام آن اشخاصی کنند که دو سال در مملکت مانده و سستان کمتر از بست و پنج است و کسیکه یک سال بیشتر داشته باشد مالیات نمدی بدهد و قانون تابعیت را ناستثناء چند مورد بکلی الغاء کنند و ربع عایدات با مزد را از هر غربی که کمتر از پنجاه سال در خاک فرانسه اقامت کرده است خواه تابعیت ما را قبول کرده باشد یا نه بگیرند.

قسمت چهارم

حالت روحیه ملل چگونه تغییر میکند

فصل اول

تأثیرات مبادی در حیات ملل

مبادی اولیه که اساس تمدن ملت‌هاست بسیار خفیه است - تکوین این مبادی خفیه بطئی، همچنانکه زوالش بکندی و صعوبت صورت میگیرد - وقتی در جریان اجتماعی ملت مؤثر است که جزء فطریات مردم شود - در این صورت جزء ملکات اخلاقی شمار مرود - فقط بطوء تغییر مبادی علت بقاء تمدن است - مبادی چگونه مسموم و راسخ میسود - مدارک در آنها تأییدی ندارند - تأکید و نفوذ در آنها مؤثر است - تأثیر پمبران و ارباب ایمان - مبادی بعد از انتشار میان توده تغییر فاسده می‌دهد - مبادی بعد از رسوخ و استعرا در جمیع عناصر تمدن مؤثر واقع میسود - وحدت نظر اهل هر عصر در سایه وحدت محیط آنها که آنها را در طرز بصورات و اعمال متحد میکند صورت میگیرد - تأثیرات عادات و آداب - تأثر آنها خفیه میشود مگر در اوقاف مصائب که مبادی قدیمه سر لرل شده باشد - مذاهب و فقه تا از دواء است که ماسه در آن راه بیابد - اگر ملل مبادی و مبادی خود را در بردارند با اضمحیل تمدن خود را تعمیر خواهند داد



بعد از اینکه گفتیم حالت روحیه ملل راسخ و غیر قابل

تغییر و تاریخ ملل مربوط با خلاق آنهاست بیان کردیم که همین

حالت روحیه بمرور زمان و عوامل وراثت، مثل سایر خصائص بدنی، قابل تغییر است و اکنون میگوئیم این تغییر مهمترین تحول و تبدلات مدنیت بشر است.

عوامل تغییر دهنده روحیات ملل زیاد است از جمله احتیاج، رقابت و منافسه در معیشت، تأثیر محیط، تقدم علوم و صنایع. در این موضوع کتابی^(۱) نوشته ایم که علل تغییر روحیات ملل را بسط داده ایم و چون رویه این کتاب مخالف اطناب است در این فصل فقط بذکر بعضی موجبات آن اکتفا میکنیم.

وقتی که به تمدن ملل قدیمه مراجعه کنیم می بینیم کلیه مدنیتها بر روی مبادی معدوده چندی تأسیس یافته که اگر تاریخ فقط در اطراف آنها صحبت میکرد بطول و تفصیل کنونی نمیرسید. زیرا تمدنی که در طی يك قرن تمام، يك یا دو مبدأ اساسی در علوم، یا فلسفه، یا فنون، یا آداب ایجاد نموده باشد، از بهترین و بارونق ترین مدنیتها بشمار میرود.

مبادی اجتماعی وقتی منشاء اثر میشود که در کنه ادراکات و احساسات ملت و رفتند باشد و جزء فطریات و غرائز که

(۱) اسان و ج. بیت از حیت اصل و تاریخ

مصدر تمام حرکات و تمایلات بشری است بشود. هنگامیکه مبادی جزء اخلاق عمومی ملتی گردد عامل مهم زندگانی اجتماعی میشود زیرا اخلاق ملی عبارت است از تراکم يك دسته مشاعر غیر اختیاری، یعنی افکار غیر ارادی که جزء غرائز مردم میشود.

وقتی که مبادی بدینصورت جزء غرائز و فطریات شد، بکلی از تأثیر و تحکیمات عقل و منطق خارج شده و مؤثرترین عوامل حیاتی انسان بشمار میرود. متعصبی که يك عقیده دینی یا سیاسی در دماغ او راسخ شده است، دیگر برای قبول هیچگونه فکر و عقیده مخالفی حاضر نیست، هر قدر هم عاقل و متفکر باشد فقط کاری که در این صورت میباید بکند اینست که افکار مخالف را با ناویل و تعبیر و نریبانی هم رنگ عفا کند و افکار را سخی خود مابد.

بعد از اینکه فهمیدیم مبادی وقتی در حیات اجتماعی مؤثر است که از تحت اختیار تعقل و منطق خارج شده و جزء ملکات و غرائز طبیعی و مناع غیر اختیاری شده باشد علت بطور تبدیل و کندی تطورات مدیت را خواهیم شناخت. و از همین لحاظ است که آن مبادی و اصولی که اساس تمدنی محسوس میشود خیلی معدود است و ناموس تحول و تبدیل باهستگی

و بطوء در آن رخنه مینماید. اگر غیر از این بود هیچ تمدنی دوام نمیکرد.

در عین حال تمام مبادی تمدن يك ملت بطور تدرج قابل تغییر است و الا میبایستی تمدن قومی بهر شکلی که ایجاد شده باشد ابتدا بهمان شکل باقی بماند.

کامل ترین تمدن ها تمدنی است که توانسته باشد مبادی خود را در فواصل و بعد های معینی يك يك تجدید نماید، یعنی جمود و محافظه کاری را با تجدید بیک میزان و تناسب در مبادی خود ملحوظ دارد. اما مللی که در جمود و تشبث بمبادی خود مفرط و با هر جدیدی مخالف هستند و مللی که در تجدید مفرط، یعنی نسبت به پیچیدگی از اصول و مبادی خود پایدار و متمسک نیستند، هر دو، محکوم بفناء و اضمحلال میباشند.

بنابراین، آنچه در تاریخ اقوام بشری پسندیده و قابل تمجید است، کثرت مبادی نو ظهور نیست بلکه هر قدر این مبادی محدود تر و کهنه تر باشد، تغییرش مشکل تر و آثارش در اجتماع بیسنراست. در حقیقت هر تمدنی مولود مبادی محدود است که بقاء و فناء تمدن مربوط ببقاء و فناء آنست.

حیات اجتماعی قرون وسطی روی دواصل یا دو مبدأ استقرار داشت: دیانت و حکومت فئودالیته. فنون و آداب و کلیه مظاهر حیاتی آن زمان روی این دواصل ثابت بر قرار شد. دوره رنسانس این دواصل را تکان داد و از آن تاریخ آرزوی تجدید عصر روم و یونان در دماغها پرتو افکند، فلسفه و فنون و آداب و ادبیات روی به تغییر نهاد. رفته رفته اصول سازه سست و نعل جانشین تقلید و منهولاب جای خود را بحفایق عمایه داد و بطور کلی تمدن در حال بطور افتاده و یک سیر جدیدی ایخاذا کرد. امروز گویا مبادی دینی قرون وسطی نفوذ و اسنیاء خود را بر عقول مردم سکلی از دست داده و اذا تقریبا تمام نظامات و اوصاعی که بر روی مبادی مزبوره نأسس یافته بود امروز یا منته محل و یاد رشر ف اضمحلال است

رای بیان کیفیت بدبس، بکت فکر و استقرار آن و بعد نزول و ثناء آن، باید شواهد زیادی بیاوریم و اگر میسر آید، دانش حریم سویم بیان میگردیم که هر یک از عناصر بنیادین، مانند فلسفه، دین، فنون، ادب و غیره هر بوط به مبادی معدونه بست که نه و آنها خیالی بطنی و کنداست علوم هم از این فاعده مستثنا نیست. مداعام جسمی هر روزه

بر مبدأ « عدم انعدام قوه » استوار است و علم طب بر اصل « کوچکترین موجود » مستقر است .

با وجود آنکه علوم مزبوره مطمح افکار منوره و محل بحث عقول سامیه است و تصدیق مبادی آن ها ابدأ مربوط به عوام و جهال نیست ، مع ذلك وقتی که بتاریخ استقرار مبادی علوم مزبوره مراجعه میکنیم می بینیم هر يك از آنها با خون جگر و با يك تدرج بطئی السبری در عقول مستقر شده است ، با آن که هر چیزی در عصر حاضر بسرعت پیش میرود و با وجود اینکه اغراض و اهواء در مباحثات علمیه منظور نمی شود ، مع ذلك استقرار يك مبدأ علمی تقریباً بیست و پنج سال وقت لازم داشت « دوره دموبه » یکی از واضح ترین مبادی علمی است ، مع ذلك پس از طی يك همجو مدتی که پرازمشاجرات بود مستقر و جز مسائل مسلمه شد .

کلیه مادی ، فرق نمیکند فلسفی یا علمی یا فنی یا ادبی یا دینی ، در کیفیت تکوین و ظهور و بعد از آن اسنفرارمانند یکدیگرند : اول يك عده ای آنرا قبول میکنند پس از آن بواسطه پذیرفتن اشخاصی که ، با بواسطه بلندی مقام یا قوت ایمان و عمیده ، صاحب نفوذ هستند دائره آن وسعت پیدا میکنند و رفتار آن ها پس از سبجات در جامعه مؤثر است

زیرا جماعات همیشه از راه چشم بهتر پیروی می کنند تا از راه گوش و لذا سرمشق عملی در آنها بیشتر مؤثر است تا بیانات منطقی .

وقتی که مبلغین اولی توانستند اطرافیان خود را متقاعد کنند ، بالطبع يك دسته مبلغین دیگری ایجاد نموده اند . آنوقت مبدأ جدید مطرح بحث و معارضه واقع میشود . زیرا بدیهی است که مبدأ جدید با يك سلسله مطالبی که قبلاً همه آنها ثبات و راسخ و جزء مسلمان بوده است معارضه میکند . در این وقت معارضه شدن یافته و هیجان و عصیت مبلغین جدید شدید تر میشود ، برای اینکه به نفوق و برتری خود مطمئن تر میشوند و عزم آنها در تأیید مبدأ تازه قوی میگردد . اما نه برای اینکه این مبدأ جدید حق است زیرا غالباً نمیدانند با چه اندازه حق با آنهاست ، بلکه فقط برای اینکه آنها این مبدأ را یسندیده و ارجح کرده و بنشر آن قیام کرده اند . در این صورت که کسمکس شدید می شود ، یعنی طرفداران آنرا . با همه دعایب و بوافس قبول و مخالفت ، با همه دشمنان و دران رد میکنند . نفی . و اسباب در حرمان آنها . در این برهان زیرا رد و قبول يك مبدأ جدیدی در اعراضایع همین بر احساس است و که در مصحح ادله و بر اهین

میشود .

در اثنائیکه آتش جدال بر افروخته تر میشود مبدأ جدید سیر تکاملی خود را ادامه داده و جوانان بواسطه حس استقلال و نفرت از کهنه آنرا قبول میکنند . باین ترتیب مبدأ مزبور نشو و نمایافته و بزودی از طرفداروحامی بی نیاز میشود ، یعنی بخودی خود و بواسطه سرایت مرض تقلید ، در جامعه تعمیم پیدا میکند

همینکه مبدأ جدید بدرجه تعمیم و انتشار رسید موفقیت تمام است ، زیرا بزودی قبول مبسود و باعماق عقول و ادراکات فرو مرود و یک زاویه مخصوصی برای آن در دماغها تهیه و مثل سایر ملکات راسخه جزء موروثات میشود و در پناه این جایگاه منیع قرنهای آنعرض مضمون میماند .

مبادی نمودنها بر دو قسمند یک قسمت آن بطبقات عالیه ملت اختصاص دارد مثل مبادی فلسفه یا فنون . قسمت دیگر نا ناریک ترین و بسبب ترین طبقات جامعه نفوذ میکند مثل مبادی دینی و مخصوصا سیاسی . اما وقتی که طبقات نازل رسد، حقیقت اوایه آن بکلی نخبیر یافته و در زیر پرده خدای گونا گویی پوشیده میشود . مع ذلك همین که اصلی بطبقات نازل، سرایت کرد ، در نفوس ساده آنها منته کن شده

و تأثیر آن در عقول محدود و غیر قابل بحث و تنقیب آنها شدید
میشود .

در این وقت است که عقیده مانند سیلاب مقاومت
ناپذیری جماعات را بحرکت آورده و آنها را بایجاد حوادث
عظیمی سوق میدهد ، صد ها هزار نفوس بشری را می بینید
که خود را ودای عقیده مینمایند و غالباً مبدأ تعییرات مهم
تاریخی میشوند .

بازیگران این صحنه های شگفت انگیز خونین ، فلاسفه
و ادبا و ارباب فنون نیستند . بدست آنها ، لواء دیانت که
بر معموره گیتی پرچم حکمرانی میزند ، افراشته نشده و آنها
مؤسس ممالک عظیمه و موجد انقلابانی که دنیا را بکلی بعیر
داده است نمی باشند ، بلکه بدست جماعات معتمد انجام
گرفته است و افعان برجسته تاریخ در نحت اراده فاهر و عقاید
مالیخونیائی جماعات حاقل ولی مؤمن صورت گرفته است
که در راه بیسرفت معتدات خود از هیچ گونه فداکاری
مصایف ، همیکردند

۲۵- در همین مبادی دینی در موس جماعت بود که
یکت دست مدیسه کرد صحاری سوزن عربستان را وارث
سلطنت روم و ایران نمود و بزیرترین دولت های دنیا را

ایجاد کرد که قلمرو آن از حدود اسپانی تا اواسط آسیا
امداد داشت. بواسطه نیروی عقیده و تعصب بود که سپاه
کنواسیون در مقابل تمام اروپا مقاومت نموده و مقاصد انقلاب را
عملی کرد.

عقیده نیروی حرب انگیزی دارد که جز عقیده جیزی
نمی‌تواند آنرا مغلوب کند: فبروزی همیشه هم‌معنان عقیده
است، اگر قوای مادی مخالف آن در تحت تأثیر عقیده و ایمان
نباشد ولی اگر دوقوه مخالف، هر دو در تحت تأثیر عقیده
واقع شده باشند، نزاع و کشمکش يك قیافه خونینی اتخاذ
کرده و مظفریت موکول بعوامل ثانوی، مانند قوه اخلاق
و حسن انتظام و کامل بودن تجهیزات می‌شود.

اگر فتوحات اولیه عرب را در تحت مطالعه در آوریم
(و فتوحات اولیه غالباً دشوارتر و بعد المنال نراست) می‌بینیم
در مقابل آنها مللی موجود بودند که از حیث تجهیزات نظامی
و لوازم جنگی بالاتر بودند ولی قوای اخلاقی و حالت روحیه
آنهاستخوس ضعف و سستی بود. اول سوریا هجوم آوردند،
سماهی که می‌بایستی از آنها جاوگیری کند عمارت بودند از
سر بازان اجیر که بی‌حوجه حس فداکاری اعصاب آنها را
نکان نمداد و هیچ گونه مجرکی آنها را بمجاهدت و بدل

کوشش تحریک نمیکرد. ایمان و قوت عقیده اعراب، قوه نفرانی آنها را ده برابر میکرد و لذا در منفرق کردن لشکریان خصم که جنگ و جدال علاقه نداشتند چندان زحمنی نکشیدند. در تحت یک همچو ساعت نوانائی بود که یک مست یونانی که تمدن و وطن خود را دوست میداشتند، توانستند لسنگر با عظمت خشایار شاه را مخدول کنند. اگر اعراب، چند قرن قبل با رومن‌ها در میآویختند، البته نتیجه برعکس و ملت غالب روم بود، نه عرب.

اگر قوهٔ دو قشون مساوی باشد فتح نصیب آن دسته‌ای است که نظام او بهتر باشد. بهمین دلیل قشون کنوانسیون بر قشون واده غلنه کرد

ظفر و مروزی همیشه با ایمان و عقیده خواه سیاسی خواه دینی نوام است و اگر روزی اصول کمونیزم بر اروپا مسنوی سد، نه برای نیست که مرام آنها از لکه های خطا و غلط عاری است، بلکه برای اینست که غیر از آنها صاحب عقیده و ایمانی وجود ندارد و آنهایی که زمام مال در دست آنهاست، بدرجایا فاقد ایمان شده‌اند که برای صیانت خود از سادات متوحشینی که آنها را احاطه کرده‌اند، نیز حرکتی نمیکنند.

وقتی که مبادی ادوار تکوین و ظهور و معارضه وجدال راطی کرد و حالت استقرار و ثبوت بخود گرفت ، جزء معتقدات نابته و اصول مسلمه و احساسات مشترکه ملی میشود . تمام ادوار عظمتی که در تاریخ ملل دیده میشود ، مانند زمان اگوست ولوی چهاردهم ، دوره هائی است که مبادی و اصول مشترکه ملی از حالت تکوین بحالت استقرار رسیده بود .

همین که مبادی باین حالت رسید ، آثار آنها در عناصر تمدن ظاهر میشود ولی بشرط اینکه جزو غرائز و روح ملت شده باشد . بدو از مدارك عالیه تراوس کرده ، سپس بطبقه مباحث فرود میآید ، تا رفته رفته ، در تمام جامعه تعمیم یافته و مقبولیت عامه پیدا کند . آنوقت يك کلمه مختصر میتواند کاشف از حقیقت و مفسر مبادی مزبور باشد و همان کلمه های مختصر اشکال مختلفه و جذابی در مخیله جماعات ایجاد میکند . دو کلمه بهشت و جهنم در قرون وسطی قدری حیرت انگیزی در نفوس ساده آن عصر داشت و مبدأ آثار فوق العاده بشمار میرفت . کلمه کمونیزم هم امروز در مخیله کارگران تأثیرات عجیبی دارد که بر حسب جمعیت های مختلفه تأثیرات آن مختلف میباشد .

کمونیزم در مخیله فرانسوی بهشت عدن را مجسم

میکند که همه مردم در پرتو مساوات مطلق سعادت‌مندند. در ادراک کارگر آلمانی دکانی است که مستخدمین حکومت خوک و سیب زمینی و آب جو بآنها میدهند. بدیهی است، به کسیکه گوشت خوک را در خواب می‌بیند و به آن که تساوی مطلقه را هیچکدام بمقسوم و مقسوم‌علیه قضیه فکر نکرده‌اند. زیرا یکی از لوازم تمکن مبادی در معنقدان جماعات اینست که بطور مطلق و خالی از دلیل و منطق در اذهان جایگیر شده و هیچگونه اعتراضی را بخود نپذیرد.

بعد از استقرار دیگر هیچ دلیلی آنرا متزلزل نمیکند، فقط مانند مبادی سابقه باید مرور قرون آنرا کهنه و پوسیده نماید و تحول و تبدل در آن رخنه کند و قبل از آنکه بمیرد تا مدت‌ها، مثل سایر موهومات دیگر، مورد احترام و برسنس مردم خواهد بود زیرا مبادی قدیمه، هر چند هم کهنه و مندرس شده و زنجیر یافته و اثرهای خود را فاقد شده باشد باز بر نفوس جامعه فرمانفرمایی میکند.

دوام عفا‌ی کهنه و مبادی مندرس، که حیانا بدرجهٔ عبادت در نفوس ملل محرم است، باین طور صورت پذیرد. با آن که نقدر بات دقیقه تاب اعمال ندارد که در کسی جسارت اینرا دارد که مبادی مساهله اجتماعی را اسناد کند

و افکار خود را بی‌حاشی و تنقید مقرون سازد ، همچنانیکه کمتر فکری تاب مقاومت بحث و استدلال اولیه را دارد .

بہتر اینست کہ انسان در صدد انتقاد آراء و افکار عمومی بر نیاید و خوشبختانه اینگونه اشخاص خیلی کمیابند . زیرا قوه انتقاد یکی از قوای راقیہ انسان و در جامعه خیلی کم است ، بر خلاف قوه تقلید . لذا می بینیم ، همینکہ مبدئی از راه تقلید بمردم رسید ، آن را با همه معایب و نواقصی کہ دارد می پذیرند . بہمین جهت تودہ و عامہ ملت ہمیشہ یک حد وسط و جهت جامعہ در صورت و ادراکات خود دارند و یکدیگر شیبہند .

ہر شخصی کہ بفنون و آداب و فلسفہ ملتی نگاہ کند ، اگر چہ پس از قرنها باشد ، مینواید محیط عقلی آنها را شناختہ و زمان زندگانی آنها را بداند . علت این تشابہ تامہ اینست کہ بواسطہ ارب ، تربیت ، محیط و سرایب ، عقاید و ادراکات سابقین بہ لاحقین منتقل میشدہ ، باز ماندگان کاملاً نسخہ نابی گذسگان خود نیستند ولی درینس و طررفہم زندگانی مثل یکدیگر و از این رو نتایج آن نیز منشابہ یکدیگر میشود

ما باید از این فوانین مسرور بانسیم زیرا روح ہر ملی

از يك دسته از تقلید ، احساسات ، معتقدات ، مبادی و طرز فکر و تصورات تکوین میشود . بدیهی است قوه و بقاء هر ملتی متوقف بر قوت و بقاء همان تقالید و احساسات و ادراکات است و هر وقت از میان رفت هویت ملت از میان رفته است .

غالباً سلاطین آسیا را با استبداد و خود سری موصوف نموده میگویند غیر از امیال شخصی مطیع هیچ مبدائی نیستند . معدلك مشتبهیات نفسی آنها در يك دائره ای محصور است که نمیتواند از آن تجاوز کنند . آن قوه ای که امیال نفسی آنها را محدود و مفید میکند ، عبارت است از تقالید و عادات دینی که بنیان آن در اروپا متزلزل شده و در شرق متانت خود را از دست نداده است و لذا هیچ پادشاه مستمندی نمیتواند از حدود آن تجاوز کند زیرا قدر و عظمت آن بیش از اقدار او می باشد .

بشر متمدن امروز ، پر محنت ترین ادوار تاریخی را طی میکند زیرا هنوز دوره معارضه و مجادله خاتمه نیافته و مبادی اجتماعی حدیده مستقر نشده ، در صورتی که مبادی قدیمه که مصدر مدنیت کنونی بود از اعتبار افتاده است .

افسانه نویسان بما میگویند یونانی ها آزاد بودند ، در صورتی که آنها بنده عباد و عادات خود بودند . هر یونانی

در دایره‌ای از عقاید محصور بود که آنها را تقدیس می‌کرد و بخاطر کسی خطور نمی‌کرد که نظامات و شئون اجتماعی ملت خود را مورد بحث و انتقاد قرار دهد. محیط یونان نه آزادی دینی، نه آزادی شخصی و نه هیچ‌گونه حریتی را نمی‌شناخت: قوانین آن هیچ یونانی حق نمیداد که از جریان اجتماعی دور باشد و یا اینکه در ایجاد و رسوم مذهبی شرکت ننماید. آزادی آن تصور اولیه عبارت بود از خضوع و اطاعت مطلق افراد در مقابل مادی و اصول حیات اجتماعی شهر خود. اطاعت کامل؛ برای اینکه مبادی در آن زمان جز وفطریات و فرایض غریزی شده بود اگر ساکنین يك شهر در افکار خود آزاد بودند، هرگز آن شهر نمیتوانست زندگانی و سعادت خود را در میان شهرهای یونان که در جنگ دائمی بودند ادامه دهد. آن روزی که بحث و مطالعه در موضوع خدایان جایز شد، خدایان و تمام نظامات اجتماعی و قوانین مذهبی از جامعه محو و (بالتیجه قوب اجتماعی ملت که منوط بمعتقدات آنها بود محو) شد.

در تمدن امروزه، تمام مبادی سابقه که سالوده کلیه عادات و آداب و فنون بسمار مبروب از زمین رفته و رفتند رفته مرحله‌ای قدم گذاشته است که تمام مبادی قدیمه در آن مرحله

جز و اوهام محسوب میشود و تا وقتی که مبادی جدیده جانشین آن نشود هرج و مرج فکری بر جامعه مستولی است .

اینگونه دوره ها (دوره های تحول و انتقال) دارای يك مزیت است . ایندوره ها در حیات اجتماعی ملل يك دوره ایست که قابلیت جدل و معارضه را دارا است . لذا نویسندگان و فلاسفه باید فرصت را غنیمت شمرده بنشر افکار خود مبادرب کنند . چه ، اگر ایندوره منقضی شد باین زودی ها تجدید نمیشود . این ادوار را میتوان ادوار نقهقر و انحطاط نامید ولی عقل و فکر از هر گونه فیدی آزاد است و بهمین دلیل میگوئیم چندان دوامی نخواهد کرد .

اوضاع اروپا مشعر است که ملل اروپا بیک دوره جدیدی سوق داده میشوند که در آن دوره معارضه و جدل راه ندارد ، آزادی فکر نیست ، برای این که وقتی مبادی جدیده در افکار راسخ و جزء معتقدات گردید ، منل مبادی دینی هر مخالفتی را مضمحل میکند و ابدا جامعه حاضر نمیشود که مبادی مزبور ه هدف بحت و مطالعه قرار گیرد .

هنوز بشر مبادی و اصولی را جستجو میکند که آنرا شالوده تشکیلات اجنماعی خود قرار دهد . بزرگترین مؤثر در حیات اجتماعی بشر تغییر مبادی آنها است ، نه ظهور جنگها

ونه انقلابات. زیرا مفاسد مترتبه بر جنگ قابل اصلاح است ولی تغییر مبادی سراجتماع و تمدن را تغییر داده و اثر آن در جمیع عناصر مدنیت طاهر میشود. تنها انقلابی که قابل توجه و ملاحظه و منشاء اثر است در حیات ملل، انقلابی است که در افکار روی دهد.

خطر در این نیست که ملت مبادی جدیدی ای اتخاذ کند ولی خطر در این است که برای تجدید تشکیلات اجتماعی خود دائماً به تغییر و تبدیل مبادی مجبور باشد و حالت استقراری بخود نگردد. همچنین اهمیتی ندارد که مبادی جدیدی پر از خطا و غلط باشد، برای اینکه تمام مبادی دنیای که از چند قرن باینطرف اساس تمدن و اجتماع بود دارای خطاهائی بود. بلکه اهمیت در تجربه های متوالی يك جامعه است در تعیین خط مشی اجتماعی خود، زیرا متأسفانه اجتماعات بشری جز با تجربه و امتحان نمیتواند منافع و مضار مندرجه در يك مبدئی را تشخیص بدهد. مثلاً برای فهمیدن مفاسدی که در مسلك اشراکي موجود است، لازم نیست شخص اكونومی یا سیکولوژی بدانند ولی معذک باهیچ وسیله ای نمیتوانیم مفاسد مزبور را به جمعیت هائی که شیفته این عقیده شده اند

حالی کنیم. (۱)

تاریخ بمانشان داده است که چه عواقب وخیمی مترتب میشود بر افکاری که نابهنگام و قبل از مهیا بودن فکر مردم آن عصر در جامعه بشری نشر داده میشود ولی جامعه از تاریخ عبرت نمیگیرد. سارلمان میخواست روم را، با آن دوره مجدد و عظمت زنده کند، ولی آن مبدأ وحدنی که عظمت روم را ایجاد کرده بود، دیگر موجود نبود لذا تمام مساعی او با او زیر خاکی رفت همین طور مساعی پاپائون عقیم و بالنتیجه ماند. ولیب تمام عظمت و اقدارات خود را برای صرف خفه کردن فریاد اصلاحی که باسم یروتستان در اروپا بلند شده بود، نمود ولی اثر نگرفت، جز اینکه اسپانی دچار انحطاطی شد که دیگر نتوانست بلند شود. در عصر حاضر یکی از ناحداران مالیخولیائی یک مبدأ موهومی را باسم اتحاد براد نشر داده و بالنتیجه وحدت آلمان و وحدت ایتالی از آن ناشی شده و دو ایالت از دست ما بیرون رفت. مردم مفتون یک مرام فاسدی شده و تصور کردند قوت لشگر بکمرت عدد است.

(۱) بدیهی است افکار سوسیالیزم کلی میان مبادی قدیمه است و قطعاً تمدن بشر را تغییر میدهد ولی آنکسایکه این فکر را می پسندند از نظامات حاضره استتمام رایجه سعادت نکرده اند و گویا دکتر گوستاو لوون هم بواسطه رسوخ مادی تمدن حاضره در افکارشان تا این درجه مخالف سوسیالیزم هستند.

بالتیجه نظام اجباری و صلح مسلح بر اروپا مستولی گردید و عاقبت وخیم آن جز اختلال اقتصادی چیزی نبود و اگر اندکی مال و اقتدار باقیمانده باشد سیلاب کمونیزم با کار و سرمایه آنرا از میان برده و بجای مالکیت خصوصی مالکیت عمومی تعیین خواهد کرد.

یکی از مبادی که نقش مهمی را در اجتماع بازی کرد، مبدأ نژادی است. سیاستمداران گذشته خیلی بآن اهمیت داده و محور سیاست آن ها بود و مبدأ کشمکشهای خونین و بالاخره موجب صلح مسلح گردید و عاقبت به ویرانی های بی نهایت منجر خواهد شد.

چیزی که باعث انتشار فوق العاده ابن مبدأ گردید، این خیال بود که قوی ترین و محفوظ ترین ملل از مخاطرات، مانعی است که اراضی آن وسیع تر و جمعیتش زیادتر باشد، در صورتیکه اینگونه ملل بمعلوبیت نزدیک نرند. ملل کوچک مانند پرغال، سویس، بلژیک، سوئد و امارتهای بالکان از خطر دورترند. اتحاد ایتالی مصدر خرابی و تباهی او شد. قبل از اتحاد، تمدن او بارونق تر و بانجمل تر بود و اینک دچار افلاس و اختلال مالی شده زیرا بودجه او دو میلیارد است در صورتی که قبل از اتحاد از ۵۵۰ میلیون تجاوز نمیکرد.

وقتی که فکر و عقیده‌ای در نفوس راسخ شد، کسی نمیتواند مجرای این سیل مهیب را تغییر دهد و حتماً باید سبب خود را بابتها رساند و طرفداران هر مبدأ جدید و فکر تازه‌ای همان کسانی هستند که تقدیر آنها را برای قربانی در پیشگاه این فکر مهیا کرده است. پس باید گردن اطاعت در مقابل مبدائی که دوره تکوین خود را گذرانیده و کاملاً در نفوس مستقر شده است خم نمود و هیچگونه برهانی در مقابل آن مفید نیست و هیچ ملتی نمیتواند گردن خود را از سلسله مبادی مستقر بجات بدهد، مگر بمرور زمان یا نیروی انقلاب و احیاناً هر دو لازم است.

فصل دوم

تأثیر عقاید دینی در تطور مدنیت

تأثیر معتقدات دینی پیشراست - همیشه رکن اعظم حیات ملل بوده - اغلب حوادث تاریخی و نظامهای سیاسی از مبادی دینی تراوش کرده است - با هر مبدأ دینی جدیدی تمدن جدیدی ظاهر میشود - قوه خیال دینی - اثر آن در اخلاق - تمام مللکات را متوجه يك نقطه میکند - تاریخ سیاسی و فنی و ادبی ملل مولود عقاید آنهاست - کوچکترین تغییری در عقاید دینی موجب تبدلات عظیمه میشود در حیات ملل - شواهد حندی



مهمترین مبادی اجتماعی که بیش از سایر مبادی زمینه تمدن و تاریخ بشر محسوب میشود مبادی دینی است که مایک فصل جداگانه بدان اختصاص دادیم.

مبادی دینی مهمترین عنصر حیات ملل است ، از اینرو مهمترین سطور تاریخ آنها نیز محسوب میشود . بزرگترین حوادث تاریخی که مهمترین آثار بر آن مترتب است سقوط یا پیدایش يك دیانت است . دیانت درازمنه گذشته و حاضره پیشرو تمام مسائل اساسی است . اگر بشریت بمرگ خدایان

خودراضی میشد، بزرگترین حوادث سطح گیتی، از بدو ظهور تمدن تا کنون، بشمار میرفت.

باید فراموش نکنیم که تمام نظامهای سیاسی و ندابهر اجتماعی، از بدو تاریخ تا امروز، بر روی عقاید دینی تأسیس یافته است. خدایان بزرگترین نقش را در حیات بشری بازی کردند و هیچ چیزی مانند دیانت در اخلاق نوع انسان نافذ و فرما نفرما نبوده. فقط عشق. آنهم میتوان گفت يك نوع دیانسی است، یعنی دیانت نیکویتی.

اگر بخواهید تا سر مبادی دینی را در تهییج عواطف و تبدیل روحی ملل باز دانید بفتوحات عرب، جنگت های صلیب، تاریخ ایام نفتیش عقاید دینیه در اسپانی، کشنار سنت بار تلمی فرانسه. اوضاع انگلستان در زمان «یورنی» ها و جنگهای دوره انقلاب فرانسه امعان نظر کنید

اما اوهام، تأثیرات ساحران در طبایع بشری دارد و بزودی میتواند بر عقل و روح او مسنولی شود. بسر خدایان را خلق کرد، و بزودی مخلوقات اوهام خود را ستایش نمود. برخلاف (او کریس) که آنها را مولود ترس میداند، زائیده شده امید و آرزو هستند و لذا تأثیراتش در نفوس بشری لایزال و ابدی است. امتیازی که عقاید دینی بر سایر عوامل اجتماعی دارد.

اینستکه فکر بشر را از امید سعادت سیراب مینماید و فلسفه تاکنون نتوانسته است این نتیجه را بدست آورد.

نتیجه هر تمدن و هر فلسفه و هر دیانتی تکوین بینش مخصوصی است برای بشر، اینجالت عقلی گاهی مستلزم سعادت هست گاه نیست: سعادت هر فردی در روحیات خود او کامل و بقطریات و اخلاق او متکی است، نه باوضاع خارجی. حقدر از شهدا و قربانیها که بر روی آتش سوزان سعادت مند تر از آنهایی بودند که آنرا با طرف قربان گاه و آتش میکشاندند! حقدر رعایا و رنجبرانی که نان خشک خود را بازانو میشکنند، خوشبخت ترند از آن کسانی هستند که کیسه های طلا برای آنها جز گرفتاری و پرنسانی نتیجه ای ندارد.

متأسفانه تمدن کنونی حوائج زیادی برای بشر تهیه نموده که وسایل رفع آنها را بیمه افراد نداده است، لذا حس عدم رضایت روز بروز شدید تر میشود. میگویند تمدن دختر نرقی است، آری دختر ترقی است اما مادر که و نیزم و انارشیزم. همین دو عره مهیبی که بواسطه فقدان ایمان و مسئولی شدن یس بر جمعیتهای بسری در اجتماع طنین انداخته است. بشمار میرود. مابین اروپائی که اعصابش از فشار بدبختی به هیجان مده و فریاد شکایس هبست اجتماعی راه مضطرب ساخته است

واهایی شرق که باحالت سکون و آرامی از مقدرات خود راضی و شاکرند تفاوتی سترک موجود است. تفاوت آنها فقط در حالت روحیه خود آن هاست. اگر کسی میخواهد ملتی را تغییر دهد، باید فقط ادراکات و طرز تصورات او را تغییر دهد. هر هیئت اجتماعی ای که میخواهد سعادت مند و زنده بماند باید طرز فکر و حالت روحیه ای برای خود ایجاد کند که افراد با وجود این حالت روحی خوس و سعادت مند باشند. فقط یک چیز حیات جامعه و سعادت افراد آنرا میتواند نامین کند: وجود یک مالیخولیای جذاب مشترک که تمامی افراد مجذوب آن شوند، یعنی وجود یک سودا بایک ایده آل محبوبی که افراد سرگرم آن باشند. هر ملتی که این نفوذ و قدرت از او سلب شد، بیرتگاه سقوط و افراض خواهد افتاد.

یکی از غلط های بزرگ عصر حاضر اینست که مردم تصور میکنند باید سعادت خود را در محیط خارج از حدود شخصیت خود جستجو کنند، در صورتیکه سعادت باید بخشی در منطقه وجودی هر فردی محصور است. ما نام آن تخیلات و افکار عصر گذشته که زمینه امید و سعادت مردم بود منهدم نمودیم و اینک بدون تخیلات و معتقدات و افکار زندقانی را

ناگوار و تحمل ناپدیر مشاهده میکنیم .

بزرگترین خدمتگذاران عالم بشریت - همان اشخاصی که ملل دنیا باید مجسمه آنها را از طلا بریزند - کسانی بودند که توانستند بشر را امیدوار نگاهدارند و برای آنها خیالاتی خلق کردند که بتواند آمال آنها را از نصادم بصره های یأس و ناکامی صیانت کند . این اشخاص گاهگاهی در جامعه بصری ظاهر میشوند ولی خیلی کم و نادر .

حقایق این دنیای آشفته و عبوس همه سرد و خشک و جز یأس و آمال فانیه چیزی نیست . این نوابغ و هادیان فکر پرده های ضخیمی از اوهام ما بن عقول بشر و این حقایق عبوس یأس انگیز کشیده و بشریت را بنسروی احلام به بهشت سعادت و آسایش وارد ساخته و از تحمل مصائب و هموم عالم محفوظ دانستند .

از نقطه نظر سیاسی ، دیانت دارای شدیدترین تأثیراتی است در حیات اجتماعی مال ، زیرا دیانت نقطه ای است که افکار و احساسات ملتی در آن نقطه متمرکز شده و موقتاً جانسین تمام عناصری میشود که بتدریج و بر حسب ناموس و روانت روح ملت را نکوین کرده اند . صحیح است ساختمان فکری ملت دفعهً بطور ناگهانی تغییر میکند ولی تمام افکار

و مشاعر و معتقدات ملت موقتاً متوجه يك چیز میشود : تأیید و تقویت عقیده جدید . سر قدرت و عظمت جمعیتها در اینگونه مواقع همین يك نکته است . ملل دنیا در اثناء همین تطور آنی و تغییرات موقتی توانسته اند مصدر اعمال عظیمه واقع شوند . اتحاد بعضی از قبایل عرب در زمان محمد (ص) در تحت تأثیر همین معتقدات بود که به تشکیل بزرگترین دولتهای دنیا موفق شد و رسوخ عقاید دینیّه در نفوس آن عده قلیل ، آنها را به هجوم بممالکی که فقط اسم آنها را شنیده بودند دعوت نمود و بالنتیجه موفق شدند .

عقیده فی حد ذاته منشأ اثر نیست ، آنچه منشأ اثر و دارای اهمیت است ، درجه رسوخ و تمکن معتقدات است در نفوس بشر . تفاوتی نمیکند ، موضوع دعوت «هر لوخ» باشد یا خدائی و حشی تر ؛ بلکه احیاناً معبود هر قدر ظالم تر و مستبدتر باشد پرستندگان او بیشترند . خدایانی که نسبت به بندگان خود خیلی ملایم و رؤف باشند ، نمیتوانند عزم پرستندگان خود را تقویت نمایند . بهمین دلیل اتباع حضرت محمد بردنیّه سلطنت کردند و هنوز هم سیطره و نفوذ او بر دنیا مستولی است و اتباع بودای آرام و ملایم منشأ هیچ کاری نشده و تقریباً تاریخ

هم آنها را فراموش کرد. (۱)

پس معلوم شد دیانت درسیاست بشرشان بزرگی دارد
زیرا مؤثرترین عوامل اجتماعی بشر است. صحیح است خدایان

(۱) گویا مقصود مؤلف از خدا و معبود که در اینجا نام میبرد تصور بشر نسبت بخدا است، نه خودصانع. در هر صورت عقاید فوق چندان بصحت مقرون بنظرنمی آید و حتی مباین مبادی سدرجه در همین کتاب است، تظاهرات تاریخی ملل مربوط بدیانت آنها نیست، بلکه مربوط بروحیات و مزاج عقلی همان ملل است، یعنی همان دیانت و تعالیم اسلامیه اگر بملل هند القامیشد عین آن نتیجه ای که در ملت عرب داد، منتج نمیشد. زیرا ساختمان روحی ملت هند غیر از همان تظاهراتی که در تاریخ از او ظاهر شده است مولودی ندارد. همین اسلام با همین تعالیم به دوستان رفت ولی مشأ اثری که در جزیره العرب شدنش. پس تاریخ ملل مولود دیانت آنها نیست بلکه مولود روحیات و ساختمان فکری آنها است و حتی این خصایص و مزایای روحی ملل است که معبودها و دیانتهای ملل را این اندازه از یکدیگر متمایز ساخته است زیرا هر ملتی مطابق مزاج عقلی خود برای خدای خود اوصاف و خصائصی ایجاد میکنند «کلما میزتوه باو هامکم هو مخلوق مثلکم» و از همین لحاظ است که این عقیده مصنف که میگوید «خدایابی که نسبت به بندگان . . الخ» چندان صحیح بنظر نیاید، بلکه صحیح این است که هر ملت بی عزم و اراده ای، اوصاف رأفت و عطوفت را در خدا بیشتر از سایر اوصاف می بیند و برعکس ملل، خشن و صعب الراس، اوصاف خشونت و استبداد برای معبود خود قائل میشوند. و از همین نقطه نظر است که ما بکلی رد میکنیم این قسمت از اظهارات ایشان را که تصور کرده اند تعالیم اسلامی خداوند را با اوصاف خشن و استبداد موصوف کرده است. خیر خدائی که تعالیم اسلامی به بشر معرفی میکند، صفات عدل و رأفت و قهاریت را بطور تساوی داراست، حال اگر بعضی از ملل اسلامی بر حسب مزاج عقلی خود حدا راطور دیگر تصور کرده اند. بعضی از اقوام اسلامی صفات جبروت و قهاریت و بعضی دیگر صفات رأفت و عطوفت در ذات او تصور کرده اند مربوط به تعالیم اسلامی نیست بلکه از نتایج روحی خود آنها است. ع . د .

دائمی نیستند و دستخوش تغییر هستند ولی مبادی دینی و اساس عقاید دینی ابدی و همیشگی است. گاهی این مبادی دینی در زیر پرده های خمول بخواب میروند ولی همینکه خدای جدیدی پیدا شد دوباره بیدار شده و متهیج میگردند. بنیروی همین گونه عقاید دینی بود که فراسه صد سال قبل برابر تمام اروپا ایستاد و دیا برای يك مرتبه دیگر تأثیر عقاید دینی را تماشاکرد. عقایدی که در زمان انقلاب بر نفوس مستولی شده بود، يك نوع دیانت جدید محسوب میشد که جامعه را تکان داده بود، ولی خدایانی که از میان معتقدات زمان انقلاب ظاهر شده و نمو کرده بودند، خیلی لطیف بودند، لذا بزودی نابود شدند ولی وقتی که بودند، اقتدار آن ها بزرگ و نامحدود بود.

با وجود همه اینها باید این نکته را تذکر بدهیم که قدرت دیانت در تغییر روحیان ملل خیلی محدود و زائل شدنی است. کمتر اتفاق میافتد که تأثیر عقاید دینی در تطور روحی ملل دوام داشته باشد و پس از چندی از شدت و قوت اولیه آن کاسته نشود زیرا شدت و قوت تأثیر عقاید دینی در بدو امر باحلام و یا مستی بیشتر شبیه است و نیروی احلام بزودی محو شده و مستی مبدل به هوشیاری میشود و مزاج عقلی ملت که

موقتاً در تحت تأثیر دیانت میرود ، باهمان خصایص و مزایای اولیه خود ظاهر میشود .

روحیات و اخلاق اصلی ملل همیشه از ماوراء صیغه‌های دینی ظاهر میشود ، حتی در آن زمانیکه دیانت کاملاً بر نفوس و عقول مردم استیلا یافته و تصور میرود که اخلاق آن‌ها را تغییر داده است ، باز ملل تابع مزاج عقلی خود میباشند : يك عقیده واحده در انگلستان و اسپانی جقدر تباین پیدا میکند که انسان تصور میکند پروتستان مجال است در اسپانی رواج یابد ، همچنانیکه ممکن نیست محمکه نفتیس (انگیزیسیون) در خاک انگلیس تأسیس یابد . بلکه وقتی به ملل پرتستانی مذهب نیز که مراجعه میکنیم ، باهمه وحدت دین و مذهب و اطاعت از يك سنخ معتقدات ، باز اختلاف اخلاق و مشرب و نباین ذوق و سایر ممیزات عقلی آن‌ها سر جای خود باقی است .

تاریخ سیاسی و فنی و ادبی هر ملتی از عقاید او تولید میشود همچنانی که عقاید در اخلاق تأثیر میکند ، از اخلاق نیز متأثر مینماید . کاید زندگانی بسر اخلاق و دیانت او است ولی اخلاق دائمی و کم‌دستخوس تغییر و زوال است و بهمین دلیل است که تاریخ يك نواخت و جریان اساسی آن چندان

دستخوش تحول و تبدل نیست برخلاف عقاید که قابل تغییر است و انقلاباتی که در حیات ملتی مشاهده میکنید عبارت است از تغییر همان عقاید .

کمترین تغییراتی که در عقاید ملتی روی میدهد تغییرات متعدده دیگری را در پی خود میکشد . در فصل سابق گفتیم که فرانسه های قرن ۱۸ غیر از فرانسه های قرن هفدهم بودند برای اینکه معتقدان و طرز تعقلات و ادراکات آنها تفاوت کرده بود : از علوم دینی به علوم طبیعی ، از تقلید بیچن و تفکر ، از نقلیات بعقلیان منقل شده بودند . همین تغییر ادراکات کافی بود که مظاهر حیاتی دو قرن را نسبت یکدیگر مختلف جلوه دهد . اگر همراه این عقیده بالارویم می بینیم که انقلاب فرانسه و حوادثی که از آن زمان تا کنون روی داده است نتیجه حتمی تغییر همان عقاید اولیه است .

و هن و مستی امروز بر تمام ملل قدیمه روی آورده ؛ نظام آنهادر شرف انحلال و بسوی سقوط مایل است ، زیرا هر روزه یکی از آن عقایدی که تا کنون قدر مشترک و جهت جامعه آنها محسوب میشد از بین میرود . وقتی که تمام آن عقاید از بین رفت حتماً تمدن جدیدی بر روی عماید جدیدی تأسیس خواهد شد .

تاریخ بما نشان داده است که ملل دنیا بعد از مرگ
معبودات خود چندان دوامی نخواهند کرد و هر گونه تمدنی
که با آن عقاید و معبودات روی کار آمده است از بین میرود.
حقیقتاً هیچ چیز مثل مرگ يك ديانت و يايك معبود ، در خراب
کردن اساس يك مدنيت مؤثر نیست.

فصل سوم

بزرگان و تاریخ بشر

ارتقاء ملل مربوط بعهده قلبی از منفکرین و علماء آنهاست - شأن این دسته در اجتماع - اینها نماینده تمام مساعی و زحمات ملت خود هستند - شواهد چندی از اکتشافات عظیمه - بزرگان و سیاست - سیاسیون مبدأ خیالانی هستند که بر نفوس ملت مسولی است - تأثیر سودائی ها - مکتشفین بزرگ تمدن را تغییر میدهند - متعصبین و اشخاص سودائی و مالیخولیائی موجد تاریخ هستند .



وقتی که اختلاف اقوام بشر را ذکر میکردیم ، گفتیم تفاوت ملل راقیه از ملل منحط فقط بواسطه یکدسته کوچک مردمان بزرگی است که در رأس جمعیت و توده واقع شده و چنانچه آن دسته را از جامعه بردارند اروپا و شرق از یکدیگر امتیاز نخواهند داشت .

عظمت و قدرت هر ملتی راجع باین عده معدود است و اگر آنها را از میان بردارند ، محیط عقلی آن جامعه بدرجان بسیار پستی سقوط خواهد کرد . اینها مبدأ ترقی علوم و فنون

و صنایع و تمام اجزاء تمدن بشمار میروند و بشهادت تاریخ ما مدیون این قسمت از افراد بشر هیباشیم. با اینکه همیشه جامعه از آنها استفاده کرده و در پرتو ترقی آنها درجات تکامل و بزرگواری را سیر نموده، مردم ابداً حاضر نیستند آنها را برتر از خود مشاهده کنند. چقدر مخترعین و صاحبان فکر بلند در پیشگاه غضب و جهالت ملت خود محو و معدوم شدند! و جامعه نتوانست بفهمد که این عقول و ارواحی که امروز در مقابل طوفان جهالت آنها خاموش میشود، خلاصه و نتیجه زحمات چندین قرن تاریخ در آنها جمع شده است.

اینها مایه فخر و ابهت ملت خود هستند و هر کدام از آنها، هر قدر کوچک و حقیر هم بوده باشند، شایسته احترام و تعظیمند، زیرا بر حسب اتفاق و تصادف ظهور ننموده، بلکه ادوار گذشته و طولانی يك ملت آنها را بجامعه تقدیم کرده است. عظمت يك عصر و زمان و وزن يك جامعه را اینها نمایش میدهند. هر چیزی که آنها را پرورش دهد بتکامل بشریت خدمت نموده است و اگر فریفته آرزوی مساوات بشویم به آخرین درجه انحطاط سقوط خواهیم کرد. زیرا مساوات فقط در ملل منحطه موجود است و یکی از آمال مللی است که راه ترقی را نهی نموده اند. ملل راقیه نمیتوانند

بمساوات نائل شوند مگر بعد از اینکه تمام موجبات تکامل خود را از دست داده و فضائل ترقی خود را از صفحهٔ تاریخ محو نمایند.

معذلك عظمت و شأن رجال بزرگ هر قدر هم بتکامل يك جامعه خدمت کرده باشد خیلی کمتر از درجه ایست که مردم تصور کرده اند زیرا کارهای آن ها نتیجه فکر و مساعی شخصی نیست، بلکه فکر و مجاهدات يك ملت در آنها حلول نموده است. اکتشافات مکتشفین نمره و نتیجه اکتشافات زیادی است که قبل از آنها در جامعه بوده و در حقیقت بنایی را با انجام میرسانند که دیگران طرح و شالوده آن را ریخته اند ولی مورخین طبعاً هر اختراعی را بکسی نسبت میدهند، برای هر اختراع و اکتشاف بزرگی، يك فصل معینی تاریخ را اختصاص میدهند، در صورتیکه هیچیک از اکتشافات بزرگی که نقشهٔ دنیا را تغییر داده است مانند مطبوعه، باروت بخار، الکتریسته، تلگراف و نظائر آنها نتیجه مساعی بکنفر بود، و نمی توان آن را بیک نفر اختصاص داد. هر يك از این اکتشافات نتیجه زحمات و کوشش های بسیاریست که سابقین بکار بسته اند و نتیجه آن بدست بکنفر انجام گرفته است.

(گالیله) اول کسی بود که تساوی رفت و آمد يك

قندیل را در هوای اذحیث زمان ملاحظه کرد. ساعت‌های (کرونومتر) بعدها از روی همین مقیاس اختراع شد و از روی همین مبدأ ملاحظه‌آلتی که آنها را در دریا هدایت‌هینماید ایجاد کردند. باروت همان (آتش یونانی) است که با تغییرات خیلی بطئی و تدریجی باین شکل رسیده است. ماشین بخار نتیجه اکتشافات زیادی است که مساعی نامحدودی برای آن صرف شده است. اگر یکنفر یونانی هوش و ذکاوتش چندین مرتبه بیش از (ارشمیدس) بود، نمیتوانست با اختراع لکوموتیف موافق شود و اگر هم میتوانست نمیتوانست آن را در معرض استفاده درآورد، برای اینکه اجزاء آن منوط بعلم میکائیک بود که باید یس از دو هزار سال دیگر تکمیل شود.

مردم تصور میکنند سیاسیون بزرگ‌شاید از این‌تقاعده مستثنی باشند و بسوابق ملت خود مربوط نمی‌باشند. این‌طور نیست. ارتباط آنها بسوابق کمتر از ارتباط مخترعین نیست. یک‌دسته از نویسندگان مثل (هیگل)، (کوزان) و (کارلایل) در این مرحله راه اغراق پیموده و رجال بزرگ سیاست که زمام دنیا را بدست گرفته و مجرای تاریخ بشریت را خواسته‌اند تغییر بدهند، در صف خدایان درآورده و آنها را تالی‌قضا و قدر معرفی نموده‌اند. بی‌شبهه این رجال بزرگ در اطوار

و تبدلات حیاتی ملت خود دستی داشته و مؤثر بوده اند و لسی بهیچ وجه نمیتوانستند مجرای حیات ملتی را تغییر دهند. هیچ شخصی که عقل و کفایت او مثل کرومویل و ناپلئون هم باشد نمیتواند چنین کار را بعهده گیرد.

بسیاری از فاتحین بزرگ با قوه آتش و آهن شهرها را ویران کرده و مردم را بـخـالـک هـالـک افکنده اند، مثل طاعلی که یک موزه پر از نفائس را آتش نزند و لی این کار نباید دیده بصیرت ما را کور نمود و در تعین شئون آنها راه اغراق بییمایم. برای اینکه قیمت اشخاصی مثل (سزار) و (ریشلیو)، اینست که قوه و قدرت خود را با احتیاجان زمان و محیط خود تطبیق نموده و بمصرف رسانده اند. در این صورت علت موفقیت آنها قبل از ظهور آنها وجود داشته است، یعنی احتیاجات عصر وجود آنها را ایجاب کرده است. اگر (رول سزار) و (ریشلیو) دو باسه قرن قبل دنیا میآمدند، نه آن یکی میتوانست ملت روم را مطیع دیکتاتوری خود کند و نه این یکی مینوانست اتحاد فرانسه را عملی نماید. یس سیاسیون خفیفی و بزرگ آنها هستند که احیاجات و مقنضیات عصر در وجود آنها مجسم شده و روزگار مقدمان حوادثی را که بدسب آنها باید انجام گیرد تهید نهوده و از این لحاظ است که آنها

میتوانند خط سیر جامعه را طرح کنند . بسا میشود که این خط سیر نامعلوم بوده باشد ولی مقدرات یعنی مقتضیات، همیشه ملل را بهمان راهی که میباید برود بدست این سیاسیون سوق خواهد داد . بنابر این سیاسیون بزرگ هم مانند مخترعین در حقیقت ثمرهٔ مجاهدات طولانی گذشته ملت خود میباشند .

در مقابله میان دو طبقه رجال بزرگ قدری دور تر رویم : ارباب اختراع و اکتشاف و ارباب سیاست چه سنخ اثراتی در حیات اجتماعی ملل دارند؟

در تاریخ سیاسی اقوام بشر از مخترعین اسمی برده نشده است زیرا تا تأثیران این طبقه در تمدن بشر غیر مستقیم و مخفی و از عوامل تحولاتی محسوب میشوند که در تمدن و آینده ملت روی میدهد . ارباب اختراع ، از مخترع خیش گرفته تا مخترع تلگراف آن درجه قوت اخلاقی و حالات روحیه‌ای که برای ایجاد يك دیانت ، یا تسخیر يك مملکت لازم است ، ندارند . یعنی مواهب طبیعی آنها برای تغییر مجرای تاریخ که بطور آشکار بعمل آید کافی نیست ، برای اینکه مخترعین اهل فکر و تدقیق هستند . فکر و تدقیق همیشه ایجاد مشکلات مینماید و منتهی بسستی عزم و همت میشود ، مطامع این طبقه هم غالباً محدود است .

خلاصه - مکتشفین تمدن را بمرور زمان تغییر میدهند ولی آن متعصب‌هایی که با فکر تنگ و ضعف ادراک بقوه اخلاق و شدت مطامع امتیاز دارند ، میتوانند مؤسس شوند: طوفانی سیاسی یا مذهبی برانگیزند، یا دولت بزرگی را ایجاد نمایند و نظام هیئت جامعه را تغییر دهند . پطر کشیش با صدای خود هزاران افراد بشر را تحریک نموده و بطرف شرق حرکت داد. یکنفر کشیش بی نام و نشان مانند (لوتر) اروپا را بدریای آتش پرتاب کرد. اما هیئت جامعه صدای (گالیله) و (نیوتن) را نمی شنود . بلی مکتشفین بزرگ سیر تمدن را سریع ولی سیاسیون بزرگ تاریخ را خلق میکنند .

در حقیقت تاریخ ذکر حوادثی است که بشر آنرا متحمل شده ، فقط برای اینکه خیالی برای خود ایجاد نموده و آنرا پرستش کند و سپس از صفحه گیتی آنرا محو نماید . این خیالات و معبودان بشری در نظر عالم حکم سرابی دارد که در صحاری سوزان میدرخشد.

آن رنی ها و سودائی هایی که این سراب ها را خلق کرده و به بشر نشان دادند ، همان اشخاصی هستند که دنیا را و از گون نمودند و هنوز هم که در زیر نوده های خاک هستند بر ملل دنیا و اخلاق ملل دنیا حکومت میکنند و مقدرات

آنها را تعیین مینمایند. پس ما نباید از تأثیرات آنها غفلت نموده و فراموش کنیم که آنها صورت خارجی افکار و ایده آل های عصر خود و ملت خود بوده اند. هیچ کسی نمیتواند زمام يك ملت را گرفته و بطرفی بکشانند، مگر اینکه مثل موسی حقیقت آمال و مظهر افکار ملت خود باشد بدبختی های عصر بودا و عیسی حس شفقت و ترحم را در قلب ایندو نفر ایجاد کرد و این حس بشکل دیانت بمردمان آن عصر که محتاج رأفت و عطوفت بودند ظاهر گردید. محمد دیانت توحید را بر ملتی نازل نمود که اختلاف و نفاق آن هارا از یکدیگر دور ساخته بود

یک نفر بطایفه بنام ناپلئون ظهور کرد و لوای فکر و آرزوی ملتی که بافتخارات جنگ متمادیل بود بدست گرفت و یازده سال آنها را در اروپا جولان داد.

زمامداران بشر آنها می هستند که آمال ملت و جامعه آنها در وجودشان مجسم شده و سعی میگردند که این آمال را برای ملت متحقق سازند. وقتی فیروزی آمال مسلم می گردد که این داهیه ها از آنها حمایت کنند، خواه آن آمال و آن مبادی حق و خواه باطل بوده باشد، بلکه تاریخ بما نشان میدهد که مبادی باطل بیشتر در نفوس مؤثر بوده است.

طغیان هیچ انقلاب بزرگ ، سقوط هیچ تمدن بزرگ و تشکیل هیچ تمدن بزرگ رانمی بینیم ، مگر اینکه غالباً روی مبادی و زمینه‌هایی که در نظر عقل خجالت آور می‌باشد ، استوار گردیده است . این ملکوت آسمان ها نیست که انجیل برای عقول ضعیفه تهیه کرده ، بلکه مقصود همین ملکوت زمین است ولی بشرط این که شخص صاحب عقیده بوده باشد . فلاسفه که می‌خواهند در بکر و زهر چه مؤمنین درست کرده اند خرد نمایند ، اشتباه میکنند و باید در مقابل این مؤمنین زانو بزمین زنند و آنها را ستایش کنند ، زیرا آن‌ها یکی از حلقات سلسله‌ی هستند که دنیا را بهم مربوط میکنند . آنها هستند که بزرگترین حوادث تاریخی را ایجاد کرده اند .

بلی ، اینها برای مردم موهومات آوردند ولی مردم بهمین موهومات مهیب و جذاب (امید آور و بیم انگیز) قرون طولانی زندگی کرده‌اند و در آتیه نیز منشأ حیات آنها خواهد بود . می‌گویند : این خواب خارج از حقیقت است . آری ، ولی باید این خواب را تقدیس کرد . زیرا بواسطه این خواب بود که پدران ما شیرینی آرزو و امید را چشیده و دیوانه وار بدنبال اوهام خویش به رسو دویدند ، نا از توحس اولیه ما را نجات داده و بمرحله کنونی رسانیدند . اوهام

یکی از عوامل مؤثره تمدن است. اهرام مصر و کلیسا های بزرگ اروپا را در قرون وسطی اوهام بنامود اوهام بود که برای نصف يك مقبره، غرب را بطرف مشرق سوق داد^(۱) اوهام بود که دیانت های باعظامت را ناسیس نمود و باز اوهام بود که بزرگترین دولتها را تشکیل و بزرگترین دولت ها را منقرض ساخت.

تمام مساعی بشریت همینطور دنبال خیالات رفته است، نه دنبال حقائق. این مساعی و مجاهدات اگر چه بمقاصد موهوم خود نائل شدند ولی در نتیجه همین تکاپوی بیپوده، سیر، نمدن و تکامل بسر منزل کنونی رسبد.

(۱) معصود جنگ صلب و گرفتن بت الهمدس است.

قسمت پنجم

انحلال اخلاق و سقوط ممال

فصل اول

چگونه تمدن ضعیف شده و میمرد

متلاشی شدن انواع (پسیکولوژی) - مواریث اخلاقی چگونه در اندک زمانی معدوم میشود در صورتیکه تکوین آن محتاج قرون عدیده بود - برای سیر تکاملی ملل طول زمان لازم است در صورتیکه در سیر فقهرائی، زمان طولانی لازم نیست - مهم ترین عوامل انحطاط ملل انحطاط اخلاقی آنها است - کیفیت مرگ تمدنها همه بر یک نهج است - علائم انحطاطی که در بعضی از ملل لاتینی مشاهده میشود - نوحب ذات - ضعف همت و اراده - انحطاط اخلاق و آداب - جوانان حاضره - تأثیرات محتمله کمونیزم - خطر وقوت آن - تمدنی را که میخواهد ایجاد کند بطرف توحش میبرد - کدام ملل بیشتر به سوسیالیزم کمک خواهند کرد .



در حیوان شناسی قاعده تخلف ناپذیری موجود است. هر يك از اعضاء بدن حیوان موافق احتیاجات معاشیش و مقتضیات طبیعی و اقلیمی که آن حیوان با آن مقتضیات باید زندگانی کند نمونه نماید. اگر آن احتیاج رفع شد یا آن عضو مورد استعمال واقع نگردد، خاصیت فیزیولوژی خود را از دست

بدهد و از کار میافتد و رفته رفته معدوم میشود. مثلاً چشم
 اهیانی که درشکاف سنگهای دریا زندگانی میکنند بواسطه
 دم احتیاج و عدم استعمال ضعیف شده و این ضعف بتوارث
 بدت یافته، بطوریکه امروز بکلی ازدیدن محروم هستند.
 رای تکوین يك عضو قرون متمادیه لازم است، در صورتیکه
 معدوم شدن آن بزمان طولانی احتیاج ندارد.

این قانون طبیعی عالم مادیات کاملاً در مسائل اجتماعی
 صادق و منطبق است. اخلاق و صفاتی که مزاج عقلی يك ملت
 تشکیل میدهد اگر مورد استعمال نداشته باشد، یعنی اوضاع
 طبیعی و اجتماعی محتاج استعمال و پرورش آنها نباشد، بزودی
 ضعیف و نابود میشود.

هر قدر زمان تکوین و ایجاد آنها طولانی بوده باشد،
 زمان ضعف و از کار افتادن آنها خیلی کوتاه است. زیرا
 مراکز دماغی که مهد پرورش قوای عقلی محسوب میشود،
 وقتی که استعمال نگردد، وظیفه خود را زود فراموش میکند.
 شجاعت، اقدام، قوه استنباط، قوه عزم و سایر عناصر عقلی، همه
 آنها بطول زمان نکوین و مراکز آنها در دماغ نه و مینماید
 ولی همین که زمان مختصری استعمال نشد و محل احتیاج
 واقع نگردد، بکلی از کار افتاده و معدوم میشود. بیهین

جهت است که يك ملت ، با سیر تدریجی و بطئی چند قرن ، میتواند باوج تکامل و تعالی برسد ولی احياناً در مدت اندکی بمغاک انحطاط و تأخر سرنگون میشود .

اگر علل انحطاط و سقوط تمام ملل دنیا را در تحت مطالعه در آوریم يك چیز بیشتر نمی بینیم: تغییر ساختمان روحی ، از دست دادن فضائل ، بعبارةٔ آخری سستی و ضعف اخلاقی . تا بحال شنیده نشده است که يك ملت بواسطه فقدان هوش و ذکاوت محکوم بتأخر و انحطاط شده باشد . تمام مدنیت های دنیا را همین يك چیز ساقط نموده است . تاریخ بشر که مجلدات ضخیمی را اشغال نموده بیش از يك صفحه مکرر نیست .

همینکه ملت باوج تمدن و اقتدار رسید و از دشمنان خود ایمن و مطمئن گردید و صالح و آرامش بر مملکت مستولی شد ، حس عیاشی و هوسرانی ، یعنی استفاده از آسایش و راحت در آن ها پیدا میشود . فضائل جنگجویی و شجاعت در اوضاع ضعیف شده ، احتیاجاتش بمدر بکه درجات مدنیتش بالارود فزونی می گیرد ، خود پرستی ، حق زهت از لذت و موجبات رفاه و ترقی بر نفوس مستولی شده ، مصالح و منافع اجتماعی و عهومی کم قیمت و بی خریدار میشوند ، یعنی تمام آن فضائل و صفات

ممتازی که سابقاً موجب عظمت و بزرگی او بود ضعیف و بالاخره نابود میگردد. در این موقع است که همسایه وحشی یا نیم وحشی بر او هجوم و حمله نموده بنیان مدنیت و ترقی او را ویران و برانقاض آن تمدن جدیدی طرح مینماید.

اینطور بود عاقبت روم و ایران که باهمه ترقی و استحکام و داشتن قوانین و نظامات عالیه ، اقوام وحشی زمرن اولی را منقرض نمود و دومی در مقابل سیلاب هجوم عرب مقاومت ننموده و از پای در افتاد. آن‌چه را ملت بزرگ (روم) در مقابل اقوام وحشی فاقد بود و بدینواسطه مغلوب شد ، هوس و عقل نبود. درجه هوس و عقل ملت غالب طرف قیاس با ملت مغلوب نبود ، اما همان وقتی که روم بمنتها درجه تکامل عقل رسید ، یعنی در زمان امراطورهای سلسله اول که عصر ظهور نوابغ و دانشمندان بزرگ روم بشمار میرود ، موجبات سقوط در آغوش او پرورس مییافت .

روم باوج تکامل و اعتلاء عقلی و فنی رسید ولی یک چیز و فقط یک چیز را فاقد بود. همان چیز را فاقد بود که عظمت او را بر پا کرده بود. یعنی در آن تاریخ ، روم فقط ملکات اخلاقی و فضایل اجتماعی را فاقد شد و بقعر مذلت و بدبختی سرنگون گردید .

آن وقتیکه روم تاریخ خود را شروع کرد ملت فقیری بود و تفننات زندگانی نداشت ، تنها يك ایده آل بر تمام عقول و نفوس حکومت میکرد : عظمت روم . برای این خیال مقدس بود که از هیچ گونه فداکاری دریغ نمیکردند و بعد از آنیکه این سرزمین ، قلب دایره مدنیّت و مرکز تجمل دنیا شد ، اجانب از هر سو بآن متوجه شدند . بالاخره عنوان و لقب وطنی را نیز بآنها بخشیدند ، در صورتی که عظمت و بزرگی روم برای آن بیگانگان اهمیتی نداشت . آنها فقط از لذائذ و نعمت مملکت بهره مند میشدند و در محنت و مصائب روم شریک نبودند . روم پس از چند قرن مجمع تمام قبائل و طوایف روی زمین شد و باوج رفعت و عزت نائل گردید و آنارحیات و زندگانی در ناصیه اش درخشیدن گرفت ، در صورتیکه مدتها بود روح خود را از دست داده بود .

نظیر همین علل ، تمدن ما را تهدید میکند . بعلاوه علل و موجبات دیگری نیز وجود دارد که اکتشافات علمی آنها را ایجاد کرده است . علوم و اکتشافات عصر حاضر بکلی افکار را تغییر داده و تمام مبادی و اصول دینی و اجتماعی سابق را از میان برده است . بشریت پرتگاه مهیبی را که تا کنون نمیدید ، اینک در زبرپای خود مشاهده میکند . حالادیکر

فهمیده است که طبیعت شاعر و مدرک نیست و آن آزادیرا که جستجو می‌کرد، فقط يك مفهوم وهمی و خیالی است و همیشه مقهور سر پنجهٔ تقدیر است. فهمید آن چیزیکه عادتاً آنرا رحم و شفقت مینامند در طبیعت وجود ندارد. فهمید این تکامل و ترقی بقیمت‌گزافی برای اوتامام شده و طبیعت بوسیله يك قانون ظالمانه ای که عبارت است از اینکه ضعیف را پایمال قوی سازد این تکامل و ترقی را باوداده است. اینها یکدسته افکار هولناکی است که خون را در بدن جامد می‌سازد و بکلی مخالف عقاید پدران ماست که با يك قلب آسوده و روح خالی از تشویش زندگانی را استقبال می‌کردند. دنیا در بر تو این افکار است که قیافهٔ عبوسی بخود گرفته و باعث آنارشی فکری مردمان کم‌مایه گردیده است. در جوان‌هائی که مشغول تحصیل ادبیات و فنون هستند، یکک جمود مخلوط بحزن و اندوهی پیدا شده که بالطبیعه اراده و پشت کار را از آنها سلب نموده است و اجازه نمی‌دهد جز منافع شخصی چیز دیگری در نظر آنها جلوه‌گر شود.

قوه اجتماعی ملل متوقف بر عقیده است - عقیده بمبادی دینی یا وطنی. از بدو تشکیلات اجتماعی هیج تمدنی یافت نمیشود که بر مبادی نسبی و محسنات نسبی تأسیس یافته باشد.

هر وقت که شك و تردید بعقاید و مبادی يك جامعه رخنه پیدا کرد مرگ و فنای آن جامعه حتمی خواهد بود.

سیاستمداران این دوره بتأثیر رژیم اساس و قوانین اجتماعی بیشتر معتقدند تا بمبادی و اصولی که تشکیلات اجتماعی محسوب میشود. رژیم و قوانین هیئت جامعه از مبادی و اصول کلیه تولید گردیده است همینکه مبادی يك ملت از میان رفت بطور حتم تشکیلات اجتماعی آن جامعه از بیخ و بن متزلزل میشود. پرزحمت ترین ادوار حیاتی يك ملت وقتی است که عقاید و مبادی خود را از دست میدهد.

وقتی که به نتیجه این مقدمات مراجعه کنیم، می بینیم علامت انحطاط در تمام ملل لاتینی ظاهر است. هر روز قوه ابتکار، فضیلت اراده و هم تنور غبت آنها به کار و کوشش کم میشود و تقریباً با احتیاجات مادی خود قانعند، احتیاجات مادی هم که روز بروز افزون میگردد. رشته خانوادگی تقریباً دارد از هم پاشیده میشود و در تمام طبقات آنارخشم و آشفتگی فکر توسعه پیدا میکند.

بشریت در این حالی که ملل لاتینی هستند مانند کشتی بی ناخدائی است که دستخوش لطمات طوفان شده و بهر سو، بدون مقصد حرکت میکند. انسانیت در این حالت بوادیهای خشك

وسختی میرسد که سابقاً سراسر این وادیها را خدایان منزل گرفته بودند و اینک علم آنان را پایمال و معدوم ساخته و آن بوستانی که عقیده ایجاد کرده بود، بیک ریگزار خشک و سوزانی تبدیل یافته است. جماعات به منتهای درجه سریع التاثر گردیده و فاقد ثبات و خون سردی شد، و پیوسته از میان جنون آنارشیسم و زنجیر استبداد راه می پیمایند. هر روز صبح در مقابل یک معبود جدیدی زانو بزمین زده و شب آن را انکار میکنند. بخیال خود در جستجوی آزادی هستند در صورتی که از آزادی دور میشوند و با اصرار، از دولت درخواست میکنند که سلسله های تسلط خود را محکم تر سازد. انسانیت در ملل لاتین مطیع اراده هر مستبد کوتاه نظری گردیده است.

این اشخاصیکه تصور میکنند زمام جمعیت را در کف دارند و در حقیقت زمام اراده آنها در دست جمعیت است، نمی توانند فرق بگذارند میان کسی که از بدبختی هر روز خدای تازه ای میگیرد و کسی که دارای روح استقلال یافته شده و هیچ اربابی برای خود قبول نمیکند. حکومت با اختلاف مصداق، معبود حقیقی احزاب است که هر روز قید جدیدی از او نقاضا مینمایند. میخواهند حکومت در تمام جزئیات و کلیات شئون حیاتی آنها مداخله کرده و قوانینی سخت تر از قوانین

روم شرقی برایشان وضع نماید .

جوانان روز بروز از کارهایی که مستلزم فکر و ابتکار و عزم و اراده است بی رغبت تر شده و خود را در زاویه خمول و همت سوز دوائر دولتی انداخته ، از کوچکترین مسئولیتی بر خود میلرزند .

تجار ما از اصول استعمار و استغلال سرمایه بکلی بیخبر و مستعمراتیان ما عبارتند از مستخدمین دولتی .

رجال سیاست ما بجای کار و همت ، سرگرم مناقشات شخصی هستند که انسان از بیهودگی آن مناقشات حیرت میکند . جمعیتها نیز بجای همت و کاردارای هیجان و غضب های آنی و موقتی شده اند . در محصلین نیز بجای این دو فضیلت ضعف و عجز و روح یأس و انزجار از حیات جای گیر شده است . (۱)

(۱) در اینجا از جریده (سیکل) يك قسمت از نطق مسیوا بتین کفیل وزارت مستعمرات که در تاریخ ۷ نوامبر سال ۱۸۹۰ در مجلس شوری نمود ایراد میکنیم :-

«عده اهالی کوشنشین به ۱۸۰۰۰۰۰ نفر میرسد که ۱۶۰۰ نفر آنها فرانسوی و از این عده ۱۲۰۰۰۰ نفر از مستخدمین دولت هستند و حکومت آنجا بدست مجلسی است که آنها انتخاب میکنند و یک وکیل هم در مجلس دارند . در این صورت آیا متوقع نیستید آمارشی در آنجا تعمیم یابد و سوء نتیجه این وضعیت اینست که با آنکه بودجه آنجا به ۲۲ میلیون فرانک تنزل کرده ۹ میلیون آن صرف دوائر دولتی میشود . در سال ۱۸۷۷ درصد تقایل عده مستخدمین برآمده و مقدار ۳۵۰۰۰۰۰ فرانک از بودجه کسر کردم ؛ این کار را در ماه اکتبر کردم و در دسامبر کابینه ای که من در آن بودم ساقط شد و در ماه مارس تمام آبهالی را که از خدمت بیرون کرده بودم پس جای خود برگشتند .

بهر طرف (در ملل لاتینی) روی آورید حب ذات
و خود خواهی را در منتهی درجه عمومی یابید. در اینگونه
ملل، افراد غیر از شخص خود چیز دیگری را نمیخواهند،
صدای وجدان ضعیف کشند و اخلاق عمومی روی بانحطاط
گذاشته، تار و زیکه فضائل بکلی محو، و افراد قدرت بر خود را
فاقد شوند و نتوانند از هوا و هوس خود جلوگیری کنند
و کسیکه نتواند بر خود حکومت کند دیگری بر سر او مسلط
خواهد شد^(۱).

(۱) خطر انحطاط اخلاق در طبقه قضا و نوترها که سابقاً
بافت و تقوی ممتاز بودند، همچنانکه سر باز بشجاعت امتیاز داشت،
بیشتر است، مخصوصاً اخلاق نوترها در این دوره بدرجه خیلی پستی
رسیده و احصائیه رسمی شعراست که از هر ۱۰۰۰ نفر ۴۳ نفر متهم
هستند، در صورتیکه عدد متهمین میان ملت اریک نفر نسبت به ۱۰۰۰۰
نفر تجاوز میکند. در روزنامه رسمی مورخه ۳۱ ژوئیه ۱۸۹۰ این
قسمت را در ضمن راپرتی که وزیر عدلیه به مقام ریاست جمهور تقدیم میسازد
خواندم

«مصیبت زونی گرفته و اضطراب عمومی از سال ۱۸۸۰ زیادتر
شده است حدیکه یکی از سابقین من در ۱۸۷۶ مجلس را متوجه نوترها نموده
زیرا فساد که آنها سرایت کرده بود ناک قیافه مهیسی بخود گرفته
بود عدد این وقایع معزن در سال ۱۸۸۲ سی و یک درصد بوده، سال
۱۸۸۳ به ۴۹، سال ۱۸۸۴ به ۵۴ و سال ۱۸۸۶ به ۷۱ درصد بالغ
گردیده و میلی را که نوترها احتلاس کرده اند در اثناء سال ۱۸۸۰ -
۸۶ به شصت میلیون بالغ میشود در ۱۸۸۹ صدوسی نفر آنها را با بزل
یا جبارناستفا از جای خود تکان دادیم». اگر اضافه کنیم ناین حواد،
و رشکستکی مؤسسات بزرگ مالیه مانند، بانک «کتوادریسکونت»
و شرکت باناما و غیره باید اقرار کنیم که اشتراکیون تا یک درجه حق
بقیه در ذیل صفحه بعد

تغییر این حالت مشکل است زیرا قبل از همه چیز باید اصول تربیت لاتینی خود را، که مستلزم نموقوه عزم و همت و ابتکار و استقلال فکری نیست، تغییر دهیم. با ترتیب فعلی جوان های ما غیر از موفق شدن در امتحان، هیچ ایده آل و منظوری ندارند و برای موفق شدن در امتحان هم، غیر از بکار انداختن قوه حافظه، هیچ وسیله ای نیست. نتیجه این میشود که زمام امور اجتماع بدست اشخاصی می افتد که بزرگترین مزایای روحی و عقلی آنها تقلید و فقدان استقلال فکر و اراده و همت است. (گیزو) در ضمن باز دید بعضی از مدارس انگلیس از یکی از معلمین بزرگ این جمله را شنیده بود «من میخواهم قدری آهن در روح شاگردان بریزم» کجا ملل لاتینی اصول تعلیم و ممله بینی دارند که متوجه این قبیل هدف های عالی باشند؛ شاید اصول خدمات نظامی بتواند از عهده تلافی این ضعف و سستی بر آید و غیر از اینهم چاره ای نیست. بهترین وسیله ای

بقیه از ذیل صفحه قبل

دارند نسبت بطبقه ای که زمام امور در دست آنهاست بدین باشد. بد بختانه این انحطاط اخلاقی در جمیع ملل لاتینی ظاهر شده است و در شکستگی و افتضاح بانگهای رسمی ایتالیا که معلوم شد بزرگترین رجال سیاست بدون حساب از آنجا دزدی می کرده اند، افلاس پرتگال، اوضاع بدمالیه اسپانی و ایتالی، سقوط دهشتناک جمهوریت های لاتینی امریکای جنوبی - همه آنها ثابت میکند که اخلاق ملل مزبور دچار وهنی شده است که آنها را به مرگ و فنا تهدید میکند.

برای تکان دادن ملتی که مشرف بسقوط است تعمیم نظام اجباری، با دیسپلین سخت و ظالم و اینکه ملت بی‌بسته آماده جنگهای مهم باشد.

ملل لاتینی نمیتوانند در زیر سایه نظامات آزادی، که از آنارشیسم و استبداد بطور متساوی دور باشد، زندگانی کنند برای اینکه اخلاق آنها رو به انحطاط گذاشته و خودخواهی جانشین توجه بمصالح عمومی گردیده است. آنها حکومت مطلقه ای که با فتوحات خود مساوات را بآنها بدهد ترجیح میدهند بر حکومتی که آزادی را بآنها ببخشد. حتی طبقات منورالفکر و متفکر هم در تحت تأثیر عوامل وراثت با این عقیده شریکند. در صورتی که هیچ محیطی مانند محیط‌هایی که، بجای مساوات آزادی بر آن حکومت میکند، برای پرورش قوای دماغی و نمودارک افراد مهیا و آماده نیست. شاید طرفداران مساوات از همین نقطه نظر مخالف با رژیم‌های آزادی پرور هستند. بدترین حکومتها، برای نمو مکارم و مدارک افراد و مناسبترین آنها برای تعمیم انحطاط و پستی در نفوس افراد حکومتهای استبدادی است که شایسته ملی میباشند که مشرف بسقوط هستند. تاریخ نشان داده است که اینگونه حکومتها در اواهل نهضت و یادرحین سقوط ملل ظاهر میشوند

وامر وزهمان طرز حکومت باسم اشتراکی در میان ملل لاتینی ظاهر میشود. اصول اشتراکی یعنی مستهلك شدن فرد در دولت و بعقیده ماینگونه حکومت ها بدتر از حکومتهای استبداد است، برای اینکه بزرگترین مستبدین و ظلمه دنیا از مسئولیت و بازخواست ملت بیمناک است، در صورتیکه جمعیت این مسئولیت را ندارد و در حکومت کمونیزم استبداد مطلق العنان تراست.

کمونیزم بزرگترین خطری است که ملل اروپارا تهدید میکند و یکی از عوامل سقوط آن محسوب خواهد شد. برای اینکه درجه مخاطره آن را بدانید به تأثیرات شدید آن بر نفوس نگاه کنید، نه بر محتویات تعالیم آن. فشار اقتصادی تمدن کنونی، کمونیزم را بمنزله يك دیانت جدیدی بر نفوس مسئولی ساخته است و نفوسی که از تحمل زندگانی عاجز و بدون منظره بهشت که از درو پنجره کلیساها دیده بودند، نمیتوانند زندگانی کنند، بتعالیم کمونیزم روی میآورند. شیفته گان آن روز بروز زیادتر میشوند و بزودی شهادهای راه آن نیز معرفی خواهند شد - در این وقت است که بشکل معتقدات دینی درآمده و ملل دنیا را تکان خواهد داد.

اینکه گفتیم کمونیزم مردم را به پست ترین درجات بندگی میکشاند و هر گونه استقلالی و همتی را در آنها میکشد، يك امر مسلمی است که غیر از روانشناسان که بر احوال زندگانی اطلاع کافی دارند، کسی آنرا نمیداند ولی ادله آنها از حوصله فهم و ادراک جماعات دور است و دلایلی که میتواند جماعات را متقاعد کند چندان مربوط بعقل و منطق نیست.

مردم قرنهای تابع دیانت هائی بودند که هر ذوق سلیم و ادراک صحیحی آنها را قبول نمیکرد، مع ذلك بر بزرگترین عقول و وسیع ترین مدارک سیادت میکرد زیرا انسان در معتقدات خود تابع غرائز و احساسات سوق الطبیعه و غیر ارادی خود میشود و در دایره احساسات غیر ارادی، عقل و منطق نفوذی ندارد.

بنا بر این و نظر به حالت روحیه و طرز ادراکات ملل اروپا کمونیزم با همه مخاطراتی که در بر دارد بر آنها حکم فرما مینمود و آخرین ادوار انحطاط اروپا را نمایش خواهد داد.

غیر از ملت روسیه که از نقطه نظر حالت روحیه بمثل آسیائی بیشتر شبیه است، هیچ ملتی در اروپا نیست که بتواند

به نیروی عقاید ثابت و عزم و اراده و اخلاق مایل به استقلال در برابر این سیلاب مقاومت کند مگر انگلیس. آلمان با همه ظواهر ترقی اولین طعمه و قربانی این دیانت جدید خواهد شد بدلیل انتشار عقاید مزبوره در آن سر زمین و لباسی از علم چنانکه شایسته يك ملت خیال بافی است، بر آن خواهد پوشانید و آلمان از حیث فقدان قوه استنباط و استقلال بیش از تمام ملل مستعد قبول این مرام است (۱).

اما روسیه تا چندی قبل با اصول « میر » یعنی اصول سوسیالیزم ملل ساده و بدوی، زندگی میکرد و تاهنوز هم از آن طرز زندگانی برون نیامده است و ممکن هم نیست با اصول منحط زمان سابق برگردد ولی در پیشانی روسیه

(۱) بزرگترین نویسندگان آلمان با این مطلب موافق است. در کتاب مسیو (زیگر) که از معلمین دارالفنون است سطور ذیل خوانده میشود « اگر در انگلستان افکار عمومی بر این است که ملت خودش بر خود حکومت کند، افکار و اعتماد بر حکومت یکی از خصائص ملت آلمان است. ما ملتی هستیم که مدتها در تحت قیمومت در آمده ایم و دست توانای بیسمارک در مند بیست سال گذشته قوه ایسکار و احساس به مسئولیت را از ما سلب کرده است اگر چه ما را بیک مأمینی رسانید که دیگر ترسی نداریم و در هر حادثه بزرگ یا کوچکی به حکومت پناهنده می شویم. »

گویا مؤلف احساسات ملت خود را بسزله حقیقت و واقع فرض کرده و مثل اینکه میخواهد ملت خود را تشجیع کرده و آنها را بیشتر برای ترقی آماده کند زیرا بحسب ظاهر ملت آلمان يك ملت پر از همت و استنباط و مجاهدت و ترقی دائم است (مصنف)

يك آینده دیگری نوشته شده است و بدون شبهه جماعات وحشیه را روسیه برای خراب کردن تمدن اروپا سوق خواهد داد، بعد از اینکه جنگهای اقتصادی و کمونیزم زمینه تهاجم آنها را فراهم کرده باشد.

چیزیکه هست مابین ما و این پرتگاه فوآصالی موجود است علاوه بر اینکه خشونت و شدتی که در کمونیزم خوابیده است آنرا قابل دوام و تحمل قرار میدهد و مردم چراغ بدست به جستجوی تیر و کالیگولا خواهند پرداخت. ما تعجب میکنیم که رومنها چطور زیر بار مظالم این دو جابر سفاک رفتند ولی وقتی بدوره پرازشامت جنگهای داخلی و اجتماعی منوجه شویم از سقوط اخلاق ملت مزبور و تسلیم شدن آنها باسارت چندان تعجب نخواهیم کرد، زیرا در سایه این دو خونخوار نسبتاً آسوده بودند و حقیقتاً بعد از اینکه آنها از بین رفتند رومن ها به پیدا کردن حکومتی بهتر از آنها موفق نشدند، بلکه سیل اقوام متوحشه از روی تمدن آنها در گذشت. این بود عاقبت روم و دوره تاریخ غیر از این سر نوشتی برای ملل ثبت نکرده است.

فصل دوم

خلاصه کتاب

دردیباچه گفتیم که این کتاب خلاصه و زبده تألیفات سابقه ما در موضوع مدنیت های دنیاست . در حقیقت هر يك از فصول این کتاب خلاصه کتابی است که سابقاً نوشته ایم . بنا بر این اگر بنخواهیم يك خلاصه از این خلاصه استخراج کنیم خیلی مشکل خواهد بود ، مع ذلك برای استفاده بعضی از خوانندگان که کمتر وقت دارند ، مبادی اولیه ای که فصول و بیانات مندرجه در این کتاب شامل آنهاست در ضمن جمله های مختصری بیان کنیم :-

در ملتی يك دسته خصائص عقلی و روحی دارد که تقریباً مانند خصائص بدنی کمتر دست خوش تغییر می شود و ممیزان روحی مانند ممیزات مادی با مرور قرن ها قابل تغییر است .

غیر از این خصائص رمزایای نابته وراثتی که ساختمان

فکری و مزاج عقلی ملل را مشخص میکند ، صفات ثانوی نیز در ملل موجود است که در تحت تأثیر محیط و مقتضیات اجتماعی قابل تبدیل و تجدد است و از همین لحاظ است که از سیر در تاریخ ملل اسان تصور میکند جامعه دائماً در حال تحول و انتقال است .

ساختمان روحی هر ملتی عصاره و نتیجه افراد زنده و اجداد در گذشته آنهاست . در حیات اجتماعی ملل تأثیر اموات بیشتر و پیشتر است . زیرا آنها موجد آداب و عادات و مبدأ اخلاق و فطریان نابتة ملت خود هستند .

همچنانی که خانواده های حیوانی بوسیله خصایص و مزایای معینه ای از یکدیگر مجزا و ممتاز میشوند ، ملل را نیز يك دسه از خصائص عقلی و روحی از یکدیگر ممتاز مینماید .

تفاوت ملل از یکدیگر در طبقات نازله و سواد اعظم آنها نیست ، زیرا ادراکات و متاعر سواد اعظم مال خیالی نزدیک و شبیه یکدیگر است ، امتیاز ملل از یکدیگر هر بوط بطرز فکر و ادراکات طبقه عالیه آنهاست . فرق میان يك ملت وحشی و يك ملت متمدن این است که در این یکی افراد منفکر و صاحب عقول عالیه وجود دارد و در دیگری

نیست و گرنه سواد اعظم آنها مثل همدیگر هستند.

در میان افراد ملل منحنه تساوی کامل بانهایت وضوح دیده میشود و هر گامی در درجات تکامل بردارند تفاوت عقلی میان آنها زیاد میگردد، پس سیر تکاملی بشر را بطرف مساوات نمیبرد بلکه میان عقول آنها تفاوت ایجاد میکند.

زندگانی ملت و مظاهر مدنیت او آئینه روح او است که حاکی از وجود يك چیز دیگری است که در کمون آنها مخفی است و حوادث خارجیہ آثار و ظواهر آن روح مخفی فعال است.

مؤثر و مدیر حیات ملل حوادث و وقایع خارجی یا قوانین و نظامات سیاسی نیست، بلکه حالات روحیه و مزاج عقلی آنها شئون زندگانی آنها را اداره میکند.

چون عناصر تمدن هر ملتی مولود قریحه و فطرت آن ملت، یعنی تراوش ساختمان روحی آنها است، ملت دیگری که در ادراکات و متاعر با آن ملت متفاوت است نمیتواند عناصر مدنیت آنها را بجامعه خود انتقال دهد و اگر انتقال داد، ظواهر آن را که از لحاظ علم و فن بی قیمت است تقلید کرده است.

اختلاف بینش و ساختمان روحی است که هر يك از

ملل طور دیگر بدنیا نظر میکنند و حقایق آن را طور دیگر ادراک مینمایند. یعنی در طرز ادراک و احساس و عمل متباین میشوند. وبالطبیعه تصادف آنها بایکدیگر در میان زندگانی مولد مشاجره و نزاع است. این تباین ذوق و مشرب و تباین مزاج عقلی ملل است که مسبب جنگهای تاریخی دنیا شده. جنگهایی که با اسم دیانت، با اسم فامیلهای سلطنتی، با اسم فتح و شهرت و ریاست در تواریخ ذکر شده است، در حقیقت جنگهای نژادی است که اختلاف روحیات مدارک ملل آنرا ایجاب نموده است.

از افراد نژاد های مختلفه ممکن نیست ملت مستقلی تشکیل شود زیرا جهه جامعه و قدر مشترک مابین آنها موجود نیست، مگر بکثرت اختلاط و تناسل و اینکه مدتها بایکدیگر در زیر یک آسمان و در آغوش یک محیط و یک سنخ عوامل اجتماعی زندگانی کنند، تارفته رفته وحدت مشاعر و ادراک پیدا کرده و در سایه اشتراک منافع و عقیده، ملت واحده بشمار آیند.

در میان اقوام متمدنه دنیا امروز دیگر یک ملت خالص و بدون اختلاط باقی نمانده است، همه آنها را حوادث و آمیزش با سایر اقوام ایجاد کرده است.

محیط بیشتر در ملل جدیده ، یعنی مللی که بواسطه امتزاج با سایر اقوام ، اخلاق راسخه و موروثه آنها ضعیف شده باشد مؤثر است ، اگر تناسل نتوانسته باشد اخلاق آنها را متزلزل نماید تغییر محیط غیر از خراب کاری اثری ندارد ، احیاناً يك ملت کهنه و پیر میمیرد قبل از اینکه بتواند تغییراتی را که محیط جدید الزام میکند قبول نماید .

ملت وقتی بزرگ و با عظمت میشود که يك روح مشترك عمومی افراد آن را بیکدیگر مربوط نموده باشد . هر وقت این روح ضعیف و یا از بین رفت ، رشته جامعه و قومیت گسیخته میشود و هویت آن ملت از صفحه گیتی محو می گردد . مهم ترین عوامل اضعاف روح ملی اختلاط با اجانب است .

نوع های روحی مانند انواع مادی با مرور زمان متأثر میشوند : هر دو پیر میشوند و میمیرند . هر دو آنها در پیدایش خود محتاج طول زمان هستند ولی احیاناً در طی يك مدت کوتاهی معدوم میشوند زیرا موجود همین که بطرف جلو نرفت ، ناحار عقب افتاده است ، برای اینکه کائنات بطرف تکامل میروند . يك ملت ، در طی چند قرن دارای يك مزاج عقلی و یا بلك رزح مشترك ملی میشود ولی این روح بزودی

ازین میرود و به پرتگاه زوال میافتد .

بعد از اخلاق و روحیان ، مبادی مهمترین عوامل تمدن بشمار میرود ولی مبادی وقتی مؤثر است که با هر ورزمان جزء غرائز و مشاعر شود ، یعنی در صف اخلاق و ملکات ملی در آید و از دائره بحث و انتقاد خارج گردد . مبادی بعد از قرنها ممکن است محو و معدوم شود . هر تمدنی بر روی چند مبدأ اساسی بنا شده است که از طرف تمام افراد جامعه مسلم و غیر قابل انکار میباشد .

مهم ترین مبادی مؤثره در جامعه بشری مبادی دینی است و اختلاف دیانان مهمترین علل و بزرگترین حوادث دنیامحسوب میشود . همیشه تاریخ بشریت با تاریخ خدایان آنها مخلوط است . با وجود اینکه خدایان مولود خیالات و اوهام خود ماست مع ذلك نفوذ و اقتدار آنها در جامعه بشری بحدی است که فقط تغییر اسم آنها برای زیر و زبر کردن دنیا کافی است . همیشه ظهور دیانت و خدایان جدیدی ، دیساجه ظهور یک مدیت تازه ای و محو شدن یات دیانت ، دلایل بر محو شدن یک تمدن مخصوصی است

انجام

طهران - باغ سردار اعتماد ۳ رمضان ۱۳۳۹

ع . دیندی

